

The History
of
Jhung Loyal

By Noor Mahomed Ghela of
Wassoo Notana



Meerut

1863

Preface

The work now offered to the Public commenced some years since by the author, at my request, and at his death a year ago, it had nearly been brought to conclusion, I had a twofold object in view. - I was desirous of acquiring greater knowledge of the history of the district over which I then presided and I had often occurred to me, that by the compilation of local annals, a better knowledge of the domestic history of India might be obtained. - In furtherance of this view I purposed procuring similar compilations of the history of the maining districts of the Mooltan Division and although circumstances have prevented this I trust that the object may not be abandoned. —

The Sijal tribe occupies an important position in the central districts of the Punjab. — Although Shung may be considered its chief seat, colonies of the tribe are to be found scattered over a vast extent of territory from the northern mountains to the Province of Sind. — Boasting a Rajpoot origin the Sijals were converted to the Mahometan faith and in the thirteenth century migrated to the Punjab to occupy the vacant lands which had been depopulated by the ravages of the Mahometan invasion. — During the convulsions which followed the destruction of the Turkish Sovereignty of Delhi by Tynmoor, the Sijals under their leader Mulkhan were strong enough to erect a principality whose capital was Shung and which either independently or in sub-
—
jection to the Mogul Emperors continued

2.
Haurick until it was finally overthrown
in the beginning of the present century
by the ~~victorious~~ ^{victorious} arms of the Khalsa. —

Nor is the Sijal History without
romance, the lives and misfortunes
of Heer and Ranjha 'the Hero and
Lander of India' have been sung
and celebrated by poets in Persian,
Punjabee and Gordoos. — Heer was a
lady of the Sijal tribe and her memory
is still preserved by an annual fair held
at her cenotaph near Ihumg. — The lovers
are supposed to be still alive and to enjoy
eternal youth in some remote insular
Eden in the Southern Ocean. —

It ~~will~~ ^{would} be ungrateful to the me-
mory of a worthy man to give this work
to the Public without some notice of the

Author. — Noor Mahomed Chela was a landed proprietor in the Chung district but for three generations his family had been noted for their learning. — Noor Mahomed was well versed in Arabic and Persian literature and in the Mohammedan Law and was the author of a small work on Logarithms. — He had acquired some knowledge of European History and Geography through translations. — A thorough observer of the ^{rites} ~~rights~~ of his own religion, he was not only not a bigot, but regarded with liberality and esteem, worth under every profession of faith, upright in his conduct and dealings; he was respected by all classes. — In law suits and other disputes his aid as an arbitrator was eagerly sought for he was never known to give

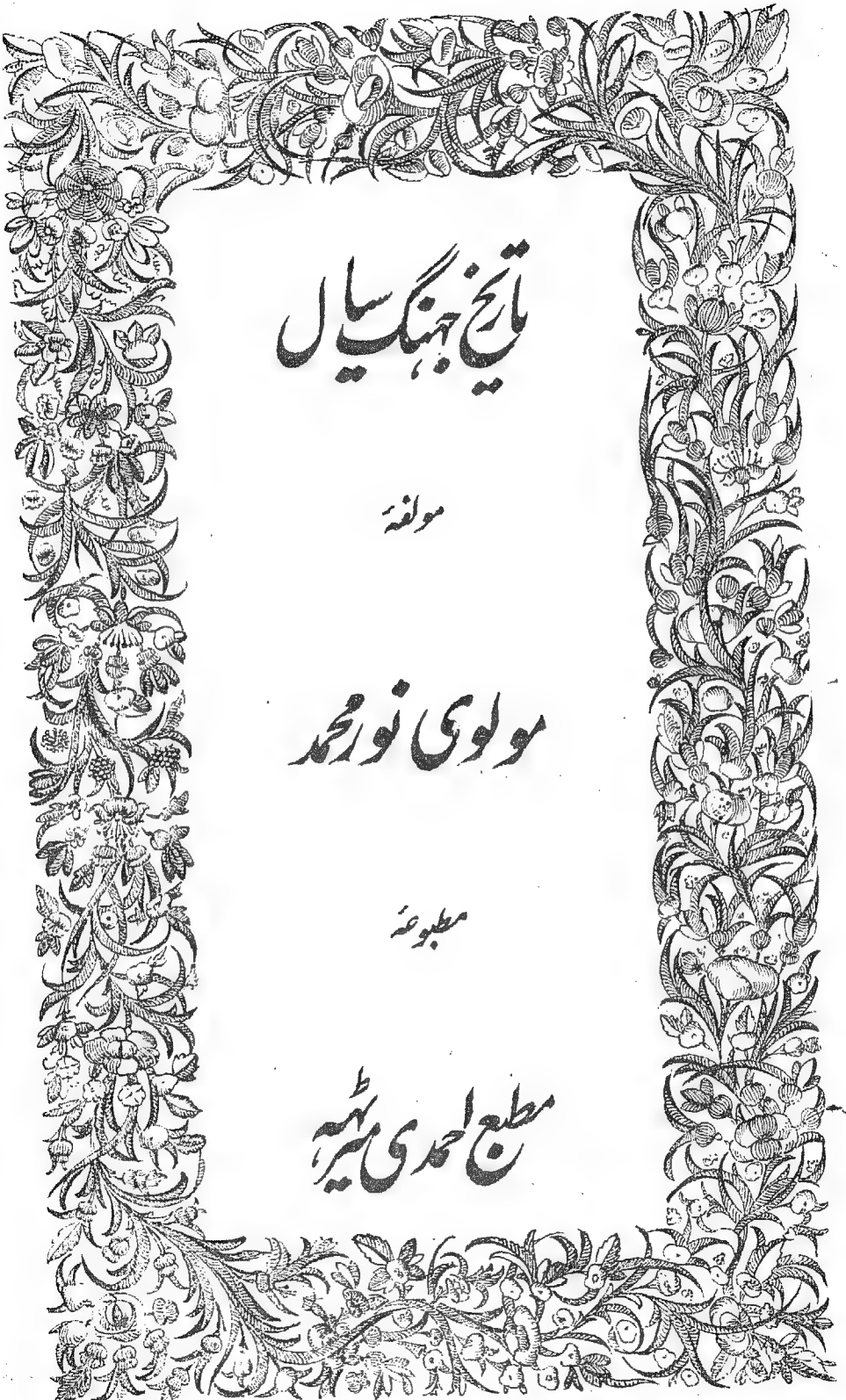
in unjust decision, - I have met with
few better deserving of the name of an
honest man

G. W. Hamilton

1st July 1863.



نفس کی اس ضلع چنگ



تاریخ جنگیال

مؤلفہ

مولوی نور محمد

مطبوعہ

مطبع احمدی ٹرسٹ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1053

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى خصوصاً على سيدنا ومولانا محمد النبي المصطفى وآله
و اصحابه اولي المجد والعتق اما بعد ميگويد كثرين بندگان نور محمد قوميال عرف چلا
که چون بقتضی در خدمت جناب فلک قباب صاحب المروة الكاملة والقوة الساطعة
ذی السکينة والتواضع عن علو حشمته وشوکتہ اہل الکرم والسماحة متمسکی اذیان ولتہ
المتخلق باخلاق الکرام المتحقق باوصاف الاشراف الاعلام ولی الحکم والحدایم رب
العلم والعلماء الجناب المعظم المکرم المیجر الجارج الولیم ہمکین صاحب بہادر
اکثر الاعظم لازال تدللا علی وسادة الدولة العظمی و مزینا لمسند الریاسة الکبری شرف
باریابی حاصل میشد اگر چه از فرط حیا صراحتاً نمیفرمودند مگر کنایات از عبادت شریفه مستخرج
میشد که جناب مدوح از کثرین تالیف تاریخ جهنگ سیال کہ بنده ہم ازین قوم است
خواہشی میدارم تا کہ از جانب کثرین کنایت بصراحت انجا میدواید و وجود قصه است طول
شغل بتالیفش مشغول گردید و چون کہ سابقاً در تاریخ کنایاتی مولف نبود مگر سیالانہ نامی
اورا قی چند نزد قاتو نگویان قدیمی جهنگ کہ صرف بر بعض قصہ و لیسہ ادخان چند حکایت

۳
عنایت اسدخان و سپهرانش منحصر بود کمترین بر کس را از ضعیف العمران و غیره که مطلع
بودنش بر قصه غلن یا سماع افتاد نزد خود خوانده یا خود نزدش رفته استفسار مانوده و بعد
در امری بکثرت روایات با معقولی روایت ترجیح داده کار بند شد و چون اقوام جهتا که
بیراثیان سیال اند و بر همان گینهند که اول بر بمن سیال اند و بر بمن موگیا که خاص بقوام
بهیچ تعلق دارد از هر قوم سیال که وجه میراث میگرفتند بر بنب نامش اقتصار نموده بانها
دیگر اقوام نمی پرداختند از اینجهت برای دریافت نسب نامه اقوام سیال بسیار کسان را
از جهتا و بر بمن ملاقات ضرورت افتاد و نسب نامه سیال تا اسمای آنها که بنام شان جهتا
مخلقه معروف گشته اند کمال احتیاط و تصحیح ترتیب داد و از آنجا که عادت مضطرب
کمترین است که کلام طویل سجع با سجع شاعرانه و موشع با استعارات منشیانه را پسند
نداشته سادگی را کایمید و خود کتاب علمی را از تاریخ و غیره طوالت لا طائل بی موقع
و نامناسب و علی الخصوص غرض اصلی تالیف این رساله بنظر آوردن جنبه مدوح
مدوح خود منظور بود و صاحبان عالیشان از سماعت زیادات لا طائله از ترز و بر
مطلب ضروری اقتصار می پسندیدند بنا علیه اختصار را مدنظر داشته و از عبارات بیجا پیچ
منشیانه دامن چیده بر عبارت ضروری اقتصار رفت تا که رساله بر سه رکن ترتیب یافت
رکن اول در قدوم و سکونت سیال در این ملک و نسب نامه شان رکن دوم در
ریاست سیال و سایر حکام لغات حال رکن سوم در احوال ضلع و اطوار سکنه و مانند آن
و چونکه صاحب مدوح بمرله موضوع اول و علت غائی رساله هستند بعد ترتیب و
تکمیل احتیاج خدمت اعلیٰ منقبت حاشیه نشینان بساط محفل اجل صاحب بهادر مدوح
دام اقباله و اجلاله ساخته آمد امید که بر او اخلاق کریمانه رتبه پذیرائی خواهد یافت

رکن اول قوم سیال و انبیک و نسب نامه شان ذکر انتساب جنگ سیال

پوشیده نخواهد بود که ملک جنگ سیال بنام قوم سیال منسوبست چنانچه نامش جنگ سیال
بزرگبانی از دیرباز تا حال برهنه که ویر و سائر شده آمده و هست صرف حال او
و فائز سرکاریه باستفاده اختصار بر لفظ ضلع جنگ اقتصار رفت چنان از انتساب سیال
سر تو اندر دو حال آنکه نیز در پشت سیال بر ابر تا بقدر سه نیم صد سال ریاست بالاستقلال
در او بهرسانیده مانده از چنانچه تفصیلش آمدست و بعد از آن نیز گاهی که با اتفاق گردش مادی از
حکام سرکاری خالی میگردد ریاست عامه در او اقوام سیال تسلیم میبوده است و فعل
نیز اکثر میداره این ملک و بنای شهر داده ها از آن قوم سیال و آنچه بقضیه دیگران آمده
با بطریق جاگیر و هر مارت و انعام و یا بصیغه بیع و دست نهاد و گرد و غیره از طرف سیال
خواهد بود و اندک خواهی یافت که بتوارث جدی شایر رسیده باشند و خود شهر جنگ
که این ملک بنامش معروفست بنا نهاده رئیس اول قوم سیال است
پس اگر انصافی رود بجهت نام سیال بر آن شایان و زیباست

اسمیت و ولدیت و قومیت و طغیت سیال

جد اعلی قوم سیال سسی رای سیال یا راسینو بنا بر اختلاف قولین سپر رانگ قوم
پنوار از اقوام راجپوت هندوستان است گویند دارالامارت و وطن اصلی قوم پنوار ملک
و بارانگری بوده است چنانچه راجه بهوج از مشهورترین راجهای قوم پنوار است بعد از
قوم در بارانگری نگنجیده از انجا با طراف و جوانب پراکنده اند و جم غفیر از آنها در حدود
بلده جوینور رخت اقامت انداخته اند و موطن گردیده و رای سیال انجا خانه رای شنگر تولد
یافته و بن نیز رسیده است و قوم برهمنان و جتیان در سمیت و مختلفست قول ضعیفی آنکه

رای سنگ را سپرده سینه و میوه و گهینو قوم سیال از اولاد سینه است که بعد الحاق (وال) کله نسبت سینه وال و کثرت استعمال سیال شده و قوم توانه که بطرف سته و تور پور و منبوه که و آنحد و سکونت گیر اند از اولاد میوه که باحق (آند) کله نسبت میوه و کثرت استعمال توانه شده و قوم گهینه که بطرف پنڈی گهینه و دهن گهیب سکونت پذیر اند از اولاد گهینو که باحق (به) کله نسبت گهینو به و کثرت استعمال گهینه شده و کله به وجه در آخر اسم آوردن در بعض ملک برای احمیت قوم بسیار مر و حبت چنانچه اولاد نور را نوریه و تور سجه میگویند و قول بعضی آنکه سپه رای سنگ همین یک سیسی سیال است ابتداءً باحق کله و بعد از آن اولاد او نیز بهمان اسم معروف شدند و اقوام توانه و گهینه اولاد بنی احمایان بوده اند

و ر و رای سیال به پنجاب اسلام

و سبب و ر و رای سیال و غیره پنوار در ملک پنجاب خلفا عن سلف چنان متواتر شده اند که در زمان عملداری سلطان علاء الدین غوری در بلده جوپور در میان اقوام راجپوت مکنه جوپور خانه جنگی وقوع یافته و نوبت بکشت خون رسیده است بدین سبب چند کس از رؤسای قوم پنوار که بعد ازین ماجرای گزارش شان در آن ملک نمیتوانست شد از اینجا برآمده مع خدمت ششم و برهمنان و سایر متعلقان خود وارد ملک پنجاب گردیده برای حصول معیشت باطراف جنوب سکونت گزیدند که اینچند اقوام پنوار سیال و کهرل و چدر و توانه و گهینه و کهریر و غیره که در آن ملک اند از اولاد آن اشخاص اند و چون در آن وقت درین ملک دولت اسلام شیوع یافته و بسیاری از بزرگان دین اسلام بدعوت دین امر معروف معروف و منسوب بودند و رفته آن اشخاص را بشرفیابی ملازمت ایشان سعادت اسلام نصیب گردید چنانچه رای سیال را بخد مت فیض موهبت حضرت بابا شیخ فرید الدین گنج شکر اچودهی قدس سره العزیز که در قریه اچودهی

حالا معروف به پاک پشن واقع ضلع فخر گوگیره که قبر بابا صاحب نیز در اینجا معروف است نیز
 در جگر به بکونت میداشتند و میت خدادانی و خدا پرستی حضرت ایشان گوش زد ابل آفت
 بود اتفاق صحبت افتاد و معانته توارد کرامات و حسن مکارم اخلاق که خارج حیطه این
 است فریفته بخدمت شان مشرف اسلام شد و چند گاه بحضور مانده تعلیم احکام دین
 گرفت و اگر چه برای وجود خود رای سیال تاریخ معین معلوم نیست که از تاریخ
 وفاته بابا صاحب که در سن ششصد و شصت و چار هجری واقع شده تخمینا میتوان گفت
 بران یگویم که اسلام رای سیال البتہ در آخر عمر بابا صاحب که ایام کمال وقت
 دعوت ایشان بود اتفاق افتاده باشد اگر قبل از فوت ایشان تخمینا ده سال مقرر کنیم
 میتوان شد که اسلام رای سیال در سن ششصد و پنجاه و چار هجری رو داده باشد و چون سیال
 تا که خدا بود البتہ در عهد جوانی آمد و باشد ولیکن اول جوانی هم نتوان گفت که سن
 بیست سالگی کما پیش باشد چه این سن کمال امتیاز را بر نمی تابد و بچهل سالگی هم
 نرسیده باشد که این سن قریب بشیخوخت و پیری است پس بقرار دادن سی سال سن
 او در آن وقت تولدش در سن ششصد و بیست و چار هجری تقریبا میتوان بود
 از دواج و فرزند آوردن رای سیال

بعد چندی بابا صاحب او را رخصت داده فرمودند که حالا من برای تو مکانی معین نمیتوانم کرد
 لیکن دامادی تو بخانه شخصی از قوم اشرف شده از آن عورت ترا اولاد بسیار بوجود خواهد آمد
 و بعد چندین سکن در آن اولاد تو در حدود نهر جلم و چناب در مکی که جنگ خوانند نامیده اند
 و یک فقیر از فقرای خود سعی بجنگا که چتیاں از اولاد او آیند بهمراهی او داد و این اشنا برین
 که از فخر و رفعت او بود بوی عرض نمود که من بر بمن خاندان شام و شام جهان منید و حالا

شماره گسته ربقه دار اسلام شدید مرا چه حکم است رای سیال برآه مطلق و مروت اورا
گفت که تو بر فاقه ما از وطن الوفه و باقی جمانان بریده اینجا رسیدی و تعب سفر و بیخ
فاقه بهر ای ماکشیدی از طریق شرفانیت که ما از تو بگسیم تو همراه ما باش اینگونه از
تو عدول نخواهیم کرد و وصیت کردم اولاد خود را که از اولاد تو عدول خواهند کرد و در
آثار مرده بابا صاحب ظهور گرفت در تمام راج خود برای اولاد تو و هیچ مقرر کرده خواهند
فقط بر همین خوشدل گشته باز بر فاقه ش مستعد شد که قوم بر همین معروف گیند از اولاد
او نیند و تا حال از قوم سیال میراث گیری میکنند القصه رای سیال را برای سفر گردید
با نظر طلوع نیربشارت بابا صاحب گرد اگر دلتقی النهرین که نشان داده بابا صاحب بود
میگشت کرد اینجا روایت بعضی چیتیان است که بعد رخصت از خدمت بابا صاحب در وضع
که حال نیز سیال کوٹ معروفست چند روز اقامت کرده برای دفع اعادی و ناخشنود
گردنواح حصاری خور و بنا کرده است فاکثرت و قوت گردنواحیان و نا انضامی
شان تاب سکونت نژاده از اینجا باز خانه بدوش گردیده اند فقط بهر صورت برور روزگاری چند
آثار دغای بزرگوار بظهور آمد که بهاد خان نامی میکن زمیندار کلان از کلانترین سیکان سکن
علاقه ساہیوال ضلع شاه پور از آب و تاب و جابجاش شرافت خاندانش بقیافه دریافته
برامادی خودش امتیاز بخشید و دختر خود موسومہ سوماگ اورا تزویج کرده داد که رای سیال
را از وی سپرد متولد شد اول بهری جدا قوام بهری دوم کوالی جدا قوام کوالی سوم مہنی
جدا قوام مہنی و اول تقسیم احوال سیال بر این سه قسم است می آرند که ہر سه طغلب
در خردی با ہم بازی میکردند بہری نزکاوان از سفالہ مقرر کرده همچون زراعت گاو
کار زراعت پیش گرفته و کوالی رئیس شدہ نشسته و مہنی بدزدی آمدہ آن رنگاوان

برزدی می برد و بهر می پیش کوبلی براد خواهی میرفت و کوبلی استرداد نرگادان بخلین
از بهی نموده او را حکیم سزا میداد درین اثنا مردی از ابل بطن برایشان گذر کرد
تماشای بازی ایشان نموده گفت که اولادشان هم بر این منوال خواهند بود اکثر آنچه
ریاست بخاندان کوبلی تعلق داشته و بهر می اکثر زراعت پیشه می بوده اقوام
تاخت تاراج و دزدی سر بر آوردند بعد از آن بهر می شش پسر شدند آهرا پترا
بهاتر جیره دژها کولا ازینها جیره لاولدست و کوبلی را سه پسر شده بهوتی
ماسرو بهینه و ماسرو لاولدست و بهی را چار پسر شده موکلو شجرو کهنو
پاندبو ازینها یک موکلو عقب دارست پس سال را سه پسر و سیزده تنگیان
آمدند چنانچه مشهورست و عقب او از بهشت بنیه باقی است و باقی پنج لاولدند
چستیان میگویند که مبر اعقب است مگر عقب شان اطوار رای زادگی گذشته
به پیشهای دیگر درآمد و بعضی اقوام کمینه را مانند سترش و کش دوز و ملاح و
و غیره بنام سوی سال و غیره موسوم داشته داخل سال میسازند لیکن این قول
بچندین وجوه قابل اعتبار نیست اول آنکه بر بهمنان نیز در میناب تکذیب شان کرده
می گویند که این همه لاولد بوده اند و اگر کسی را عقبی شده تا چند پشته آمده باز
نیست شد و بهر صورت حالا عقب ایشان موجود نیست دوم آنکه همه ایشان بالدار
بودند که اعم ضرورت شان را افتاد که به پیشهای کمینه در آمده اسم را چوتی از
خود زائل کردند سوم اگر ایشان از سیال بودند می تا فیما بین خاص و عام معروف
بودی که فلان قوم ملاح یا سترش از فلان قوم سال ست چنانچه قومیت گیر اقوام
سال نزد هر کس از سکنه آنچند و معروف و مشهورست و در اینجا سوای بعضی چستیان

کسی باین قول نمی گزارد درین صورت چنین دلچسپی گردد که چون قوم جهنگ
میراثی و طعنه را گشتند در نسب نامه سیال خیانت و درین اقوام کمینه درج نمودند
و مردم کمینه نیز گشتند شازادزاییه فخر انکاشته در داد و دوش نشان افروزند
و میتوانند که این اقوام کمینه از اولاد اشخاص رعایای رامی سیال بوده باشند
که بر فاش از مسکن اصلی کوچیده بهمراهی او در سفرها میگردیده و همبستگی
او در پنجاب بلکه پنجاب سکونت با گزیده اند و چون که بزبان جیتیان و خود ایشان
بهرت سوی سمال و غیره معروف میشوند شاید که ترجمه لفظ سوی رعیت یا
همسایه یا متعلق مانسند آن بوده باشد و بدین سبب نام سوی سمال بر آنها بماند

سکونت سمال بر گیتان واقع غری ضلع جهنگ

چون اولاد رای سمال بسیار والداری شان بشمار شد از علاقه سابقه که سجد و اقوام
سیکن یا شمال رویه از انجایی موضع میالکوٹ چنانچه قول بعضی جیتیان است ساکن بودند
بطور خانه بدوش برآمده در ریگستان که غری ملک جهنگ بالای کچی واقع است بجز
کاه چری بطریق اهل خیمه و بیابانها سکونت گرفتند و کچی بزبان پنجاب زمینی را خوانند
که مابین نهری و ریگستان یا کوستان باشد لهذا این زمین را که غری به نهر جیلیم و
پنجاب و شتر ریگستان واقع است کچی نامند خاصه خطه که در دفاتر شاهیه بهم
کجهنگ درج که حد جنوبی او محمودکوٹ حال علاقه ضلع جهنگ و حد شمالی او خوشا علاق
ضلع شاپورست و سمال همواره انتظار دعای بابا صاحب مرکوز خاطر داشته اند از
گرداگرد جهنگ یعنی جیلیم و پنجاب دور میفرستند درین وقت مسکن سیال از بالا کچی نام
منگیرا علاقه نیا واقع بود چنانچه اگر کسی حالا نیز از کچی روی بمنگیرا بفرستد زائر سکونت

سیال جابجا خواهد دید و در میان چپتر و در بعضی جاهاشان چاهان پنجه میدهند و در بقایان
بر میگردد که این چاهان از آبادی سیال میبوده اند حتی که سکونت قوم بهرمی و متعلقش
گرداگرد موضع از ریگستان که به بهرمی شبه معروف است انجا مید و سکونت قوم مهنی و
متعلقش در موضعیکه به کوت مهنی معروف و بشمالی طرف از بهرمی شبه بدوازده کیلویی
کوت شاکر واقع کجی علاقه تهاه قادر پور غروب رویه واقع است اختیار افتاد و بود و قوم
کوبلی و متعلقش موضع منگیر اند کور و موضع امواتنی که حالا بجای آباد هم معروفست و گردا
گرد این مواضع میبوده و منگیر بنام مانگ و امواتنی بنام اموپسران و بهراج قوم کوبلی نامیده
شده که بیان مانگ و اموند کورین در نسب نامه خواهد آمد با بجمه تا پنج شش پشت در ریگستان
ساکن بودند و در انجا دیگر کسی رئیس بلا استقلال معین نبود هر کس بھر جا که میسرید زو زانو
و دفع دزد و راه زن میکرد و اگر چه بر سه قوم سیال ارئیس علاقه از قوم خود نیز بود
لیکن ریاست عامه ایشان بخاندان کوبلی تعلق میداشت محل عقد مهمات برای این مقوض میشدند

توطن سیال کجی و وچین و چناب

و چون آمد و رفت ایشان در کجی صورت مییافت و انجا مسکن عمارات و رونق زراعت
و سایر اشجار و درواگی انهار میدیدند و خوشباشی و خوب معاشی سکنته انجای می پسندیدند
و مژده ریاست خود هم درین نواحی شنیده بودند آخر زراعت پیشگی راغب شده
در عهد چو چک پسر چوٹ قوم کوبلی که آنوقت رئیس کل اقوام سیال بود در کجی فروزان
چو چک در موضعیکه حالا بموضع کوتی باقر شاه علاقه تهاه اوچ معروف است فروزان
و تیرا نیز در انجا معروف است و آنست و تا برادر زاده کوچک که جدا اقوام رجبانه و جنبیانه
و سوبانه است شرقی موضع پهدر موضعیکه حالا بمقامه لومار نواله معروفست سکونت زو زانو

و سیکها برادر زاده چو چک که بد قوم گمانه است مع بعضی دیگر از برادران موضع کوهکها
 سکونت گزیدند و چاهان لادارث که در اینجا یافته میشوند همه ساخته و پرداخته ایشانند
 و قوم دهرج از کوهلی برکنار غربی و شش متقی النهرین که بگذر تر بمون معروف است رخت
 اقامت انداختند چنانچه قوم لکانه از قوم دهرج در موضع لکانه و قوم اموانه در
 موضع اتهاران هزار می و لطیف شاه زمینداره میداشتند لیکن اکنون اموانیان
 همه پراکنده شده رفته و زمینداره شان بدست دیگران افتاده و قوم دهرج و قوم
 اموانه از دهرج را شرقی تر بمون مواضع معروف است و اولاد صاحب و در چو چک
 که حالا اقوام ایشان با سامی مختلفه از کچیان و دهمیدوانه و میان و سدبان و سنان
 و غیره موسوم اند و فی الاصل همه قوم صحبانه اند از کچی گذشته در وچین که نام دواته
 بهیلم و چناب است ساکن شدند چنانچه حالا نیز شمار از در اینجا مواضع معروف است و قوم
 بهری اولاد چیلاد اولاد سنپال و غیره نیز از کچی گذشته در وچین شمال رودیاز ساکن
 قوم صحبانه در زمینی که تا حال به پته بهری معروف است مقیم گشتند مگر بعد چندی قوم سنپال
 از وچین برآمده بهشت کردی و بهی چنگ بجنوب رودیه که مقبره پیرداله و حاجی سلطان در اینجا
 واقع است رفته سکونت اختیار کردند و سبب بدر رفتن ایشان از وچین آن بود که قوم
 چدر بر بر ایشان تاخت آورده و ریام پسر سیمره را که رئیس ایشان بود در
 خمینی که به من کالا معروف و قبر در ریام هم در اینجا است و حالا قوم بالی آنجا سکونت
 میدارند بقتل آوردند پس قوم سنپال بخوابش کینه کشی از قوم چدر بر برکناره شرقی
 چناب که مسکن چدر بر نیز محبوب بمون کناره بود سکونت گرفتند تا که بد وقت خست
 آب در میان حائل نباشد و سدر راه نگرود و آنجا اقوام سنپال بسیار افزودند

و آبادیها کردند که تا حال نشان قلعه جات ایشان در چاهای پخته بسیار موجود اند
و بعد ازین اقوام سیال بر جا که هستند در حد شور کوٹ یا راوی همه از بخاریه اند
و قوم مہنی در کچی سالی کمایش اقامت نموده باز بجانب شکر چناب شالو
از جنگ گذر کردند تا ہم پہیج زراعت مشغول نشده پیشه مالداري میباشند
و اقوام مہنی را تا بعدستی پسر مانگہرا کہ رئیس خاص قوم مہنی بود پیشه مالداري
بودہستی مذکورہ معروف موضع ستیانہ آباد کردہ آنجا زراعت پیشه پیش گرفت
و بعدہ پسر او کہیو خان وہ علاحدہ معروف موضع کہیو آباد ساختہ آنجا
بشمرد اقوام مہنی برای ریاست کسری مقرر کرد کہ ذکرش خواهد آمد

مجل قصہ ہیر و رنجبا

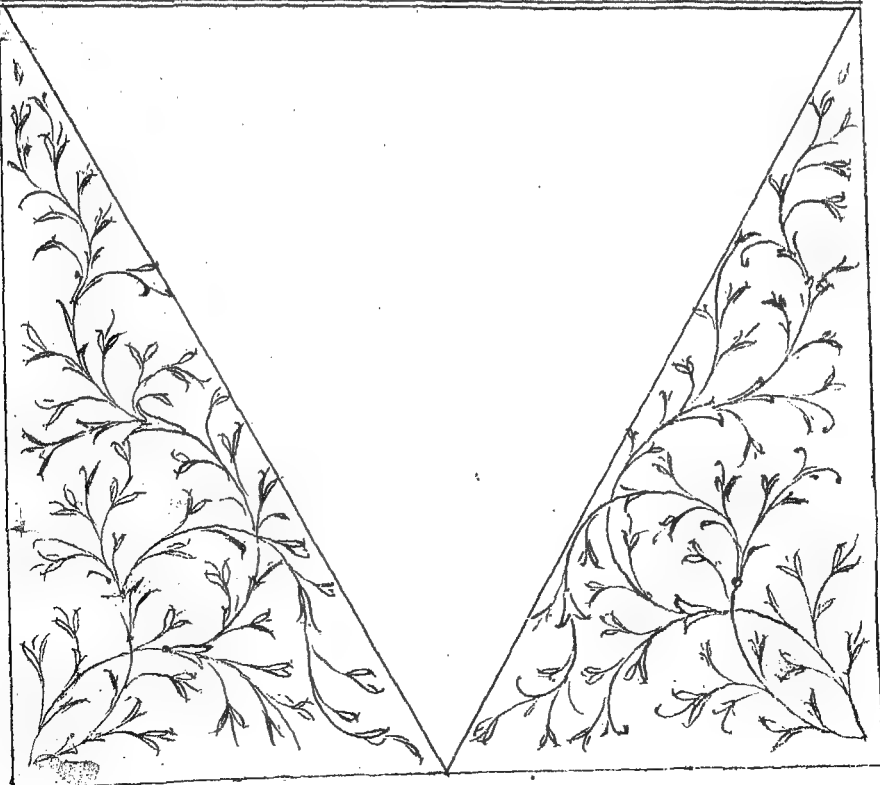
چونکہ قصہ ہیر و رنجبا از مشہور ترین قصہ ہاست ذکرش مناسب دانستہ بطور مختصر بیان
نمودہ می آید کہ دہید و نامی شخصی از قوم رنجبا کہ مسکن شان بہ تخت ہزارہ معروف
ست از برادران خود رنجہ دل شدہ و درین ملک آمدہ پیش چو چک مذکور مزدور
اختیار نمود و چونکہ در خدمت مہاشی مہارت خوب داشت چو چک لیاقت او در دستہ
از دیگر مزدوران خود کہ خدمت گاو میشان پسر دشان بود مزیت داد و درین اثنا
میان ہیر و دختر چو چک در رنجبا مذکور تعاشق افتاد گویند کہ عشق ہیر و رنجبا
روحانی بودہ کہ از تناسب و تشاکل ارواح بہم بر میخیزد و غرض شہوت نفسانی
در میان نہ استند و بدین جہت مردمان ہیر را از اہل کرامت شمرده اند نیاز ہا با
میدہند و ہیر را آنوقت بمسی سید ابن اجو کہیرا کہ ساکن و رئیس رنگپور
کہیریان کہ در علاقہ مظفر گھر واقع ست بود نامزد کردہ بود و رضای ہیر عشا

کشتش دل بر رنج باز دواج آنصوب نبوده لیکن ارشدم راز خوف بر اتماع
توانست کرد و او را بد آنصوب کار خیر کرده داد و رنج بعد ازین واقعه مزدوری
چو چک گشته و طریق جوگیان خستیار ساخته و لباس شان درآمده رنگپور
رسید و چون سابقاً قصه معاشقه شان مشهور بود سید اکبر از او آگاه است
یافته و از هیر بدل شده او را طلاق داد و کسان خود را مودتا هر دو را در
رگستان بی آب که غری رنگپور است سردا دادند فقط بعد ازین هیچ خبر نخبه از هیر
و رنجانید میند که چه کردند و کجا رفتند مردم لاها بسیار میزنند که حاجیان هر دو
را در کسی جزیره یا حرمین مشرفین دیده است لیکن چون بنای آنها بر دهات است اعتبار
را شاید و حالا مقبره هیر شرق رویه کهنایه خاص قریب بنگله های سرکاری واقع است
و مردم زیارت آنجا میرودند مگر خبر یقینی کسی نمیدهد که هیر که در اینجا مدفون است
باز چطور در اینجا آن انچه بر دانت نخبه معلوم بوده بران اقتضا رفتند

ریاست سیال به کچی و بنای شهر جهنگ

و چونکه چندین از اقوام سیال از قبیله کوهلی در کچه سکونت داشتند و سابقین
در اینجا مردمان پراکنده متعیم بودند و قوم سیال بزور و بازوان از دوشان ^{سست} بزور
در کچی از حد جزایر لغات ماچیه توان ریاست خود بهرسانیدند و دیگر مردمان
تا بعد ازین شان قبول نمودند و این اول ریاست قوم سیال است بیرون از خانان
خود و چون ایام حیات چو چک رئیس اعظم سیال سپهر شدن گرفت و میت است
به برادر زاده خود مل خان سپهر پسر چو چک کرده داد اگر چه خود هم پسران داشت
مگر او را لائق ترین از همه برایست تفرس کرده و ریاست با او سپرده جان خود را یک

جان و جهان سپرد در این اثنال خان مشورت برادران از دریا گذشته برکنار
 مشرقی چناب غسبه مقبره نورشاه دارای علیه الرحمة که غسبه شهر جهنگ خالص
 حال واقع است شهر بنامش بود آن شهر بعد مدت بسیار دریا برداشته که
 تا حال علامت ویرانه او بر سر از توده خاکی مابین غسبه و جنوب مقبره
 مذکوره نمایان است و این شهر جهنگ حال که مشرقی مقبره مذکوره و اترقی
 است بعد از دریا بردی آن شهر متدمیم بنایافته است و چونکه در آن مکان
 در آنوقت انبوه درختان بسیار بود و انبوهی درختان را بزبان این ملک
 جهنگ می نامند آن شهر بنام سیال موسوم گردید و لغان مع دیگر برادر
 بسیار از قوم سیال با وجود بدستوری ریاست کچی آمده در شهر جهنگ آبادی





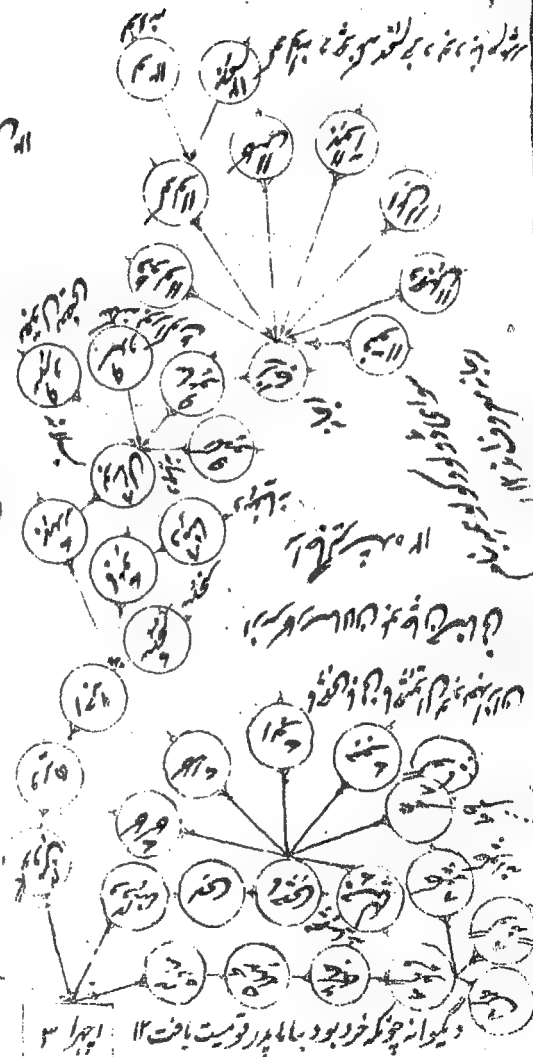
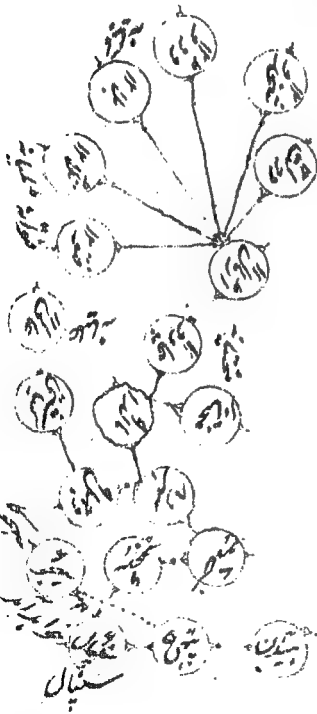
ذکر اچهر ابن بھرمی

اینکه در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

از این کتاب مذکور است

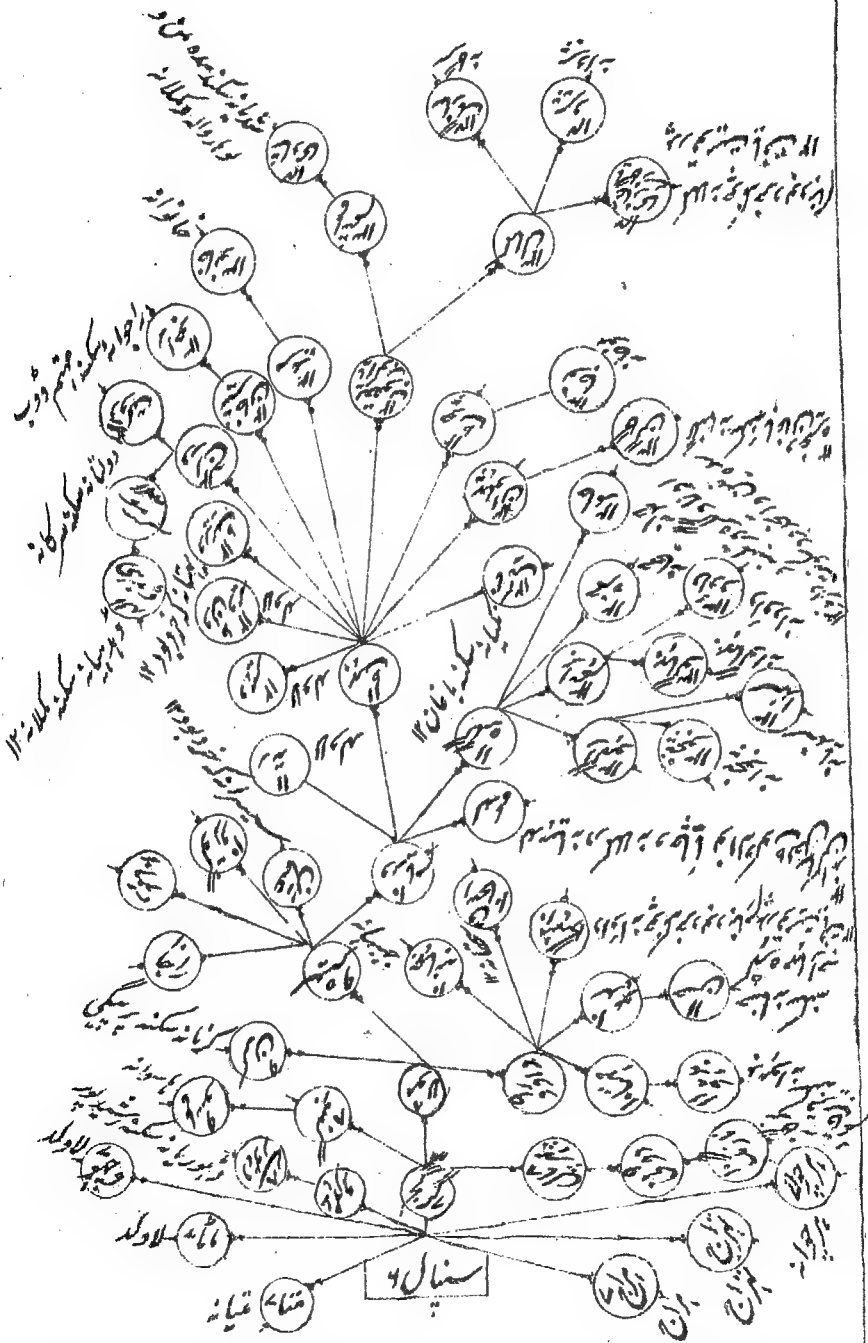
در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است



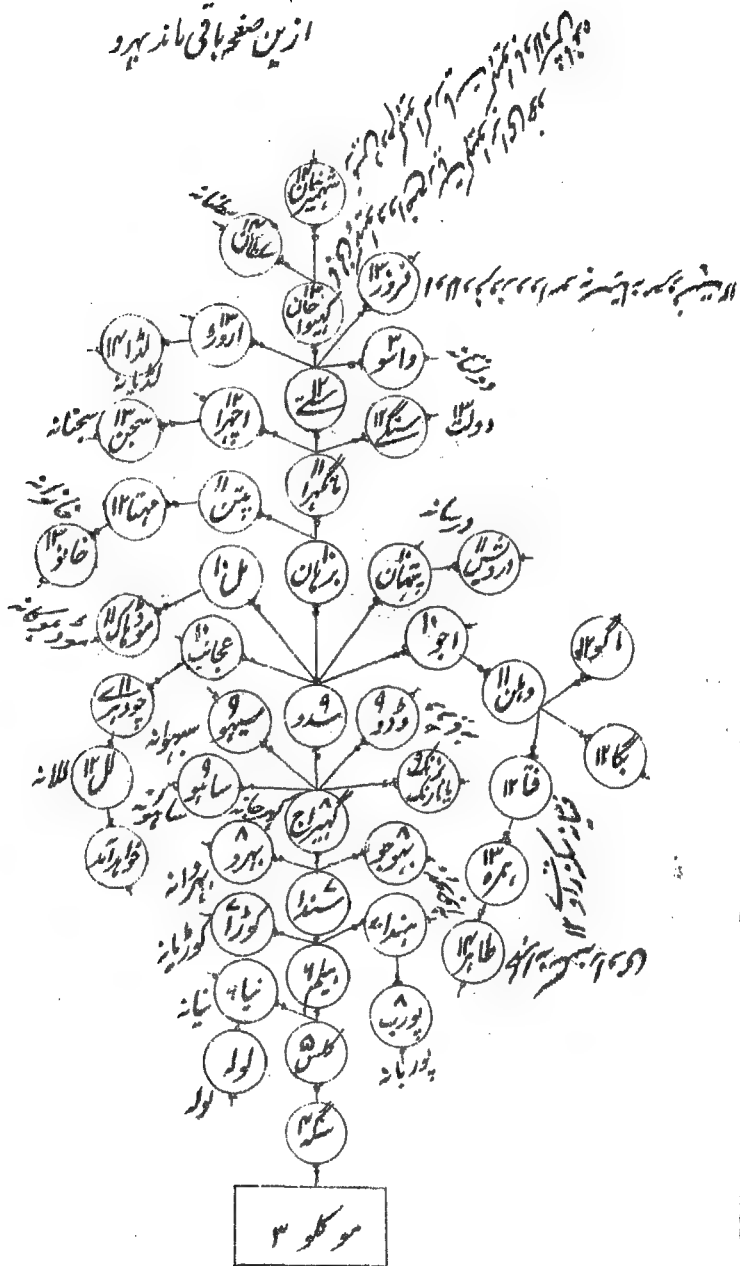
اینکه در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

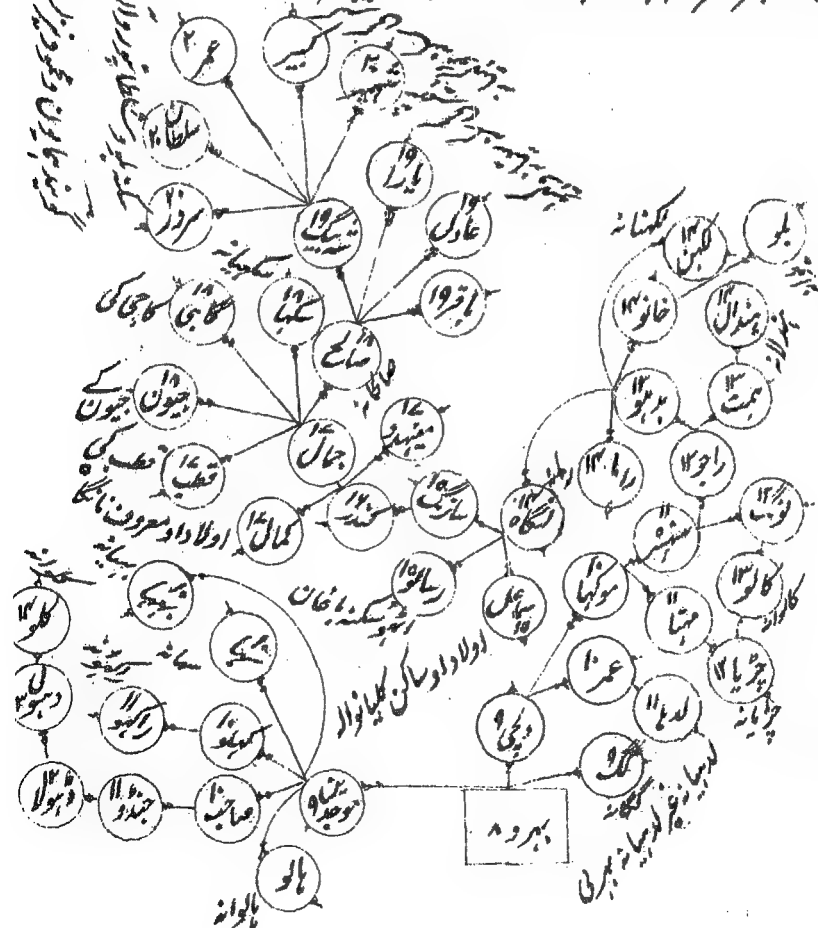
ذکر سنپال جداقوام سنپال



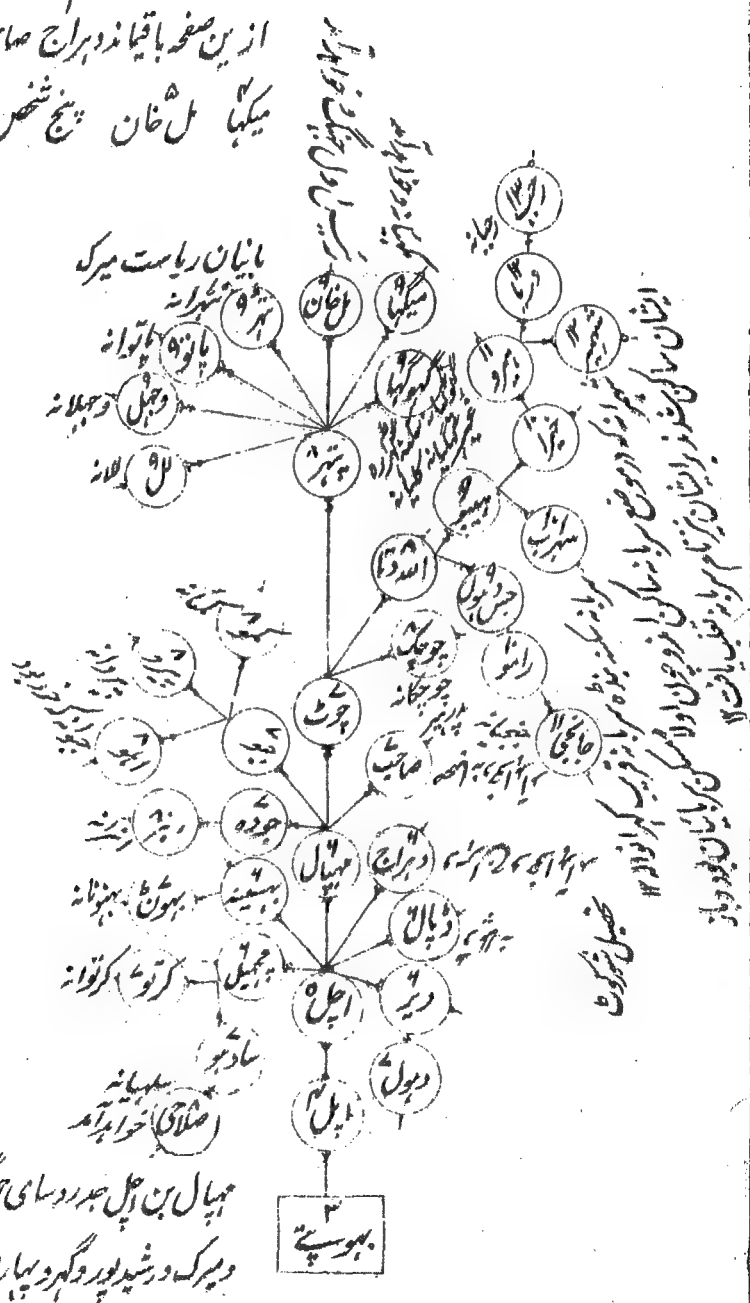
ذکر مویکون مہنی کہ عقب مہنی از مہون یک بوجود آسندہ

ازین صفحہ باقی ماندہ ہر

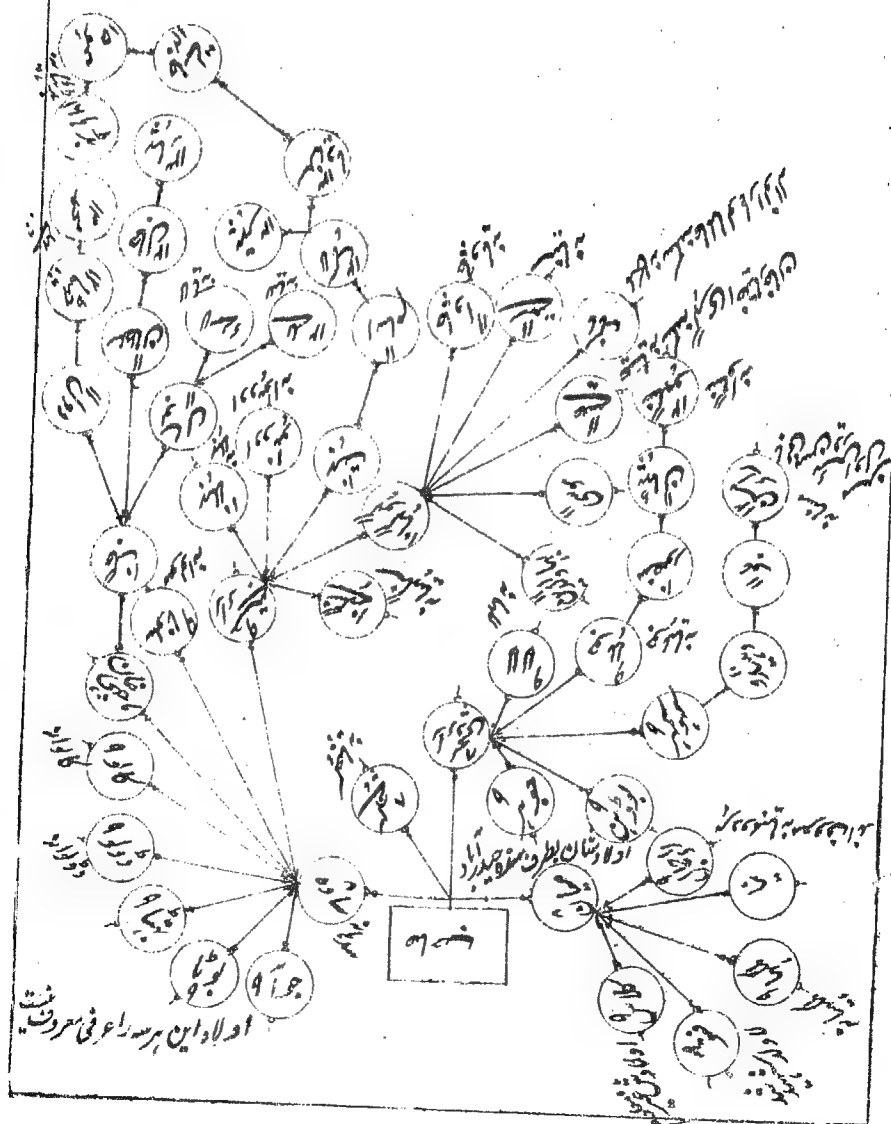


[illegible]

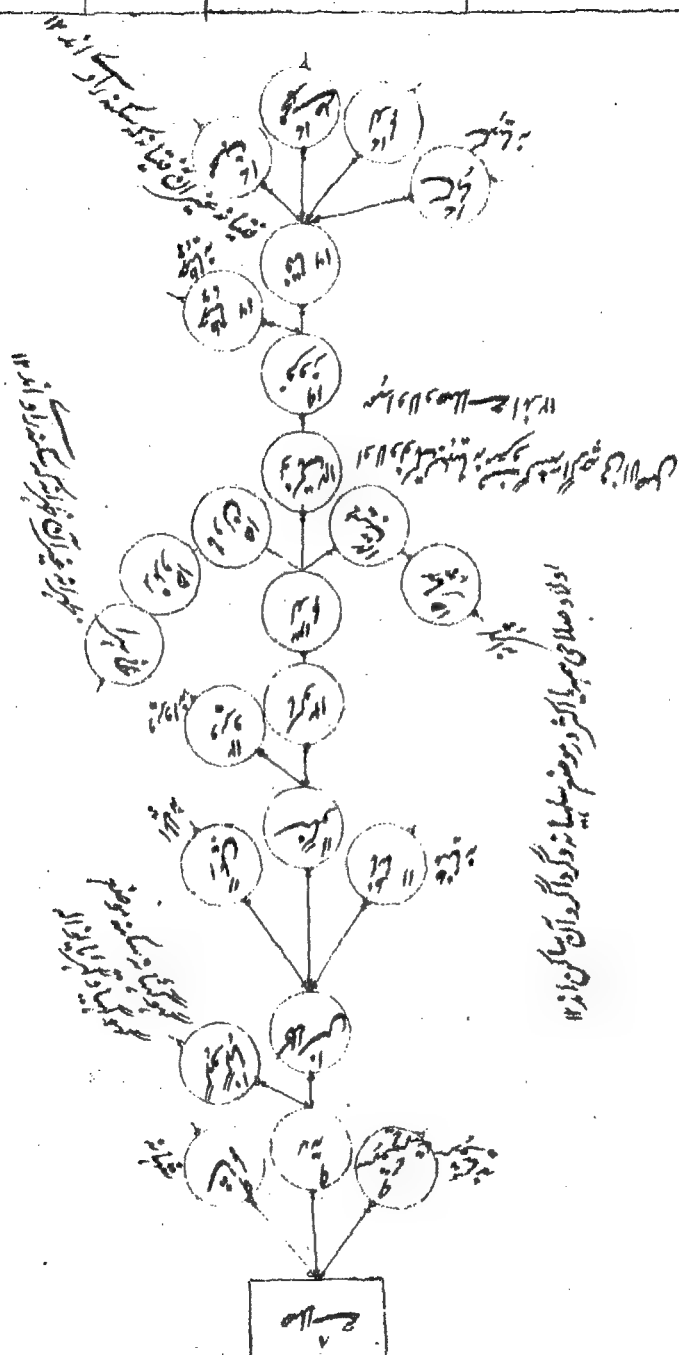
ازین صفحه باقیمازندهراج صاحب صلواتی
میگه مل خان پنج شخص



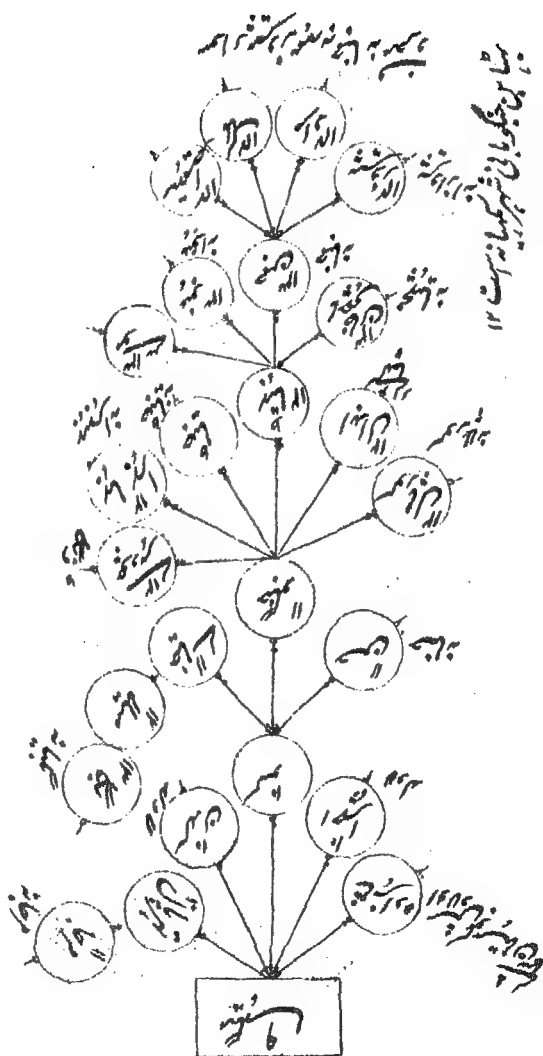
ذکر صاحب بدقوم صحبانه و غیره



ذكر صلاحی بد قوم سلیمانہ وغیرہ



تذکره گیاهان جادویم که بیان و غیره



رشید خان

رشید خان
 خیر محمد ایوب صاحب
 خیر محمد ایوب صاحب



ذکر اقوام بھرے

مرآی گیش سنگیان اولاد چلا چلا جکان سدہ اندرانہ موسیان تہیگان خانہ ہسیان
 چھیان لوانہ میروانہ ملان اولاد چہرا چھیان عمرانہ وگوانہ گویانہ چکوانہ سہو کا فختیان
 علیان فتوانہ بلیانہ ٹیانہ سہر دہنیانہ بدلانہ کھوانہ رجانہ ڈولوانہ کولوانہ لوانہ
 اولاد سنپال سنپال ہراج تہراج ہرچوانہ متیانہ ڈہوریانہ اسوانہ نرگانہ کرانہ دادانہ
 بدہوانہ حسانہ سھقانہ چھیانہ سیرانہ لدھیانہ بیچوانہ مسدیانہ بہا گوانہ دادوانہ
 حجیانہ حمدانہ بیتانہ دولتانہ ڈھڈیانہ راجوانہ خانوانہ مکیانہ گلنانہ نوحانہ شدیانہ
 کملانہ پیروانہ سرگانہ وغیرہ

اقوام مہنی

نیانہ لولہ کوریانہ پوریانہ ہوجوانہ اولاد گہر لوچ گہرجانہ ساہوانہ سپہوانہ دڈیانہ
 نرگانہ قتیانہ طہانہ گبیانہ گوانہ درسانہ موڈہوکانہ للانہ خانوانہ بھانہ دولتانہ ستیانہ
 لدیانہ سلطانہ شہرانہ اولاد بھرو پیروانہ لگانہ ہالوانہ سہانہ سہیانہ راگہوانہ
 کلوانہ لدہیانہ چریانہ کالوانہ ہندلانہ رانہ مکھنانہ بلوانہ اٹھونانگانہ
 قطب کے جیون کے گاجی کے سکھیانہ صالحانہ کبیر کی شہمیر کے خیرہ

اقوام کوہلی

سندھ اڈپلانہ کرتوانہ دہولانہ بھوانہ انہرانہ جوانہ پیروانہ کھیانہ چوچکانہ سرانہ
 شہرانہ رجبانہ جنیانہ نہرانہ پاتوانہ دھیلانہ للانہ گوگھیانہ اولاد دہراج ہوانہ
 اموانہ بھکانہ بھنانہ ہشمانہ لوانہ میرانہ چھہانہ واسوانہ فردانہ گبیانہ اولاد صاحب
 سہیانہ کچیانہ میانہ مکھیانہ سدہانہ ڈولوانہ کالوانہ سولوانہ پہلی راگی لایانہ

لکھنؤ بہلانہ سنگھیانہ اور ہوانہ چاوپانہ ستیانہ عشیانہ مکھانہ بڑھیانہ لہیانہ جومہیانہ
 سنگوانہ دھیانہ ستانہ اولاد صلاحی سلہیانہ شہانہ کھوتیانہ گھوگھیانہ
 اپلانہ مٹیانہ دیروانہ طہرانہ پھرانہ چٹیانہ قتیانہ سکھیانہ
 اولاد میکھا مکھیانہ مرجانہ حنانہ بکھیانہ بیہرانہ جٹانہ کورپانہ ڈنگا
 کپای ہنوانہ جھیانہ جھانہ پروزانہ اولاد دل خان علیخانہ
 نوشکانہ لدھیانہ مکھانہ گھنسانہ عمرانہ خزانہ پھرانہ جلال خانہ

مواضع واقعہ شہر چناب

ہنگ خاص محمود کوٹ کوٹ شاگر کوٹلی باقر شاہ عالمہ لوہار آباد
 لوہار گند شرمون لکھنؤ تھاران ہزاری لطیف شاہ دراج ماجھی سلطان
 ستیانہ کھیا گھیانہ جھوانہ ماجھی وال شور کوٹ چنوت واسوستانہ چورہ
 سیار پور گھر تھاراجہ کوکارہ رشید پور مسن گھانہ بھو وارہ میرٹھ
 رجوعہ بہرہ بڑوانہ شا جھونہ بڑا گھر ماری کوت خان کوت برہم
 قادر پور سلطان پور اچ درگاہی شاہ کوٹہ طرف احمد پور
 رورہ سلطان سدا ڈولوانہ دشاوا جالی خرو شہانہ
 حورہ کے گھرانوہ حویلی تھادشاہ مدوکاران
 ہوانہ علیخانہ کھانہ پیر عبد الرحمان کوت عیسیٰ شاہ
 پیل تھیلہ ہنگ حویلی بہلا پانوانہ
 گھکے کا تھیانہ مہوانہ شیر چاکر ستیانہ
 حویلی شیخ راجو سلطان باہو

رکن دوم در ریاست سیال و سایر حکام لغایت حال اول ریاست مل خان سیال رئیس دولت جنگ

بقیه سیالان شهر جنگ آباد کرده و برکنارهای حاکم و چنان گسترده اند وقت
دارالاماره شاهی شهر شور کوٹ و جینوٹ مقرب بود و ریاست چنان برده ان اقام
نول که گرد نواحی جنگ سکونت پذیر بود و حال نیز بقیه موجود اند تعلق داشت
و همین سان اهلایان شاهی این همه ملک را قطعات کرده سپرد بر میان کلانان
منوده بودند و هر سیال امیری با فوج کثیر از لاهور آن تمام رؤسای این ملک
را در شور کوٹ یا جینوٹ میفرستادیم آورده زراگذاری مقرره سالیانه از ایشان وصول نمود
باز بلاهور مراجعت میفرمود و چون در این نواحی ریاست مستقر سپردن نولان بود
اقوام سیال نیز مانند دیگر عایاز مینداران زراگذاری خود بر رئیس نولان اقام
می نمودند مگر در سر خود جب جاه و ریاست محمد داشته بامید و عده بابا صاحب همواره از
ریاست نولان شتگفت می بودند و اگر چه خود را به عده و عده از نولان کمتر نمیدانستند
مگر از جانب کار توهم بوده فرصت وقت نگاه میداشتند و نیز بامیر شاهی چنینکه
دارد این ملک میشد راه آمد و رفت مسلوک داشته پیشکشها میگذاشتند و خود که
این سلسله بوی در میان می آوردند از آنجا که کار پردازان کارخانه تقدیر و عده بابا
از قوه بفعل آوردنی بود اتفاقا یکبار امیر شاهی را که برای تحصیل زراگذاری داشت
این ملک شن بود از رئیس نولان اتفاق نیک صحبتی نیفتاد و چون که مل خان رئیس
سیالان راستی و مستعد ریاست میداشت و از سابقه شمردهای سیالان نیز آگاه
بود مل خان را بشورت سیالان همراه خود بلاهور سپرده پیشکشهای مناسب بفرستاد

نواب لاهور پیش کرد و قابلیت و غیر خواهی او و همه قوم سیال و بعکس آن نالیامتی
 و بدینتی و کشته نولان و رئیس شان بعصر من نواب رساین نواب را
 بجانبش مستمال ساخت و خود نواب نیز و جابست ظاهری و فصاحت لسانی و شرافت
 مزاج و سماعت اخلاق او را پسندیده ریاست همه ملک متعلق بهنگ و لقب خانی باد
 بخشید و خلعتها داده رخصت فرمود و پروانه عطا نمود مضمونش اینکه شمار عایای باد
 ظل الهی مل خان سیال را از طرف دربار سرکاری رئیس مستقل خود دانسته مال
 و اجبی سرکار پیش او ادا نموده باشند و از اطاعت او هیچگونه سر نه بچند قطعی
 مل خان از انجا برافرازی و حصول مطلب بهنگ رجوع آورده رعایا را که از طرف
 رئیس نولان سبب تنگ گیری و تعدیهای شان بیدل شده بودند دلدهی و استیلا
 نموده بر ریاست خود خورسند و خوشنود گردانید و رئیس نولان هر چاره که از در و از
 میدانت و میخواست بدربار ت شاهی بعمل آورد لیکن هیچ پیش ترف و فائده
 مترتب نشد و چون در زور بازو نیز سیالان را اگر ان می ستجدند و رعایا را نیز از
 تیر دل موافق شان دریافتند چارناچار سر باطاعت مل خان بنهادند و ریاست
 بلا مخالفی و منازعی او را مسلم آورد ریاست کلی اقوام سیال و علاقه کچی متصله سیال
 علاوه آن بود پس مل خان رئیس بالاستقلال و حاکم بالاستحکام در این نواحی مقرر
 شد و در تاریخ شروع ریاست سیال تخمیناً میتوانیم گفت که تقریباً در سن ۸۸۲ هجری قمری
 تقصیدش اینکه سابقاً تاریخ تولد سیال تقریباً که قریب به تحقیقی است سن ۹۲۸ هجری
 مسین شده و تاریخ تولد صاحبزاده کبیر خان اطفال اند عمر پسر محمد تمهیل خان سیال
 حال رسالدار بهنگ که خاندان قدیمی ریاست بهنگ است سن ۱۲۶۱ هجری قمری متفاصله بین

تاریخین ۶۳۷ سال قمری و از رای سیال تا کبیر خان بیست و یک پست و تقسیم ۶۳۷
بر آ خارج قسمت ۱۲ و از رای سیال تا مل خان بیست پست و ضرب ۸ در ۱۲
حاصل ضرب ۲۲۲ و جمع آن مع نصف سهم مل خان که ۱۰۵ باشد مجموع آن
تقریباً ۳۲۸ سال قمری و باضافه ۲۵۸ بر تاریخ تولد سیال ۶۲۴
جمله سن ۸۸۲ هجری سن تخمین شده و رج ریاست سیال میتواند شد

ریاست دولتخان پسر مل خان

چون مل خان را اجل در رسید او را چهار پسر باقی ماند ذاول دولت خان و مل
علی خان جد قوم علیخانه سوم چایان که با جد قوم لدیانه چهارم نو تک جد قوم
نوتخانه و چون دولت خان اکبر اولاد او بود و پنجم و دو جایت و خلق و قیامت
از برادران ممتاز اخوان و ارکان ریاست او را بریاست برداشتند و چون آن
ایام بعضی از اقوام بلوچ سکنه رگیستان بر کچی تا ختاهی آوردند و سابقاً مذکور
شده که ریاست کچی از جد جوانه لغایت ماچووال در تصرف سیالان بوده و لیکن
برای دفع شورش ایشان از جنگ به کچی عبور نمود و اتفاقاً به بلوچان مذکور
جنگ واقع شد ناگاه در اثنای جنگ تیری از طرف مخالف بوی رسید که بان
شهادت شد قبر او بر یک کوهی بنامه اتهاران هزاری مابین غرب شمال در موضع و
سکن مولف حروف شمار و یہ واقع است که اقوام کوهی از سیال نذر نیان را بر آید

ریاست غازی خان پسر دولتخان سوم

دولت خان را دو پسر بودند غازی خان و مکتا جد قوم مکتانه و چون که غازی خان
بزرگتر و قابل ریاست بود بجای پدرش و از بلوچان مذکور کینه پر خود خوب گرفته و

و او تا که بوجان بعد قتل و هزیم کثیر آخر لاچار گشته بطور میلاد کار برد و گفتن که رسم این ملک است
 همراه گرفته در جنگ نزد غازی خان آمده حفوظ جراثیم خود کنند و تا حملداری غازی خان هم
 فوجداری در ایشان مروج نبود مدد داد برادری و رعیت گرفته دفع مخالفت و راهزن میکردند
 غازی خان فوج روزینه داشت که در دو چون مردم سکنه رگیستان از بلوچ و تنگسی بر رعایا
 غزای سکنه کچی تا ختیمی آوردند غازی خان برای دفع و مقابله آنها بر دو کوهی بنام
 اشتهاران هزاری و الا شلارویه قلعه بنا نهاده پسر خود عمر خان را مع فوج روزینه خوار در آن
 قلعه بطور تها نه نشاند که تا حال اولاد عمر خان قوم عمر اند در نواحی آن ساکن زمیندار اند و چون قلا
 در اینجا یک چوتره برای نشست ساخته بودند و چوتره بزبان این ملک مکان مرتفع گویند
 که برای نشست همیا باشد بدین سبب نام آن قلعه چوتره معروف شد و این چوتره تا امروز
 صاحبان دارالامارت در خط کچی مانده است و حالا مکان قلعه در دریای حیل واقع
 است که در سمت^{۱۹۲} دریا بر شده رفته پس بدین ذریعه تاخت رهنمان رگیستان
 مسدود گشته آبادی کچی رو به ترقی نهاد و در عهد اوسه بهشتا گهنا نه که بچاشت
 به بیگها پسر پیر سه برخصت او و سبا عدت همه قوم گهنا نه بر یک کوهی شهر
 جهنگ جنوب رویه شهر بنا نهاده که حالا بگهنا نه معروف و بگلهای سرکاری ضلع جهنگ
 متصل او بطرف شرق واقع اند و در آخر عمر اوسه گهنا خان پدستی قوم مهنی که تا حالا
 اکثر از او شان بطور مالداران خانه بدوش در جنگل بار واقع شهری جهنگ به
 می بردند با اتفاق برادران خود بر پشت کوهی شهر جهنگ شلارویه شهر با هم خود
 آباد نهادند که تا حال بهان نام آبادست و حالا چوکی سرکاری در آن واقع و اگر چه
 پدستی سابق یک ده معروف است تا نه بر یک کوهی ده که بهیواشته قریه آباد کرده

لیکن او داعیه ریاست نداشت و محض زمیندارنه معیشت می کرد و کیهو خان بشهر بدری
قوم خود با امیرشاهی اتفاق انداخته بران سمت ریاستی جداگانه براسه خود
قرار داد و آن ریاست تا چند پیش در اولاد او قائم ماند چنانچه مذکور خواهد شد

ریاست جلال خان پسر غازی خان رئیس چهارم

و غازی خان از این جهان رحلت نموده چارپسر گذاشت جلال خان و عسکر خان
مذکور و خیر خان جد قوم خیرانه و حاجی خان جد قوم پیرانه و چون جلال خان کبر اولاد
و از عهد خودی امارات ریاست از سیامی اولاح بود با اتفاق برادران بر وساده
ریاست نشست و در عهد او آب و تاب بر ریاست ترقی یافت و فوج بسیار در زیر
از پیاده و سوار بر فوج پر افشرد و و پسرش رشید خان باذن او در کچی بنای نه
موسوم رشید پور بنام خود نهاد و در ریاستش این سانحه بوقوع آمد که پیرخان
برادر زاده و داماد او که مرد متهور و بی مهر و سنگدل بود از در بلا و جحی معسر
و گرفت شده در موضعیکه حالا به پتار پور معروف و بر پلگرد سیه تپانه اتهاران
هزار می جنو برویه واقع است بعد زمینداران آن نواحی شهری بنا نهاده باغبیانه
از او در خود انجارت اقامت انداخت و جلال خان از انجا که شرمگین و نیکست
و نرم دل بود بنیال آنکه اگر چه او بتقتضای جوانی سرکشی کرده گریه برادر زاده و داماد
و بیجای مسر زدنست من او را ضایع نگنم میخواست که او را بر می و تطف بخود بازگرداند
خاماپهتار خان بعد رسالت و محاکات تن برضامندی مذا و جلال خان از آن
او مایوس شده برتیس آن نواحی پیغام فرستاد که اگر فیالمین ماوشما ملاقات شود
بسیار امور ملکی و مالی آراسته خواهد شد و بخاطر آن میداشت که باین فرجه بهیچان

را نیز بطوری بخود خواهد گردانید چنان مستر رشد که جلال خان از چتره و آن رئیس از سکا
که حالا گهر محاراجه علاقه مظفر گهره در انجا واقع است سوار شدن در موضع اسلام آباد
که حالا به نیکوکاره معروفست ملاقات نمایند جلال خان چون از آن رئیس برای نشست
و برادرزاده خود را نیز بدین شاکیسینه و از خود بی تصویرید که تشنه خون او باشند با همه
چند روانه آن صوبه شد لیکن چهار بی مهر ناکجا مطلع شده و بر برگذر او کین خست
نشست چون جلال خان آنجا رسید ناگهان به بر کین افتاده شهادت رسید و در
دیگر آنکه جلال خان بطور دقون مع سواران قلیسه در انحدود آمده بود که چهار خود بطور
ملاقاتیان پیش آمده همراه او در خود میرفت تا که در راه یکی از سواران او تیغ بیدرف
بر جلال خان زده شهید ساخت چهار تنگ سبب خود سبقت برده داخل مکان خود شد قبر
جلال خان بر او کوکاره جانب جنوبی چهار پور مذکور مکان شهادتش واقع است که او را
سها بخا بطور امانت برادر آنکه چون انتقام آن کشیده خواهد شد بجای مناسب دفن خواهد یافت
داشته بودند و داعیه چهار که بعد ملاک او در خود همه ریاست کچی بخود راجع خواهد شد
هم با نجا ح ز رسید بلکه از دست اولاد جلال خان با انتقام بر ناستند چنانچه عقرب کر می

ریاست رشید خان پسر جلال خان رئیس پنجم

و جلال خان را شست پسر بودند که اسامی همه آنها در نسب نامه مفصل است را رشید
آنانند که ریاست در خاندان ایشان جاری شده آمده یکی سلطان حامد خان چهار
سیالان رشید پوری که ذکر ریاست شان خواهد آمد دوم سلطان محمود خان که
فرزند او خان رئیس نامی از اولاد اوست و بموقع مبین خواهد شد سوم
رشید خان اکبر اولاد او و بانه ده رشید پور که بعد پدر ریاست باورید

و چون در این وقت اقوال سیال بکثرت بوجود آمدن بودند و هر یک برای
خود ریاست جداگانه میخواست سسی رای من از قوم دهید و آید بجا
در وچین که مسکن این قوم بود شهری بنام خود بنا نهاد که تا حال بدان نام
آباد و حالا چون کی سرکاری در آن واقع است و در انجا با اتفاق اقوام
صحبانه ریاسته جداگانه براسه خود متراد داد

ریاست فیروز خان پسر رشید خان رئیس ششم

و چون که رشید خان چندان رشدریاست نداشت در حین حیات خود به پسر بزرگ
فیروز خان ریاست بخشیده داد و یک پسر او کبیر خان صغیر او را داد که از اینجانب
دیگر بود چون بسن تیز رسید کمال شجاع و اقبال مند برآمد و همواره با انتقام گیری جد
خود جلال خان کمری بست مگر پدرش مانع می آمد که رئیس و برادر بزرگ توفیر و زخان
است تا او دست اندازی نکند ترا پیش دستی مناسب نیست تا آنکه رشید خان فوت شد
و کبیر خان را غیرت و شجاعت نگذاشت که از انتقام جد بزرگوار تن زدن بدین قصد هیچ
لواحق خود بچو تره آمده و عسکرانیان و چندین کسان را از قوم پهلوانه همراه خود
به پهاژ پور رسید آنوقت پهاژ خان فوت شده بود او لاش غافل از کرده پدر خود
ملازمان خود را فرمودند تا اسباب صیافت از چارپایه و فروش آوردند و مخیره
آورده مجلس کبیر خان نهادند و چون او را پهاژ بعد تهنیت اسباب صیافت بملقات آوردند
کبیر خان گفت ما برای نان خوردن شانیاده ایم شما جد مرا که رئیس الروسا بود کشته
بهضم کرده اید ما را طعام آنوقت بهضم خواهد شد که انتقام او از شما خواهیم کشید شما جنگ آمو
باشید این بگفت و دست بشیر برد و همراهیان او نیز برخاستند و همه در پهلوانان افتادند

از آنها آنچه بقایوی شان آمد گذشته رفتند و بقیه رو بفرار نهاده متحقی گشتند و کبیر خان
 مع انبوه از گذر ترهون گذشته در موضع دهرج آمد و رسید و دهرج امان آنوقت بسی
 میر و دهرج کثرت قوم خود مغرور و متدماج بود بغرور آنکه رئیس مافروز خان است کبیر خان
 از و آواره شده میگرد و کبیر خان التاقی نیاورد و بکمالکد رسته حکم داد که او را گرفتار
 کرده بپارغ میر مع همه اقوام دهرج بجنگ پیوست و هم در جنگ کشته رفت کبیر خان
 بعد این بر دو فیروز مندیهای نمایان متوجه بکالانیکه به کماله معروف شده در انجا بزره
 گردی شهر کهنه جنوبی برای خود قلعه بنا نهاد و چون گل کتان از اطراف هم رسیده آن
 قلعه را کماله کرد و بدین سبب کماله موسوم شد و بعد از آن تمام آن علاقه بنام گچس
 کماله معروف مانده و حالا آن قلعه ویرانست و مکان فقیران هند و معروف بهنیهی در انجا
 ریاست کبیر خان برادر فیروز خان رئیس مفتح

و کبیر خان بعد اتمام بنای قلعه کماله مردم رعایا و اقوام پیرانه و سایر سیال انجا
 بخود خواندن آغاز نهاده اکثر اقوام سیال و غیره را بخود اتفاق داد و
 بصواب ایشان بفریز خان پیغام فرستاد که پدر را او قبیل بود نصف
 ریاست با و لادیک قبیل و نصف با و لاد دیگر رجوع باید کرد و چون فیروز خان
 از جلالت های متوران او متنبه شده بود بی وقوع جنگ همه ریاست
 بوی تسلیم نمود و خود درخواست کرد که بکساره غلبه بیلم برود و کرد
 با چمی و ال جنوبی و قلعه سسی فیروز پور بنا نهاده در انجا زمینداران بهیشت
 گرفت و حالا آن قلعه ویرانست و آثارش موجود و آن زمین بقبضه اقوام
 مختلفه در آمده و کبیر خان تا پیرای عمر خود بخت و شوکت ریاست بسر برد

ریاست جهان خان پسر کبیر خان رئیس ششم

و چون ایام عسیر او پیری شد جهان خان پسرش بر ریاست پدرش گشت و مدت مدید
قائم ماند و او نیز سردار نامی گرامی بوده و همه روسای متقاربه طاعت او میکرد و هر سان میبود

ریاست غازی خان ثانی ابن العثم جهان خان رئیس نهم

و چون جهان خان بر اربعت پایوست و اگر چه او را هشت پسر بود و مگر چون
رشد ریاست و قابلیت ایالت چندان نداشتند و اولاد سلطان محمود خان پسر
جلال خان در آنوقت لیاقت و استعداد زیاده بهم رسانیده بودند از خوان افغان
ارکان ریاست بنظر استعداد و استحقاق انجام ریاست بر غازی خان پسر محمد خان
پسر سلطان محمود خان پسر جلال خان قرار دادند و روایت دیگر آنکه چون خود جهان خان
رقابیت در اولاد خود چندان نمی یافت و ابن عم خود غازی خان را مستتر فهمید و در ریاست
بنام غازیخان مخصوص دهمته بازوی پسران خود بوی پسر و غازی خان هشت ابنت ریاست نقل

ریاست سلطان محمود خان پسر غازیخان رئیس دهم

و چون غازی خان در آخر عمر نابینا گردید ریاست را به بزرگ ترین پسران خود سلطان محمود خان
بخشید و این سلطان محمود خان مردی خوب صورت و قوی بیکل و خوش منظر
و شیرین زبان و بنایت شجاع و والا همت بود و چونکه فیما بین او و سعادت خان
ولد محبت خان قوم که هرل رئیس کمالی بابت امورات ملکی خرخشه بر پا بود و
سلطان محمود داعیه تسلط بر ریاست کمالی مصمم دهمته تا خت های متواتر بر کمالی میکرد
در این اثنا شهزاده موجودین که برای دوره ملتان و دیره غازی خان منسوب
این حدود بود و از راه کمالی گذر کرد و سعادت خان را پابوس شهر داده دست داده

این حدود بود از راه کمالیا گذر کرد و سعادت خان پاپوس شهنشاه دست داده از آنجا
که مردی سبج و زبان آور بود با شهنشاه اتفاق خوش صحبتی افتاد گویند چنانکه شهنشاه با او
ملاقات از سعادت خان نام ولدیت او استفسار فرموده سعادت در جواب آن بالبدیه
این بیت بر زبان رانده است بیت سعادت بنده ام نامم چه پرسی + محبت نهاده ام
کرسی بکرسی + و سعادت خان شهنشاه را نسبت بسطان محمود بگفتارهای ناهنجار مکرر
ساخت و در خاطرش مرکوز نمود که دعوی خود سکندر دارد شهنشاه فوج کثیر برای گرفتن
سلطان محمود بسوی جهنگ فرستاده حکم داد که او را در میان مجوس دارند و قستیکه از طریق
معاودت واقع شد برای او تجویزی مناسب صورت خواهد یافت امیر فوج چون جهنگ را
سلطان محمود مطلعانه اورا پیش آمده و خدمات واجب ادا نموده متشال امر شهنشاه را روانه ملتان
شد و امیر فوج او را سپرد گماشتگان نشان کرده خود را بشهنشاه رسانید و وی سلطان محمود
از حسن صورت و سیرت و اهل بیت شجاعت و خدنگداری اطاعت آری گوشتن از شهنشاه نمود
تا که شهنشاه را دل بومی مانع شده و از کرده سابقه متعسر گشته حکم با حصار داد چون سعادت خان
دانست که اگر سلطان محمود نزد شهنشاه آمد شهنشاه فریفته جمال و جلال گشته برین فقیه
خواهد داد با فرستاده شهنشاه مکالمت کرده و رشوت داده بران آورد که نزد سلطان محمود امر
سکون نموده و از شهنشاه برسانیده او را بگویند که مخلصی تو سوامی آن نمیتواند شد که ضامن
سعادت خان اولاد است آری چون سعادت خان نیز از خاندان پوراست اگر با وی عقد خواهد نمود
بجای مضائقه نیست فرستاده مذکور نزد سلطان محمود آمده او را از طلب شهنشاه و ثانیاً از بیگانه
سعادت خان و عقد قرابت خبر او نسبت سعادت خان او را مطلع ساخت سلطان محمود
بمجرد استماع نام قرابت آنچنان بر خود پیچید که هنوز فرستاده سخن خود تمام نکرده بود که او را برشته

خود پاره پاره کرده بقتل رسانید رفقای او در سلطان محمود در افتادند و اسلامی داشت
 در آن دار و گیر گشته رفت قباد در لنگان بر دروازه حویلی مقبره پاک مانی واقع است
 ریاست لعل خان برادر سلطان محمود خان رئیس یازدهم

و چون سلطان محمود خان پسر داشت لعل خان برادرش را الباقی و احق دانسته بر
 ریاست نشانید و او هم مانند برادر خود دلاور و قوی بیکل بود و بر کمالیا بکسینه برادر
 تاخت با می آورد و لعل خان پسر رقاصه بوده است و سعادت خان کهرل و لاد حق
 او گنجینه که پسر رقاصه با چه خواهد کرد گویند کباب خود لعل خان مع سواران خود بر کمالیا داشت
 داده بر دروازه قلعه کمالیا آمده است و سعادت خان بخون جان اندرون قلعه سوار
 گشته ماند و لعل خان بیرون دروازه آواز میداد که پسر رقاصه برای تماشا آمده
 است و آمده است اگر بیرون آمده تماشا بفرمایند عین عنایت خواهد بود و از اندرون قلعه
 جوانی هم بیرون می آمد آخر لعل خان تمام مواشی کمالیا بغارت رانده می آورد تا که در
 آجنگ از پس دویده لاحق شد و عرض نمود که من دختر این شما ام از موضع با خان علقه
 جهنگ در اینجا متزج شده آمده ام و پنج شتر من در این مال پیغروته اند من عطا فرمایید
 لعل خان بعد تفتیش حال و تحقیق مقال زن که آن همه اموال که بغارت آمده بود بومی
 بخشیده در همه ملک راوی سرایه افتخار و شاد باش خود بهرسانید و جهنگ معاودت نمود
 که برای دفع ریزش و تاختن کمالیا بفاصله یک کرده از مکانه بطرف شرق متصل مقبره
 میرزا محبوب جنوب قلعه بنا نهاده که موسوم بلعل خانواله شد و آن قلعه حالا ویران افتاده است

ریاست محرم خان برادر لعل خان رئیس دوازدهم
 و چون لعل خان جهان فانی را پرورد کرده پسر می داشت محرم خان برادر سوم پسر داشت

روزی محرم خان بقصد شکار بطرف جنگل بارفته بود شبانی قوم را گهوانه از اقوام مهنه
رئیسان گهیوا ایشان را از رهزان راوی تصویریه تیری برایشان را ندانگاه آن تیر
بر محرم خان رسیده او را بشهادت رسانید و بدین سبب صاحب خان رئیس اقوت
اقوام مهنی آمده رضای اخوان و اولاد محرم خان حاصل نمود

ریاست کبری و لیداد خان پسر محرم خان رئیس الروسان پسر و هم

و محرم خان را سه پسر یا چار پسر بودند علی اختلاف القولین و لیداد خان و براسم خان
و شیرخان و چارمین نورخان که مختلف فیه است چون و لیداد خان اکبر اولاد مستعد
و قابل ریاست و صاحب تدبیر صائب و گیاست بود او را بر سندی ریاست جادادند چون
سابق بچند ریاست جداگانه اشارتی رفته و عده شده بود که تفصیل خواهند یافت
و لیداد خان همه آنها را بقبضه اقتدار خود آورده گرفته است لهذا مناسب نمود که اولاد
تفصیل اسامی ریاست مذکوره داده تا باینجا ذکر تسلط و لیداد خان بر آنها اندراج یابد

ذکر ریاست علاقه گهیوا

سابق ذکر ریاست بود و باش اقوام مهنی بطریق مالداران بطور خانه بدوشی تا چند پشت در
جنگل واقع شرقی چاب که برسانند را معروفست بعد از آن به پستی پسر مانگر آبادی ده معروف
ستیان و بزراعت پیشگی دست انداختن و باز بنای شهر گهیوا انداخته در آن نواحی ریاست علیحد
بنام گهیوا خان پستی مذکور قرار دادن گذارشی رفته تازه انیکه بیشتر از ایشان قوم رند
از اقوام بلوچ بکمال شوکت و کثرت برسانند را بر تسلط بوده در موضع معروف به میرپور
واقع بار مذکور سکونت میداشتند چون اقوام مهنی در آن بار وارد شدند بنیامین رند و
ایشان بابت چراگاه و غیره تکرار با و خرشته با افتاده کار بجنگ و جدالها میرسید و همچنین

تا چند پشت فیما بین شان زد و کشت و قروح میافت تا که بهمد لنگا سپهر بر قوم هر دو انداز
اقوام مهنی غلبه رزمنه و بیست انجامید و لنگا بهر جنگهای متواتر بر ایشان ظفرها بخت
آخر همه ایشان را پایمال و میرپور را خراب ساخت و اقوام مهنی آنوقت بر تمام ساندلوار
تسلط کلی پیدا کردند و حال مقبره ها و گنبد های مردگان بوچان در آن جنگل باقی و غایب است
و بعد از آن چون بهنگام تقرر ریاست علاحد بنام گهپو خان سسی غازی خان رئیس سوم
جنگ و کچی پر شده و اکثر مهت خود بر آبادی کچی مصروف داشته و نیز اقوام مهنی بکثرت و
قوت بوده و ظاهر نام متابعت غازی خان هم بر سر میباشند غازی خان متعرض آنها
نشده ریاست شان گو را داشت پس ریاست گهپو خان سلم و برقرار شد

مجل قصه مرزا و صاحبان

چونکه قصه عاشق مرزا و صاحبان از شاہیر قصه این ملک است مختصراً بیان نموده می آید
مرزائی قوم ساهی از اقوام کهل رئیس زاده موضع دانا باد علاقه راوی خواهر زاده گهپو خان
بوده است و چون بشیر اوقات بذریعہ قرابت آمد و رفت او در شهر گهپو می بود و انجاسیت
و بهر ایمی خالو زاده خود سمات صاحبان دختر گهپو خان برای تعلم قرآن مجید و غیره بهر
میرفت تا که مصاحبت و مراقبت باعث دل بستگی شان بهمد گرییم از عهد خرد سالی گردیده
رفته رفته درس مراقبت بتعاشق رسانید و صاحبان بسبی خان ظاهر سپر چنانچه
رئیس اقوام چه برر که ایشان هم از قوم نوپارا اندام زده شده بود آخر مرزا در شب
زفات صاحبان که اقوام مهنی و چه بر جمع بودند بر اسب پرورش داده سوار شده
و صاحبان را و بنال خود رویت ساخته گریزانیده بر دهنی و چه بر بعد اطلاقایی
تعاقب شان کرده در جنگل متعریب دانا باد مسکن مرزا هر دو را از اسب فرود آورده

یافتند و مرز را باها بختل رسانیدند که باین سبب فیابین قوم کهل یک جویان مرزا
و قوم مینی تا چند پشته کینه کشی مازده و کشت و خورنها بوقوع آمده هزارها از مشرقین
بقتل رسیده اند و صاحبان را بخانه آورده هر چند که خالطاب خطیب او از قتل او مانع آمد متع
نشده برادر کشیدند و خالطاب را بدختر دیگر که خدای داده رخصت کردند و از آن روز
طریقه و دختر کشی در اقوام مینی شائع شد که حالا بحسب کمال انتظام و حسن تدبیر سیاست
کمترین جناب سحر جارج و لیم هملتن صاحب بزرگشتر صوبه بنگال بر وقت کونسل دختر کشی این فصل
ناشایسته که شرعاً و عرفاً مینی بود از تمام اقوام سیال و دیگر اقوام مختلفه یکبار برانداخته شد
بقیه ریاست کپیو

و بعد از کپیو خان مسی شهیر خان سپه بزرگ او پس از و سپه اولک علی خان مرزا پس از
مقتول خان و باز سپه او صاحب خان بر ریاست کپیو اقرار گرفتند و صاحب خان مرد قوی
و قوی همت بوده و پیش از ورسای جنگ تا شهر کپیو تسلط میداشتند صاحب خان
بار ورسای جنگ میان ریاست جنگ و کپیو احد فارق در شیب از موضع بلو و در جنگل از
مکانیکه به پکا صاحب خان معروف است مقرر نموده و موضع بلو که آنوقت مسکن و زمین
قوم انزانه از اقوام کوبلی بود در حد ریاست جنگ درج شد و پکا صاحب خان که
صاحب خان آنجا در جنگل چاه پنجه و برج بنا بر علامت سرحد خود بنا نمود در حد ریاست کپیو
داخل شد و ریاست واره که به پنج گروهی کپیو شمال ویه واقع است در تصرف قوم ژان
مرز لان در آنجا کمال کنت و شوکت بسر برده بارها بار ورسای جنگ و کپیو آدر آنجا
صاحب خان بقوت باز و بر مرلان مستولی شده و آن ریاست از ایشان
منشین گرفته و همینه ریاست کپیو ساخت و یکبار بر قوم ساهی سکنه راوی که از

وقت مرزا فها بن این هر دو قوم کینه کشی ها شروع شده بود تاخت آورده هر سه
 برادران ریشیان آن قوم را قید کرده بکپیو آورد یکی زننگ که از بهادران آزموده
 آن ملک بود و در برادر پوری او پیگا و جیو تا که مادر پیگا و جیو باستخلاص شان در کپیو آمد
 عرض نمود که از خانان ریاست در خانه پدر همین سه برادر اند برایشان بخشا مین
 بازده که شجره ریاست و خانان پدر ایشان نابود نشود صاحب خان گفت من هر سه
 را میکشتم ولیکن حالا یک کس را که از ایشان اختیار کنی برای تو بومیگذارم صاحب خان
 بخاطر انکاشت که چون پسران حقیقی او پیگا و جیو اند یکی از ایشان خواهد گرفت و
 ایشان هیچ قابل انتقام گیری نیستند و زننگ که مرد روانه و بهادر یگانه است بجای خواهد
 مگر آن حوررت عاقله بر دور گذاشته اطلبگار زننگ شده و گفت زننگ را بهلاک سپردن
 و پسر خود و سلامت بردن مرا نمی زید صاحب خان گفت میدانم که تو زننگ را برای انتقام
 من بخیره میبری مگر چونکه سخن از زبان من گذشته رفته باز نمیتوانم که دید و فای و حده را
 زننگ بخواهیم حوررت زننگ را گرفته روانه خانه شد و آن دو برادر کشته رفتند تا که یکبار
 زننگ فرصت یافته و تنها یک سواره در کپیو رسیده در حالیکه صاحب خان مع دوست
 خدمتگاری سلاح بر چاه خاصه خود در حوض چاه شست و شوی کرد و دست بار بر
 صاحب خان شمشیر را زد مگر برابر که شمشیر بر اند صاحب خان در آب حوض غوطه میخورد اگر چه
 زخمی شد جان سلامت برد و زننگ اسب را روانه باز بر روی سلامت رسید و بعد از صاحب خان
 پسر او امیر خان بر ریاست جا گرفت که در آخر عمر او و لیداد خان بر ریاستش
 مقتل شد و امیر خان را یک پسر حاجی محمود و او را یک پسر عمر خان بود که در ذکر صاحب خان
 رئیس جنگ ذکر او آمد نیست و او را یک پسر نصرت خان و او را یک پسر امیر خان بود که در

خزئی بر د حال اولاد گهوا خان بهم موجود است مگر بجایای متفرقه ساکن و پیاپی اند

ذکر ریاست علاقه مسن

سابق سکونت اقوام صحبانه در وچین یعنی دو آب جیلیم و چناب جنوباً از بهری پته و نیز بعد از آن بنای شهر سن بنام رای سن و تقرر ریاستش علاقه بالا جال مذکور شده است تفصیلش اینکه رای سن پسر بلو قوم دهید و آن صحبانه از اقوام کوهکی رئیس الوقت قوم خود در عهد ریاست رشید خان پسر جلال خان رئیس پنجم بر دو کردی غری چناب و سه کردی شتر جیلیم شهری بنا نمود که بر نام معروف گشته و حالا چوکی سرکاری در آن واقع و در اینجا با اتفاق اقوام صحبانه ریاست مستقره برای او قرار یافت که همه اقوام صحبانه و دیگر اقوام متفرقه سکنه گردنواح سوای سکنه بهری پته از اقوام بهری و غیره متابعش اختیار کردند حد ریاستش شرقاً رود چناب و غرباً رود جیلیم و جنوباً امتقی النهرین و شمالاً بهری پته مقرر بود از اینجا است که برگشته و چون واقعه جنوبی از تحصیل قادر پور برخی مسن و برخی علاقه بهری پته نشان داده آمد اگر هر دو علاقه بهم یاد کرده آید علاقه بهری مسن گفته می شود و بعد از رای سن پسرش بر بهم خان و پس از وی پسر او میهن دو خان و بعده پسر او صاحب خان بران ریاست قرار گرفتند که در عهد او ولیداد خان برایش تسلط شد و این صاحب خان را یک پسر عبد الله خان بود که لا ولد فوت شد و اولاد رای سن معروف مسنه موجود مگر او شان نیز بی مایه کم پیاپی اند

ذکر ریاست علاقه میرک و شور کوٹ

میرک خان نپڑانه سیال بانی موضع میرک بر برگشته میرک و شور کوٹ مستولی شده است

خود قرار داده است گویند سابق در آن پرگنت ریاست بهنگو نامی رازاده بود و میرخان
 اول آن بود و بطور وزارت جا گرفته مختارانه در بار نوابی آمد و رفت میداشت و بر دفا
 سرکاری چنان مینویسانیده رازاده بهنگو موضع میرک سیال و چون بتفوق دربار
 و کثرت قوم بدست در آفرای ریاست رفته رفته تسلط خود بر این پرگنت بهم رسانید
 و بر بارات نوابی نیز روشناس بود نام خود درج دفاتر سرکاری کنانیده بود و رازاده
 به بار نواب باری نیافت و ریاست بر میرک خان سلم گشته و او لادش تا سلطان بالان
 برقرار ماند و گویند آمان و لید او خان را با سلطان بالا اتفاق جنگها افتاده و در یک
 جنگ سلطان بالا را سخت زخمی نموده بحدیکه او را مرده انگاشته در معرکه افتاده
 گذشته آمده اند مگر چون انفاسش باقی بود بمعالجه زخمها بگشته بر ریاست قائم گردیده است
 تسلط و لید او خان بر ریاست گیسو اوسن و میرک و شور کوٹ و کمالیا
 و چون و لید او خان بر بند ریاست جلوس فرمود بنظر دالامتی دماغ ملک گیری در
 طینتش مخمّر بود و سابق گذارش رفته که امیری از لاهور آمده در شور کوٹ یا چنوت
 نزد مقرری از روسای این ملک وصول میکرد یکبار که امیر شاهی برای تحمیل مالگذاری آمده
 در چنوت فروکش شد و سواران خود را بطلب رؤسا و انید و لید او خان من
 را بهانه ساخته یانی الواقع مریض بود وکیل بخدمت امیر فرستاده التماس داشت
 که بضرورت مرض غلانی تا چند روز آمدن بسنده در فرصت است تا آمدن از باقی رؤسا
 وصول معالجه فرموده باشند و بنده متعاقب حاضر شده مالگذاری خود ادا مینماید
 وکیل را بنماید که چون رؤسا از تو تحقیقتم استفسار فرمایند چنان و اناس
 که و لید او خان را مصلحتی رو ناست بدان باعث در ادا مالگذاری تعلل می

خود را نیز بصورت خبر خوانان در آورده با ایشان مشورت تساهل و درنگ خواهی داد و از طرف خود
 هیچ پیغام با ایشان نفرستاد و در این وقت سلطنت دولتی نوعی ضعف و وهن راه یافته بود
 و روسای گردنواچی جنگ را اگر چه ریاست های جداگانه الا همه شان رئیس جنگ را
 رئیس روسا و خاصه ولیداد خان صاحب حزم و فراست و تدبیر و کجاست پیشینه بود
 مکی اکثر بیعت نمود و بعل می آورد و نزد چمن امیر مذکور از روسای حاضرین طلب سعادت کرد
 در جواب گفتند که حضور واقف اند که بدون ولیداد خان انجام معامله نمیشود و درین سبب
 قانع رد و بدل ادای معامله تا عرصه موافق درنگ گرفت امیر بنیاد و لشکر گشت تا که درین انتظار
 ولیداد خان ناگهانی از مرض فراغت حسیه بدون ملاقات روسای خود را بوقت شام
 بمحضرت امیر رسانید امیر شکایت و وسایل و حکایت تن زنی شان در ادای زیر مقرری بود
 در میان نهاد عرض داشت که هرگز دانه نفرایند دولت حضور انجام وصول آسان است
 و سارا حواله من بکنند و زرا لگنداری همه از من در جنگ وصول کرده بگیرند و چون که امیر
 پیشتر بر روسا مکرر و لشکر نشسته بود و از کجا وصول معامله بی مرج و بی تکلیف دید
 هر چار رئیس گردنواچی جنگ یکی اسد یار خان مذکور رئیس کبیرا و دوازده دوم صاحب خان
 مذکور رئیس ملکن سوم سلطان بالا مذکور رئیس میرکن و شورگوٹ چهارم سعاد خان
 قوم کهرل رئیس کمالیا علاقه راوی راحاله و سپرد ولیداد خان کرده مع
 سواران خود رخصت نمود و ولیداد خان مع بازوان ریشان در جنگ سپید
 زرا لگنداری هر چار ریاست های او اموده داد و آن هر چار رئیس را بنام حوض غفران
 نزد خود نظر بند داشته بهر چار ریاست تها نه و فوج خود تعیین کرده ارشاد نمود که در انتظار
 بقای بوی خود آورده انتظام بخت خواهند داد و نظر برورش بحال و بستگان این

روسایز معروف خواهند داشت گویند چون روسایز که سال بودند
 در زندانخانه حیرانه سر میگفتند که تماشای این کودکان بیسپید که تا چندین
 روسای کار آزموده را چه بازی داده است آخر چون بر ریاست ما
 شان قبضه بوره کرد و نظم و نسق آنچه میبایست بعمل آورده شد بنا به عیبت
 ایشان جاگیر مقرر نموده و خلعتها داده رخصت فرمود چنانچه تا ایام حیات
 کمالیا عامل از دست او نشسته مانده است باز خانی اسدخان با سپه خیره
 پیشکش گذرانیده شان حسب ساحت جلی خود بایشان بخشیده دست بردارند
 و دیگر سه ریاستها تا حال در تحت روسایز جنگ ماندند
 تسلط و لید او خان بر ریاست رجو آو باز بخشیدن آن
 پیرگنه رجو آو که فیما بین گهوا و چنوت واقع است ریاست آن بتصرف سید جمال ^{شاه} عبداله
 و جمال شاه پسران شهابل شاه بزرگان سید خیر شاه و سید محمد شاه موجودان حال بوده است
 و چون در آن وقت در میان بهردانه باقر کی و شهبک کی تقار گون بود بهردانیا و شهبک
 سیدان را چشم زدگی کردند تا که عبداله شاه بر مویشی اردو اخات باقر که چنوده
 بغارت برود فریاد بولید او خان رسید خان موصوف مع فوج خاصه بر رجو آو آید و
 برکناره نشیب سنگ نین که قریب رجو آو مجنوب بود واقع است جنگی عظیم واقع شد خسر
 خان موصوف فیروزی یافته و سیدان از میت خورده از رجو آو بد فرستند گر خان موصوف
 بنظر رعایت آل جناب رسالت یاست رجو آو بر سادات سلم داشته بهنگ مرتبت نمود
 تسلط و لید او خان بر ریاست تنبهراله و توتیه و بر ریاست مذکور
 آنوقت در وچین بطرف شمال از ریاست جهنگ شره قاریاست سید لطیف شاه غرات

گوهران بوده که هر دو بقبضه ولیداد خان درآمدند تفصیل ضروری این برود اجمال
آنکه سید لطیف شاه بخاری از سادات شکر پوریه در موضع ^{۲۲}نوشته و بمهراله و آن نواحی باتفاق
مرضی که گوهران ندما گهریه و بلوچان سا هیوالیه ریاست بنام خود پیدا کرده بود و بهیمان ^{۲۳}بهرانه
که مواضع شان جنوبی کوستان کرانه واقع است سابقین ساکن جنظامی که بر سر حد شرقی ریاست
بودند و از آنجا بسبب خوفیکه از ایشان وقوع یافت کوچیده آمده بحاجت لطیف شاه در
مواضع مذکور نشستند پس حد ریاست لطیف شاه جنوباً بشاه جیوه ^{۲۴}و شمالاً کوستان کرانه
و شرقاً دریای چناب و غیره بریاست گوهران مقرر بوده کمال زور و شور است خودی
و بر رعایای ضعیفای ریاست جهنگ بست تقدی دراز داشته ارواح و اموال شان بزرگوار
تلف میکرد و زومی بودند و فریاد هر روزه نزد ولیداد خان میرسید و متعظ وقت میماند تا که فیما بین
سیدان و اقوام چدر که بطرف شرق شمال سیدان ریاست گونه بهم رسانیده بود و در بر شمی
که بر سر حد ریاستهای ایشان بطرف شمال از بهر ژان مذکور بر سر کوی هتاده بود و
سیدان بزور بریدند جنگی کلان واقع شد که در آن جنگ سه پسران لطیف شاه غمیره
عصبات او و اکثر ارکان ریاستش بقتل رسیده آن زور شور شان به نهایت ضیف
رسیده گرانید و ولیداد خان وقت دریافته بر تمام ریاست شان حمله و مذکوره
مستط گشته ضمیمه ریاست جهنگ نمود و سیدان را جاگیر و معافی مناسب موافق خوشگذرد
در آنجا مقرر کرده داد پس ریاست ولیداد خان در وچین برکنار غمیره و در چناب
تا حد کوستان کرانه قائم شد و قوم گوهران در ندما گهر و نوشهره و آن نواحی
از کثرت نوالی جنوباً تا فرو کاشمالاً ریاست خود بحاجت و اتفاق بلوچ سا هیوالیه
قرار داده بودند گویند نوشهره را سه دلا گوهر و ندما گهر را سی صلیح پسر از بنا

کرده بوده است که از او شان تا حال تالیف رساله هفده میزده پشت گذشته خواهد بود
 و بهید و لیداد خان پسر جعفر خان رئیس شان وفات یافته پسرش شهاب خان بر
 ریاست نشست و ایشان نیز در آن نواحی کوس کثرت و قوت نواخته ضحای عیث
 سیال را اکثر زیر تحلیف تعدی خود میداشتند و ازین باعث میان شان شریف خان
 قوم سیال علیانه که در موضع شریفه جنوباً از کتیا نوالی زمینداره میداشت
 خرخشه می ماند و چونکه کهو کهران در کچی شمالاً از موضع ماڑی نیز زمینداره
 میداشتند و آنوقت بر ماڑی و آن نواحی هوت بلوچ رئیس دیره و رگستان
 تسلط خود بهم رسانده بود میان اودمان هوت و کهو کهران در کچی بر سرکاری مکرر
 وقوع یافته بششیر کشی انجامید و در آن معرکه افسران کهو کهر بسیار بقتل درآمده برپا
 شان ضعف کمال رسید و لیداد خان این امر را از منقنات شمرده و بوجهین
 گذشته بر قطعه جنوبی ریاست شان از کتیا نوالی تا حد موضع بهون و دژها که
 مستولی و قابض گشته ضمیمه ریاست خود نمود و گویند که هوت خان بهلکان
 را از افسران کهو کهران گرفتار کرده آورده بود که در قید او مردند و در آن
 قطعه تهاه خود نشاندیده کمان افسری آن پرگنه و آن تهاه بزمه شریف خان
 مذکور داشته خود بجنگ رجوع آورد و چونکه ریاست کهو کهران باتفاق زیر حاکم
 بلوچ ساہیو الیہ بود و لعل خان بلوچ که آنوقت رئیس ساہیوال بود و فواج کشی کرده
 بهمراهی کهو کهران بر کتیا نوالی و شریفه زور آورد و در شریف خان بارشان گران
 دانسته از لیداد خان لمتس شریف دست برداشد مگر چونکه خان موصوف آنوقت
 بطرف جنوب از جنگ بر سر حد ریاست ملان مطلق انتظام دہی خرخشه را که بر سر حد

اکثر میماز شریف برده بود التماس شریف خان بابت شریف خود سبزل نداشتند جز از آنرا
 در غیره فوج خود و بهر جهت تمام بهر دشمن روانه نمود تا که شریف خان مع اهل خود و حشود گشت
 فوج و فوج مرسله و سپاهیان تهاجم بمقابل مخالفان پیش آمدند و از دروازه های خلجانبه
 شریفه خنجه ها گرفته بر درختان که بشمار رویه از شریفه بانجوه بودند سبزه جزایران و تشنگیان
 در عیش و مکرش نشستند چون فوج مخالف به بی آگاهی قریب رسیدند ناگاه کینیا سنها
 بگلوله رانی گشاده میفرود متواتر و همه جهت شان از همه گسلانیدند و در این حین افواج
 نیز برایشان ریخته و آبیشان در آونجه روی شان بگردانیدند تا که بعد چست زد و دشت فوج
 مخالف پشت داده رو بانهازم نهادند و افواج سیال تا بعرصه میت کرده تقابشان نموده
 خون و بیخ و تاراج دستهای خود کشادند و بعد این واقعه امرای ولیداد خان به تاراج
 کوه کهران تا حد موضع فرز کا تسلط گشته عمل دخل خود کرده گرفتند و خان موصوف و یار کاه
 کوه کهران با ایشان سلم داشته چیزی دیگر از وجه جاگیر مناسب نیز بران افزود و بهر گز از
 خدمات شریف خان زمینیات موصفیکه حالا بکوٹ خان معروف است شریف خان تقوی فرمود
 پس یاست ولیداد خان در دهن بر کنار شرف رود جلیلم تا حد موضع فرز کا ترتیب یافت
 تسلط و ولیداد خان بر پرگنه ماری و سپه پوسفانه
 و چون پرگنه ماری تحت تصرف نصرت خان یا پیش قوم هوت از اقوام بلوچ رئیس ^{عساکران}
 و رکیستان بود و ماری را تهاجم آن خود قرار داده عامل او در ماری می نشست با متعلقان ریاست
 جنگ همواره کشاکشها میداشت این امر بر خاطر ولیداد خان گران آمده او لا اعلان حوت را
 از ماری و کرد و ثانیاً پیر سید عبدالرحمان بخاری از اولاد پیر شاه جیدنه را بطور وکالت و سلا
 بطرف دیره اسماعیل خان فرستاد و عرض او از فرستادن سید موصوف آن بود که رئیس دیره

بنفرموده او که سید و پیر است بر اه آشتی خواهم گرانید و پیغام داد که چون ماری قریب است او را
 بجا گذارند که بنیاست شمار را بجا عمل و دخل داشته حاصلات آن بشمار میفرستاده ششم
 و لیکن هت بکر ریاست دیره و در گستان و غوث کثرت فوج بلوچان و بعدا ده خنکی اخلراج
 عالمان بی سابقه استیلازات التفات بوسیله نموده بر لشکر کشی آماده شد و بر زبان
 این سخن را زد که ما را ضبط ملک جنگ منظور خاطر است و لیداد خان از ما ماری طلبید
 از این سو او لیداد خان نیز لشکر خود و حشریات برادران منرا هم آورده بر سر
 ماری رسید و در میان ایشان جنگی عظیم در پیوست که از کشتگان پشتهاست آخر
 لشکر هت هزیمت خورده رو بر دیره نهاد و از آنوقت علاقه ماری داخل ریاست جنگ
 تا تسلط چهار جبهه رنجیت سنگه متعلق جنگ ماند و پر گنه شمالیه از ماری که بنام پته یوسفانه
 معروف بود نیز قبض تصرف خود آورده از کچی موضع کهای خرد و کلان و از وچین موضع
 فروکار ریاست جنگ داخل کرده همراه بلوچ رئیس سا هیوالیه چین حد فارق میان دور ریاست
 پسر و گی پر گنه چنوت بولیداد خان از نواب لاهور
 و نواب لاهور و لیداد خان را معتمد و امین و هوشیار و لیت در ایفای ریاست چنوت و لیت
 فرموده و خان موصوف آنجا خوب انتظام و انجام مهمان ملی داده در میان چنوت و پندی
 درخت برگ لرزان معروف قند یواله بر سره کردی پندی حد فارق مقدر رنود و درین زمان
 تمام روسا که خارج ریاستش بود و چنانچه چٹھار رئیس رسول پور و هانس رئیس علاقه
 بیاه و پتی رئیس پندی و جلال پور و بلوچ رئیس سا هیوال و غیره روسای خرد و بزرگ
 او را بخوشامد و تلمن پیش آمده سلامی و نذرانه گذارید شد و در این وقت او را از کلبا
 و چنوت و فروکار و دیگر دوله یان ریاستی خاصه متعلق ریاست جنگ بود ریاست عامه

او بر همه رؤسای قرب و جوار سایه افکن ماند تا آنکه بجهان جاودانی رود

حال ریاست حسن سیاست لیداد خان

ولیداد خان مرد ذی هوش و فراست و اهل تدبیر و سیاست صاحب انتظام و سیاست بود و فیصله مقدمات رعایت جانبی منظورند شتی و اکثر رجوع بشریعت دادی و دزد و دین را بموجب فتوای شریعت دست و پا بریدی و هرگز نگفته کسی رو دار باز نیامدی و آنچه در میان دو یاقین این ملک رسم کینه کشی بزور بازوی خود مروج بود با کمال معدوم ساخت تا که منتفیه بدون حکم سرکاری اند خود کینه کشی و انتقام گیری از کسی نمی توانست کرد و پیشه دزدی و سربری که از روز اول نامزد این ملک شده آمده در عهد او نیست ناپوشد و رعایا را آسودگی دامن و امان پدید آمد و آبادی و زراعت پیشگی را رونقی تازه دروای بی اندازه بهم رسید که در این ملک سابق مثل او کسی ندیده باشد و تخفیف مالگذاری بر ایشان بعمل آمده بود که هر کس که درخواست چاه نو گذرانیدی بر جل اسب مقدار آن مشخصه لیان میشدی که باین ذریعه چاهان بکثرت شدند و حالا هر جا که چاهان کهنه در کجی و جنگل یافته میشوند همه ساخته عملداری او هستند چنانچه بطور ضرب المثل گردیده که میگویند فلان زمین از عهد ولیداد خان آباد و پر است و بسبب مسدودی زمینان و فوران امانان گران بر این پاشاده و رونق بازار تجارت زیاده بر زیاده شد پس کار زراعت تجارت که هر دو جزو رفاهت خلق است ترقیات گرفته برای رئیس موصوف بر صفحہ روزگار ناپا یادگار ماند

وفات ولیداد خان

اگر چه کار ولیداد خان باین قدر ترقی گرفته و ده هزار روزی نه خوار از پیاده و سوار هفت برابر استعد و آماده کارزار میبودند که بروقت اصدار حکم اگر چه سر برود سر نگردانند

تا هم عفت و امانت او بجای بود که گاهی بادمان بادشاهی با وجود ضعف سلطنت چنانکه
 رؤسای بمسایه خود به بی القاتی و لاپرواہی پیش نیامد و پیرستہ برابر از اول تا بانہ
 یکشادہ پیشانی و تقدیم خدمات خوشامد و پیش آمد ایشان محل می آورد لشکری بوده
 خواه لشکری و چون در آخر عمرش مہاراجہ کورارام کہ در ان ایام نواب در پاشا
 بود برای تعمیر راجکہ کہ حالا بگہر مہاراجہ معروف است دارد ایخدا دوشدہ بود و ولید
 را با وجود مریض بودنش برای استیفای بقایا مالگذاری تکلیف ہمراہی خود داد چند
 کہ ارکان ریاست بر ترغیب بانکار اصرار ورزیدند با وجودیکہ مہاراجہ را چندگی فوج
 از خود آن وقت کم می یافت و از سر خود و امیثواشت کرد تا ہم ترغیبشان منظور
 نفرمود و گفت ما رعیتی بادشاہ بر خود لازم گرفتہ با آدمان شاہی جنگ کردن
 خیانت می باشد و ہمراہ مہاراجہ بحالت مرض روانہ شد تا کہ بموضع سورہر کوپرا
 قریب وزیر آباد مرضش اشتداد گرفتہ در سن ۶۳ ۱۱ ہجری بخوار رحمت
 حق عزوجل در پیوست و ملازمان تا بولش در کشتہ داشتہ بچنگ آوردند

ریاست عنایت احمد خان فیروز جنگ برادرزادہ ولید خان مسخرم
 چون ولید خان سوای یک قتر سماء فتح بی بی کہ اورا برادرزادہ خود عنایت خان
 پسر براہم خان بانی کوٹ براہم واقعہ شرقی حلیم نزوح کردہ دادہ بود و فرزند می نگذاشت
 اگرچہ عنایت احمد خان بوجہ دامادی خان مرسوم از برادرزادہ دیگرش شہادت خان
 پسر شیر خان ریاست زیادہ اختصاص و استحکان داشت مگر بموجب مصلحتی کہ آفت
 روداد یا بموجب تقاضای شہادت خان تا مقدمہ بجنگ جدل ناخدا مدہور با شہادت خان
 بر ریاست جای گرفتند و شہادت خان خواہر عنایت احمد خان کہ خدا شدہ بود و از کوٹ

شان فرو و دو گانگی برخواست بود همچنین تا چند سال میان این برادران بخوشی و خوشی
 گذشت گویند که برادر بزرگ مسند نشستند و ششیرامی خود را یک نیام داده در میان
 خود بر مسند می نشستند و میگفتند که مثل مشهور است که در راجه در یک نگری و دو پنج در یک نیام
 نمیتواند بود بهینگی که برادر راجه در یک نگری و دو پنج در یک نیام گنجید ایم و چون که تقدیر
 الهی بران رفته بود که میان شان تفرقه افتاده آخر ریاست بنایت اسد خان که اخص است
 قرار گیر و بنا بر کار بعضی مقدمات میان برادران در نزاعی برخواست و از اندکی مدوی پیشانی آورد
 بهنگم جدال انجامید و شهاب و تخان مع رفقای خود از جمعداران و ملازمان و غیره در میان جنگ
 برآمده برگز تر بمون فرو آمد و عنایت اسد خان نیز از پس او بار فقا و ملازمان خود رو بران
 نهاد و در فریقین جنگ واقع شد مگر بادل و باد وجود دعوی شجاعت هر بیت شهادت خان
 افتاد و از سر که بیرون حسته و از چناب زگذر تا جاذبه برگشته بقادر پور رسید آنجا در
 نزاعی فوج و حشریات شد و هر بیت خوردگان شکر او نیز آنجا با و پیوستند و چندی در آنجا
 ماند بعد از آن فوج و حشریات بانو بسیار روانه شده متوجه شهر جنگ گردید و ازین شهر
 عنایت اسد خان نیز اطلاع یافته مع حشم و خدم و غیره رفتای خود دست بران قتل
 بیشتر روانه شد تا که برود فوج بر کناره شرقی رود چناب بر پشت کردی از جنگ شاد و قریب
 موضع سلطان پور بهم ملاقات خورده بهنگم در پیوستند از آنجا که رفقای فریقین در رفاقت
 فریقین از تر دل بید بود و سخت بهم در آمیخته و دقیقه از کشش و کوشش در بیخ نزاع جنگ
 نمود و از جنگهای شایمانه و نمودند و سران برود فوج تا آنکه بر زمین افتادند و پیش ترمی نهادند
 که شهادت خان بعد از رفتن ارکان فوج خود خنجر برداشته بمعمر که کارزار آمد و بعد
 که ششهای مردانه تیغی بران او رسید که بر زمین در افتاد و بقیه سپه از فوج او آن

رو بفرار نهاده رفتند گویند محققش باقی بود که عنایت احمد خان بر سرش رسید و گفت
 ازین جنگ چه مزه چشیدی شهادت خان هنوز تیغ در دست داشت و از عنایت احمد خان
 آب طلبید عنایت احمد خان شربت شیرین تیار نموده بخادمی داد که او را بخوشان
 و خود از نیم او نزدیک نتوانست آمد شهادت خان پایله بدست گرفته بعنایت احمد خان
 گفت که خود نیامدی والا ترا نیز خوب مزه چشانیدی شربت نوشید و اجلس در رسید
 و این واقعه در ماه رمضان ۱۰۴۶ و قورح یافته و عنایت احمد خان بعدتیج داخل
 جهنگ شده خواهر خود زوجه شهادت خان و خواهرزاده یتیم را بسیار دلدهی و لاسا
 داد و گریه کرده گفت که من بخود مرگب بیکار رننده ام شهادت خان بزور بر من خشم
 گرفته جنگ آغاز نهاد فقط پس ریاست جهنگ بآن حدود دیکه و لیداد خان بود بوی مسلم شد
 ذکر ریاست علاقه رشید پور

سابقه سپهران جلال خان را که ریاست قلعه یا کثیره بخاندان شان میبوه متنازع شده
 و عده رفته بود که ریاست سیالان رشید پوریه اولاد سلطان حامد خان مذکور خواهد شد
 بنا بران گذارش که بعد شهادت جلال خان سپهرانش زمینات موردش پدر میان خان
 تقسیم نمودند اگر چه رشید پور آباد کرده رشید خان بود چنانچه گذشت لیکن چون حسین
 پدر خود آباد کرده بود از میراث پدر داشته و قسمت سلطان حامد خان او مذکور
 اولاد او انجا ساکن اند و ایشان زمینداره آنرا ترقی داده از کناره دریای تارگستان
 و از جنوبی و استانه احوالی جوانه آباد کرده ریاست علیحدّه از چتره میان انچه وقت
 کردند و حوالی پیر مسمی سخی که حالا شهر قلعه او گچ بران واقعه است بسیار جا مان تعمیر کرده و در
 برنج کروی اند پیر مذکور قلعه انداخته و بهفت چاه تعمیر ساخته ریاست خود تا آب انجا رسانیدند

و چون که ترجمه هفت زبان پنجابی ست است آن موضع موصوم بست گردید و از آنجا که این
اکفاد و اقرا ن روسای جنگ حصار ریاست بودند و نیز شجاع ترین سیالان جلال خان و بوقت
حاجت مدد و کمک روسای جنگ خوب داده بهمراهی شان جنگهای نمایان و بذل اموال و ارباب
نیکو دند و ریاست شان هم از قدر کفایت معیشت زیاده نبود و روسای جنگ بهمراهِ ایداد خان است
رشید پور صبیح جاکیر ایشان مسلم میشدند متعرض نشدند و عالا هم بهم روسای ایشان بوقت
عنایت اسد خان در جنگ شهادت خان زخمهای کاری برداشته کارهای نمایان کرده بودند
مگر بعد از این بنا بر بعضی امور فیا بین ایشان و عنایت اسد خان نقاری پیدا آمد که خان صحت
از جانب ایشان بر سیده در پی استیصال شان گردید و چون در آن ایام سلطنت ملی
ضعف گرفته بود و سنگبان هم چندان قوت پیدا نکرده بودند بلکه عند اطلاع آمد افواج در آن
در بیا با نهایی دور دراز مخفی میشدند و امرای درانی گاهی بعزم غدا و گاهی بختیصال
بد این کلبهات شکر میکشیدند و چونیکه لشکر درانی برای اخذ مالگذاری وارد جنگ بود
عنایت اسد خان با سپه سالار لشکر شکایت سیالان رشید پور یه بیان نهاده و اوران
آورد که برایشان تاخت آورد سپه سالار خازن همراه گرفته بسوی رشید پور کوچ کرد
و سیالان بوقت گذر شان از گذر ترمهوان آگاهی یافته بج همه مستورات و متعلقان
و اکثر رعایا ساکنی جلاد طنی پیش نهادند و همین که از رشید پور بر آمده بودند که خبر
قریب آمدن لشکر درانی با ایشان رسید اسلام خان رئیس ایشان به سپه خود و احمد یار خان
گفت که تو جمعیت حاضر خود را و لشکر درانی شده اینجا باست تا بمستورات
رسند و خود مع دیگر بر برادری بهمراهِ مستورات برگشتان روانه شدند و دیگر
همه که برادری خیال نکنند که ما را پیش لشکر درانی کشیده بکشتن میدهند احمد یار خان قریب

موضع در گاهنگی شاه که بیک گروه غریبی رشید پور واقع است بهرامی سه صد مرد مسلح گاهنگ
 با انتظار لشکر درانی بایستاد و لشکر برشید پور رسیده و از کوه چیده رفتن سیالان مطلع
 شده بر عقب نشان روان گشته بگانی رسیدند که احمد یار خان آماده جنگ ایستاده بود
 جنگ میان ایشان پیوست که آن سه صد آدمی و پنج صد بهادر از لشکر درانی در آن
 معرکه قتل رسیدند و احمد یار خان زخمی سخت گشته بر زمین افتاد امیر لشکر او را برشید پور
 آورده بنظر شجاعت و دجا بهت بمعالجه او اهتمام فرمود و سیالان سوارات را در قلعه
 آورده متعین شدند که بید عنایت احمد خان سپه احمد یار خان آمد و گفتارهای طنز انگیز
 و طعنه آمیز گفتن گرفت احمد یار خان گفت که آنچه در رفاقت تو جفاها کشیدیم ترا خوب
 روشن است و اینهم ظاهر مگر منور من هم زنده ام و بنی اعمام من که از من بد است فانی اند
 سالم نشاء الله تعالی خواهی دید که ترا چه خدمتها خواهیم کرد که اگر سابقه خدمت های ما
 فراموش شد خدمت های آینده هرگز فراموش نخواهد شد و چون که لشکر درانی بسوی ملتان
 متوجه بود روز دوم پیشتر روانه شده در موضع کوه کارگاه فرود آمدند و سپه لار احمد یار خان را
 بامیر یکم افیسر مد سوار بود سپر نمود و احمد یار خان بان امیر برای مقام کردن آنجا احاج کرده
 و عذر هر جهایی دیروزه و گرانی زخمها و معالجه آن پیش آورده و چیزی پیشکش نیز گذرانیده مقام
 یکروزه منظور کنانیده و سپه سالار مع دیگر لشکر کوه چیده در کوه تها راجه دیره کردند و احمد یار خان
 سپه ربوبی اعمام خود اطلاع این همه امور رسانید شب آینه سلطان حامد خان ثانی و دیگر بزرگان
 اوج مرادان و لار جنگ از نا جمله یکصد و بیست سوار بخت اسب یعنی دوم در یک اسب
 شکیله زده و قتیکه امیر مع مد سوار خفته بود و قریبشان تزلزل نموده و اول سلطان حامد خان حیره
 بنحمله امیر در آمده احمد یار خان را مطلع ساخت و احمد یار خان امیر را بیدار کرده آمدن بنای عم

خود برای ملاقات او ظاهر نمود و متعاقب همه سواران در رسیده اسلحه و بند و قهای شازرا
 که کجا کنده کرده بودند بقبض آورده و احمدیار خان را بر چارپای برداشته ایسه
 را نیز بقا بود آورده و چونکه اسلحه از دست شان رفته و دست بردهاست^{سابقه}
 و حال ایشان نیز دیده بودند هیچ جنبش نتوانستند کرد احمدیار خان گفت
 که این امیر بمن نکو میا کرده زیاده از بردن من بایشان متعرض نشوند
 ایشان بامیر عرض داشتند که ما اسلحه بشما اینجا نمیتوانیم داد آدم خود همراه ما^{رسیده}
 که در راه اسلحه حواله او خواستیم نمود پس اسلحه در راه حواله آدم شان کرده
 احمدیار خان را بقلعه ست آورده و چونکه ریاست رگستان او لا تصرف هوت بلوچ
 رئیس میره اسماعیل خان و بعد از مقید رفتن او بکابل بجواله نواب محمود گجر و ثالثا
 تحت محمد حیات خان حبکانی و نورنگ خان لمائی و راجا بقبضه میان محمد عارف^{کچول}
 برای و خاما بست نواب محمد خان سدوزی رسیده بود و در این وقت
 نواب محمود خان گجر مذکور ریاست رگستان قائم بود سیالان مذکور بلاست^{مختی}
 و بوی متوسل گشته بر قلعه ست بهم از جانب او متصرفانند و بغرض انتقام کشی
 از عنایت احمد خان تدبیری انگخته براه حلیه بازی و فریب بازی او لامر اسلات مشعر
 استر ضای او و رجوع خود با و طان قدیم متواتر کرده ثانیاً آمدن خود برای ملاقات
 قرار داده یکصد و چهل سوار چیده روانه شده و کشتیهایی متعینه گذر تر همون همراه گرفته
 بجهنگ رسیدند و چهل مرد از اسپان خود فرود آمده و بام ملاقات مجلس عنایت احمد خان
 در آمده و سلام کرده یکباره او را گرد گرفته و بازو دست زده بر خیزانیده و بر یا بسوار
 کرده ببلانان او گفتند که اگر کسی مزاحم باشد اولاً کار عنایت احمد خان تمام کرده

باز ایشان خواهم پرداخت شادمین بعد از بکار خواهیم آمد غایت اسدخان که از او کام
شان واقف بود بخت جان خود ملازمان را از مزاحمت ایشان مانع آمد و ایشان
گرداگرد غایت اسدخان بوده و او را از جنگ برآورده و بر بستی با سوار کرده و از
گذر ترهون گذشته بقلعه ست رسیدند که شش ماه غایت اسدخان آنجا نزدشان
مبوس ماند و کار ملکی و مالی ریاست جنگ دیوان بهو انداس با نظام سیدنت بعد از
شش ماه بوساطت رسل و رسائل بحکم نواب محمود خان گجرات را برآورده و خلعت با
پیشکش نموده و عذرهای خواسته رخصت کردند و در اثنای قیدیم تقطیم و تکمیل او و عبد
البتة گاه گاه چیزی از گفتارهای او کرده و سابقه او بیادش میدادند و غایت اسدخان
بعد از خلاص خود سیالان رشید پوری را نواز شهادت داده بر رشید پور و آنحدود برقرار داشت
جنگ غایت اسدخان مین محمد خان و تسلط بر برگنه مار

و این غایت اسدخان مرد دلاور و الا اقبال فیروز جنگ بوده است چنانچه در تمام صنایع
شهریست که بیت دو معارک جنگ او را پیش آمده و در همه فیروزی نصیب شده چنانچه
بعضی جنگهای او که سخت ترین بودند و حقیقت نفس الامر می آنها اطلاع بهم برسد و بقی
آنها داده می آید سابقین گذارش رفته که برگنه تاری از حدود لیداد خان تحت است
جنگ در آمده و چون لیداد خان وفات یافت و میان این برادران کشاکشی
روداد در این اثنای محمد خان نامی افغان ملتان که خود را از شجاعان ملتان
می تصورید فوج کثیر از نزد نواب علی محمد خان افغان نواب ملتان همراه گرفته آمده
بر راجی مسلط گشت غایت اسدخان بعد فراغ از شهادت خان بدانصوب متوجه شد
بماطری رسید و دین محمد خان مع فوج خود از قلعه بدرآمده او را متکبران و متهورانه پیش آمد

و عنان اسپ برداشته بر شکر خان زده و چندی را مجروح و مقتول کرده از جانب دیگر
 رفت بار دوم باز چندین از بگزیدگان فوج خود را همراه ساخته عنان برداشته بود که لشکر
 خان بزمین شده و سدر اش گردیده بوی در آویختند و از اسپ در انداختند و عقبه
 فوج او افغان خیزان از راه چوستان پلکان گرختند و چونکه آن مکان سرحد
 ریاست دیگر بود ساهوال و ثوانه و شکیرا و غوث رهنان و چوکنان نیز جلاده آن
 دملک شیر ثوانه آن طرف در خوشاب و نور پور و گروٹ بعضی تخب و برخی بتوارث پناه
 بهر سائیده بود و قوم ثوانه چنانچه سابقین مذکور شد خود را از اخوان سیالان شمرده و
 یگانگی سؤل و سلوک میداشتند خان موصوف تهانه خود در اینجا نشانیده و خبر گیری بزمین
 ملک شیر داشته و برای امداد خرج چندی غله بطور ربات برای او مقرر کرده خود بچنگ عمو نمود
 جنگ عنایت الله خان بفوج ملتان و تسلط بر پرگنه اسلام آباد
 چونکه ریاست چنگ در کچی جنوباً تا حد حیوانه مقرر بود و پرگنه اسلام آباد که حالا بکوکار
 معروف است متعلق ریاست ملتان بوده سی صورت سنگه و عجب سنگه برادران
 حقیقی از دست نواب علی محمد خان موصوف آسجا حکمرانی میکردند نواب بعد قتل
 دین محمد خان و انهم از فوج افغانان گران خاطر شده انتقام گیری این امر
 در دل گرفته و فوج کثیر مع سامان جنگ با سلام آباد فرستاده سنگهان راحله
 داد که دست غارت بردهاست متعلقه چو تره دراز کرده سلسله جنبان پیکار شدند
 و از این سو خان نیز خرابی رعایا گوارانداشته بفرصت انتظام دهی این مفسده
 آنکه در موضع حیوانه فروکش شد سنگهان از فرط تهور و غرور آراسنگه
 فوج بید رنگ مجرب استماع ورود خان بی سابقه میقامی مع سپاه خود و

بفرو دگاه خان آورده جنگ در آویختند آخر بکشتن و کوشش بسیار صورت سنگ و چوب
 هر دو قتل رسیدند و بقیه اسیر و دیگر نیز نهاده رفتند و خان بر پرگنه اسلام آباد معرزه
 حال بکو کار تسلط گشته ضمیمه ریاست جنگ نمود که از آرزو داخل ریاست جنگ نماند
 جنگ حنایت لعل خان بنو ابد و ملتان تسلط بر باقی علاقه شور کوٹ بر پرگنه کمر هجرا
 بعد ازین واقعه نواب موصوف را غصه بر غصه افزوده همواره برای انتقام کشی انتهاز فرصت
 نگاه میداشت لیکن اراده ازلی بکس اراده او رفته بود اتفاقاً درین اثناء مردم کلمانه
 که از قوم سیال و سکنه علاقه شور کوٹ با جگزار ریاست جنگ بودند بسببی رنجه خاطر شدند
 جلاوطن گشته بعد ملازمت نواب بآن روی رود و در ای ششگاه قرار دادند و چون خان
 مقبران خود را با شرمنا و استرداد ایشان میفرستاد ایشان چنان جواب میدادند که چون نواب
 صاحب را از اقوام سیال تصویریده اعزام نماید اگر امهاداده است و از او عده بای منجر
 گرفته که باز نخواهیم رفت اگر بدون عذر قوی باز رویم از شکست پیمان شرمنا مییم
 و ما اخوان و اقوان خان صاحب ایم اگر خان صاحب برای استرضای ما خود تشریف
 ارزانی فرمائند بعد از رعیت نوازی نیست و نیز عذر قوی حاصل کرده باشیم فقط از اینجا
 که خان را شیوه برادر نوازی و رعیت پروری ملاحظه خاطر میبود و همه مقدمان و متهمان
 اقوام سیال را با القاب برادر مرام می نوشت خود مع خادمان و ملازمان و فرج
 قلیه بی چندان سامان جنگ بدان سوزانده شد و نواب که همواره در کمین فرصت
 مانده جاسوسان خفیه گذارد در جنگ گذاشته بود جاسوسان نواب را از خبر
 رفتن خان اطلاع دادند نواب بجهت تمام ضرر زدن خود را مع چندی از اهل کمین
 امرای خود چنانچه عاشق محمد خان برادر دین خان مذکور و بهت خان تصویریه و محمد خان

افغان دستگی بیک کو تو ال بلده لمان و چند ضرب قوت فوج کثیر بطور الیغار روانه شد
نواب زاده بکوج متواتر در کوٹ میان صاحب سرحد شور کوٹ رسیده بغرم باخترم نرم
فردا انجا دیر انداخت بوقت شب عبدالغز گسوراکه سابقه رابطه اتحاد بجان داشت
پوشیده و از نزد خان رسیده گفت که نواب زاده مع فوج بیشمار و سامان جنگ بسیار
بغرم مصمم بر پر خاش محکم است و هیچ حیلہ بصلح راضی نخواهند شد و خان صاحب جرین
در بخا تشریف آورده اند اگر میتوانستند جنگ شوند و نه صلاح خوب آنست که
وایس بجهنگ گرا سیده قلعه را محکم سازند فقط چون در آنوقت از امرای دولت یون
بهوانید اس و بهادر شاه قریشی همراه بودند و میان ماچی و میان عنایت و میان
مہپال خجیانه و مهر زنگ کاٹیا و مهر سلطان سرگانه و منصور اوانه و غیره روسای قبائل
برای ملاقات خان آمده بودند و خان در این باب بایشان مشوره شاری نمود و یوان
بهوانید اس و بهادر شاه صلاح در وایس رفتن دادند و روسای قبائل عرض داشتند که اگر
خان صاحب جهنگ نماید ما همه حاضریم و شبای بلهای خود حاضر میکنم و اگر وایس و نواختن است
خان صاحب فرمود که جهنگ دیده پسر انداختن و بدست خود ملک بجان افغان سپردن شیوه مردان
و این ملک داری نیست هر چه با و اباد مستعد بر جهنگ باید شد فقط روسای قبائل
بر و الا ممتی و فراخ و صلی خان تحسین کرده رجوع بقبائل خود آوردند و شبای بلهای
جمع کرده بچاه نزد خان حاضر شدند و از انسو نواب زاده بهر در لشکر و توپخانه از دیر
خود کوچ نموده می آمد که از این سو خان نیز مع تیسر بیشتر متوجه شده و در کوٹ که طرف خان
بریک کرد و بی شور کوٹ جنوبی گرد لشکر افغانان نمایان شد آنجا صفا آراسته با
نشدند و چون که بهر دیناد خان یوان کر پارام پرد یوان بهوانید اس از دست دیناد

کاهنیا بهادر که رئیس شان مهرترنگ مذکور بود در خورشید نقل رسیده بود و از این اسطوخودوس
 جهنگ بر مردان کاهنیا گران خاطری میداشتند و کاهنیا نهمواره در رضا جوئی
 عسکری و پادگان در این وقت خدمتگذاری خان غنیمت شمرده از دل و جان کمر بسته حاضر
 آمدند و پادگان خود را پیش صف خان در پس گریوه خاکی بکین نشانیدند و نواب ده
 لشکر خود را سه دفعه ساخته و توپخانه پیش کشیده مقابل آمد و عاشق محمد خان بکینه
 و دیگر سران لشکر عنان بیکر کابی برانگیخته و دیگر لشکر را گفتند که شما پشته نماید و نعره زن
 و لفظ کجاست عنایت سیال بر زبان اسپان را همیز زد و چون نزدیک پادگان
 کاهنیه که در کیمیاگاه بودند رسیدند کاهنیا ن اولاً بلند و قهاسه دادند که بغایت
 از لی گولیهای شان نیز خوب کار گرفتند و شانیاتینها آخته در میان سواران شان
 در افتادند و از این سواران خان و غیره پادگان نیز بدو ادب ایشان در رسیدند
 و از این سپاه خوب آراسته گردید تا که درین دار و گیر عاشق محمد خان مقدمه بخش
 شان بملاقات برادر خود بان جهان خرامید و اکثر دیگر سران و سواران بهم گفتند
 و یک گولی تفنگ بنواب زاده که پس صفوف استاده بود رسیده کار را تمام
 گردانید همون وقت شکر باقی رو بگریز نهاد و سنگین بیک امان خواسته بقید آمد
 و خان لاریش بنواب زاده را با کرام تمام مع بازوان سنگی بیک خدمت نواب از فرمان
 و نواب زان و ز خود را مساهم بخت خان و حریف میدان سیالان نوشتند و خود را
 از داجیه جنگ جدال ایشان صفا بخشید و خان ظفر نشان انجا که معرکه جنگ
 شده بود حکم تعمیر چاه و حوض چمنه و نشان زن باغ داده و علاتجات واقع جزئی
 شور کوٹ را تا بانیر و آب رود را و می تصرف خود در آورد و هم قلعہ گهر مبارک را که متعلق

ریاست لغمان و اکثر مسکن سیالان شده بود بقبضه تسلط خود را برده تا چند سال چیرگی
 وجه بالکانه بنواب میدادند بعد از آن هم دست کشیدند ملک مستقل گردیدند
 جنگ عنایت الله خان بملک شیرخوانه و تسلط بر کوٹ لنگر
 آنچه همراه ملک شیرخوانه بنا بر حفظ و حراست تپه یعنی پرگنه شمالی از ناری تا موضع جوجه
 یوسفانه و پرگنه باڑی غله وجه مدد خرج مقرر شده بود کار پردازان در آن باب با ملی
 کرده نژاد ملک برخیدگی این امر بانی فساد گردیده و فوجی ترتیب داده غله کهنائی را که در
 پته یوسفانه تپه‌ها از مضامین جنگ بود محاصره داده و از آن سپاهیان قسیر که در آن متحصن
 بودند بدر کرده آومان خود نشانید و از آنجا که کدورت مهانشنگه پدر محاراجه رحمت سنگه نسبت
 خان سبب دوستی و گنگانگت خان همراه چند ها سنگه و گندها سنگه و کرم سنگه معروف
 بهنگی که فیما بین شان و سردار محان سنگه عداوت متدیر بود میدانست به تکیه
 رفته ملازمت سردار مذکور دریافته از دوفوجی جبار سنگهان همراه آورد و برادرش
 عالم شیر حشریات متفرقه از مواضع شمالیه اقوام اوان و افغان چنانچه او که و گر چپک
 و جی و افغانان کوستان شمالی فراهم آورده ضمیر افواج سابقه گردانید همه افواج
 متفرقه را با نازشش هزار پیاده و سوار شمار کرده رویه کچی نهادند هنوز به کچی رسید بودند
 که خان مع فوج خاصه خود و دوفوجی از سنگهان جمیل و حشریات اقوام سیال خیره پنا
 حد در سیده کوٹ لنگر را که به پنج کردی شمر گروٹ جنو بروی بقبضه ملک بود محاصره داده
 نشسته که ناگهان ملک با بنو دوفوج مذکوره برایشان رحمت اتفاقاً آمدند از فوج خان
 فزایمی سورات و گیاه متفرق شده رفته بودند صرف فوج سنگهان خواص و جمعی از آن فوج
 خاص جز از اندازان و سران و مقدمان حشریات زمینداران نزد خان بودند که او

سنگهان همراهی ملک پیشتر رسیده سنگهان همراهی خان در افتاد و بسیاری را از ایلیان
 مقتول و مجروح کرده دیره ایملن بغلت زد و متعاقب ملک و برادر او دیگران بنوهم
 مقابل دیره خاص خان آمدن خان با وجود شکست سنگهان و پراگندگی فوج خود برای فرار
 سورات هرگز تسبیح نیندیشیده به همراهی خواص و جمعی از ان و روسای اقوام رو بقیلین
 سرداران لشکر از انبوه مخالف که هزارها بودند تعجب شده بر سر گرفتند که امروز چه
 ادای پیکار صرف بر دهنه است و کم توکل دل بر آیت شریفه که **فَفُتِحَتْ قَلِيلًا غَلَبَتْ**
فِئَةُ كَثِيرٍ يَا ذَا اللّٰهِ قوی بسته جز از اندازان را پیش بر فراز توده نشانیدند
 که رای هشمائی بهتی رئیس بهتیمان بهر آنکه کلیان خود تیار میکنند که سواری خان از دیره
 گذر کرد خان آواز داد که لشکر مخالف با من هجوم بر سر و تو در کلیان نوشی مشغول گفت
 کلیان هم در معرکه نوشید نیست و همچنان کلیان بدست چپ گرفته همه کاب خان و اند
 و باز کلیان را که بجای سپر از ضرب تیغها پاره پاره شده بود بر دیره خود آورده بر زمین انداخت
 و در معرکه از دست نداد چون هر دو صف نزدیک رسیدند و جراتریان جز از خود و شتر
 ضربی جز از کارهای کاری کرده و بسیاری کشته و مجروح گردانیده بسنگ
 صفوت شان را پراکنده و بر هم ساخت و نیز دوست محمد خان افغان متانی ملازم
 خان که از مشاییر شجاعان بود به همراهیان خود محلهای متواتر کرده تفرقه خوبان
 شان انداخت و کار از تیر و تفنگ در گذشته دست ما به تیغ و سنان کشاده گردید
 و از هر دو طرف کشتا کشتهای مروان بوقوع رسید تا که خاص مقابل دوست محمد خان
 با گوله خان سر که که برگزیده بهادران شان بود روداده دوست محمد خان
 گوله خان از بر خیم کاری از اسب فرو افتاده گرفتار گردن افتاد و گوله خان و نیز غلامان

و چونکه جنگ برکنار خسر و در حیل واقع شد بود چون چون گریختگان از خوف
 تبعاً بقیان در آب می افتادند و چونکه رگستانیان و کوهستانیان شنای نمدی
 اکثر غرق شدند و چندی کشته رفتند و یک مسدود نهاد و اندام گول خن
 سرگه دستگیر کرده به جنگ فرستادند و تاکید کردند که به سالج زخمها
 گول خان پرداخت و اجبی خواهند نمود تا که آخر او نیز شفا یافت و خان
 خضر نشان کوت لنگر را از آدام ملک خالی کرده به بلوچ رئیس ساهوال
 بخشیده داده خود بفتح و فیروزی به جنگ مراجعت فرمود و بعد یک عورت از
 قوم توانه بنظر استخلاص پدر و برادر خود و قلاده نگ شکاری آورده شکش
 خان گذرانیده طلبکار بازوان شان گردید خان مقتضای دالاهتی و ساحت
 جلی گول خان و پدر و برادر آن عورت و سایر سیران را که اکثر آنها مقدم و رس
 و مات خود بودند و بفدای خلاص خود هزار بار و پیه بر سر و چشم قبول میداشتند
 بعضی را خلعت مناسب و باقی خرج راه داده رخصت فرمود
 جنگ عنایت الله خان غیره به بسوسنگه و بدست آوردن پرگنه ^{۱۹} چلو
 چون دولت سلاطین چغتای ضعف گرفت و در لاهور و انبرت سرو آن نواحی سنگهان
 متغلب شدند چنانچه در لاهور سردار گند سنگه رئیس تغلبی معتز بود جامداری ملک
 چناب بوی قومن داشت و آنچه در آنوقت سنگهان متغلت از روسای پرگنه
 چیزی سالیانه بطور رشوت یا بنام مالگذاری میگرفتند تا از آخت باخت خود آن
 ملک را مصون میداشتند از جامداری می نامیدند و میگفتند فلان سنگه
 جامداری فلان علامه است و چون گند سنگه و بعد از آن برادرش چرت سنگه

قوت یافت و برادر سومین و سوسنگه شکن شد و سوسنگه خواست که با دیوان
 جنسی رام که کل مختار ملک و باز سیداران هم اتفاق و واقف کار و قدیم است
 است و فوج شائسته همراه دارد و طرح مواسات و اتفاق اذاخته باز بهتری
 عنایت اسد خان اراده تسخیر ملک جنوب در پیش باید داشت و انوش سینگه
 دیوان مذکور که قلعه در چنوت است نیز ملازمت مادر یابد و این خواش از لاهور
 کوچ کرده و ارد ملک چناب گردید و خان با اتفاق دیوان مذکور ملاقات نمود و ذکر
 تسخیر ملک جنوب در میان آمد لیکن سبب بعضی گفتارها و سوسنگه را با خان دیوان
 رنجشی پیدا گردید و از گذر لالیان گذشته چنوت را محاصره داد و دیوان مضطرب
 و مضطرب شده بجان التجا آورد و بر دوشان مراد با دیوان سینگه که آن زمان
 با اتفاق گردش دوران ناظم رئیس ملتان بود نوشتند تا دیوان سینگه
 ایغار زده بهینگ رسید و هر سه با اتفاق بهیگر چنوت گرایده همراه و سوسنگه
 که بر محاصره چنوت نشسته بود بهینگ در پیوستند از هر دو طرف کشت و کوشش بسیار شده
 آخر کار و سوسنگه گولی تفنگ خورده مرده بر زمین افتاد و شکر یانش طلب امان شده
 از قتل و تاراج مضمون ماند و خان تها نه خود در آنجا مستحکم کرده بهستقر خود رجوع نمود
 چنگ عنایت اسد خان بنورنگ خان بلوچ و تسلط بر ریاست اموانی معروف حیدر آباد
 چون در وقت حیات خان بلوچ چکانی بر شهر بهیگر و منگیر و اکثر ریاستان کچی سند و نورنگه
 بلوچ ملتان بر قلعه اموانی که حالا حیدر آباد معروف است و قلعه دیگانه و شملقات آن است
 گشته ریاست پیدا کرده بودند و بنورنگ خان که مرید فقیر شاه گل محمد بود که ذکر شان تفصیل
 خواهد آمد وفات یافته در گورستان فقیر رود و سلطان مدفون شده و سبب گذشتن خان

و سازنگ خان و خوشحال خان و نور خان سازنگ خان بر دو اتفاق سید گرد
 ریاست امواتی قبضه کرده خوشحال خان او غل نداشتند که خوشحال خان از اخبار بریده
 جنوب گشته بشربت لازمت پیرزاده مخدوم سید نو بهار شاه بخاری سجاده نشین اوج نشاء
 سید جمال بخاری علیه الرحمته که در علاقه بها و پور داد و پوره واقع است براقامت بنیاد
 فقیر صاحب مخدوم ازین تعدی فاحش بر نور خان و سازنگ خان خجسته خاطر شده
 غایت احد خان را اشاره و ارشاد فرمودند که بلوچان را از امواتی بیرون کرده تها
 خود را بخان نشانند خان موصوف پسر خود صاحب خان را سیر کردگی انواج و کوسکیان
 و چند ضرب اتواب بر قلعه امواتی فرستاده موسم تابستان بود و بیرون قلعه چای
 پیچ نه و آنچه چایان خام برای آب نوشی موشی بودند با ستاج خبر نهضت صاحبان
 همه بجاک برابر کردند و قلعه نیز بنات استحکام و ارتفاع چنانچه از خاک میثوده کلان
 انباشته یک قلعه بالای توده و یک قلعه گرد گردان ساخته بودند صاحب خان
 اولاً آب از کجی برشته و گاومی و زرگادان و خزان بر داشته برده و باز چایان خام
 فرودگاه محاصره خود تیار کنانید کار محاصره بر نذر و نیان تنگ آوردند تا که هفته در
 وقت شب دیوار بر دو قلعه از یک طرف بضر بی ستواتره اتواب فرو افتادند و نور خان
 و سازنگ خان پیدل شده و زنان خود را دنبال خود سوار کرده در تاریکی شب گریخته
 رفتند و وقت صبح لشکر بان صاحب خان قلعه را خالی یافته داخل شدند و صاحب خان
 تو بهای و فوجهای زواند و کوههای زمینداران رخصت کرده چند نیال آنجا متکین ماند
 و حکومت را نزد بعد از ان خوشحال خان مذکور از پیرزاده مخدوم خط بنام فقیر صاحب
 حاصل کرده آورد که ایشان از قدیم مردمان گمانان پیرشاد سید جلال اند و فیما بین ما و شما

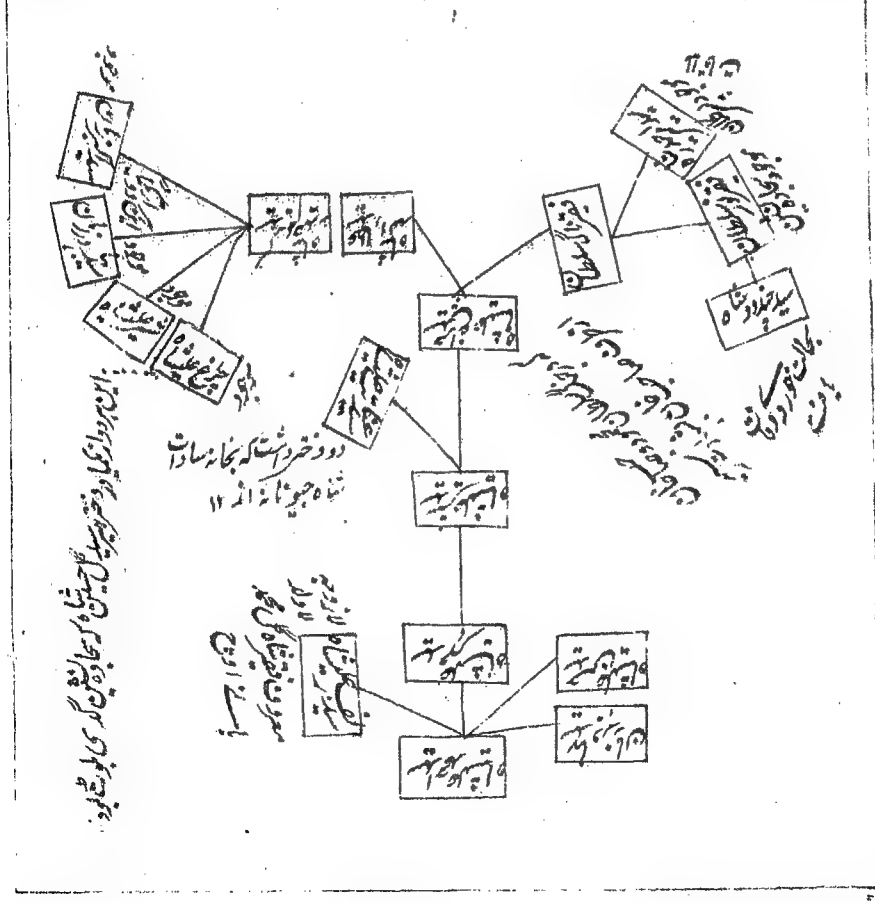
عصمت و برادریست امید که قلعه امواتی از سیالان بایشان خواهند پاسبانید
 فقیر صاحب بطبق مضمون خط صاحب خان از خود طلبیده و قلعه فارغ گمانید و خوشحال خان را
 روانگی عنایت الله خان بجنگ ملک مبارا تو از بدست آوردن مقابلید قلعه در
 ملک شیر توانه مذکور از بنی و فساد مبارانامی توانه که او را در قلعه هالی که کمال مضبوطی
 زبرد این جوئی کوه شاردیه ریگستان واقع است بطور تها از دست خود نشانیده
 شکات بلکه استغاثه پیش خان صاحب آورده و اظهار عسرتی و دامن گرفتگی
 خود کرده و پیشکش بر ذمه خود لازم گرفته متمسک شد که بدون بمت حضور تسخیر قلعه ممکن
 اگر خود سوار شده فتح قلعه و دفع فساد او از خلق الله سر نمایند بعد از بنده نواز
 نخواهد بود خان بمقتضای حسن نیت از کردهای سابقه اش یاد نیاورده بهر حال
 روانه شد محب و آنکه طیره خان قریب خطه خوشاب رسیده بود مبارا مذکور با وجود
 مضبوطی قلعه عنان نخل از دست داده بعد عجز و انکسار باستقبال خان رسید
 مقابلید قلعه پیش خان نهاد خان و الامت او را همه املاک امان داده از قلعه
 رخصت فرمود قلعه محب و عده خود بملک شیر سپرد و خود مراجعت بجنگ آورد
 جنگ عنایت الله خان بقلعه دار احمد پور و تسلط بر آن
 و بعد مرور ایامی چند قلعه دار احمد پور که حالا با احمد پور سیالان حال متعلق تحصیل شو کوٹ
 معروف است دست بردهای سابقه خان صاحب فراموش کرده بر خاک افتاده
 که زیر ریاست خان صاحب بود دست تجاوز و تعدد از سید شتند و عبور و رفتند
 شان بخان صاحب میرسد و خان صاحب یکد و بار وکیل فرستاده ایشان را مانع کرد
 لیکن منع نشد و آخر خود لاچار شده مع لشکر خود انجا رسیده قلعه را محاصره نمود

قلعه داران تباب شخص نیامورده امان خواسته حاضر شدند و خان موصوف
سابقه تقصیرات شان عفو فرموده انچه حقوق و ادعای رعایای جنگ بذر ایشان
بثبوت رسیده بود استرداد کنانین و قلعه باز را ایشان سپرده بچنگ مراجعت نمود
ایست انچه از مجمله بیت دو جنگ تفصیل دادش منظور بود و بذكر باقی جنگها سبب
تا واقعت بر حقیقت نفس الامری و سبب خوردن آنها تفرض زفته
ذکر فقیر صاحب شاه گل محمد و بنای اوج و ریاست آن

و چون آمدن شاه گل محمد و بنای اوج ضمیمه ریاست خان موصوف است بیانش در اینجا آورده
مناسب بنا علیه گذارش که سید زلف علی شاه معروف شاه گل محمد فرزند سید احمد علی شاه از اولاد
سیدالسادات قدوة الکاملین پیر شاه عیسی عبدالوهاب بلوخی علیه الرحمة رند مشرب
بالکافقر سید نور سلطان بالکافقر رود در سلطان که مقبره او در موضع رود و سلطان
مع قبر شاه گل محمد معروف است در عمارتی خان موصوف آمده بر فراز توده خاکی که
بربان این ملک بجز گویندوسی به بجز ستمی بودشت و آنوقت گرداگرد او همه یران بودند
یک چاه بر شرقی بهر مذکور بود چنان معروف بهاگو آن آباد میشدند که فقیر صاحب از وی آب میگرفت
تا که در اندک فرصتی صیت عالی خانزانی در ریاضت کشتی او شتهار گرفته بخان موصوف سید خان
نیز باریش آمده و فریفته زهد در ریاضت او گشته مرید او شدند و در این اثنا مردم روس و رعایا از
جوانب دینی و قصوی آمده مرید شدن گرفتند و فقیر مدوح بعرصه تاریخ سلسله بنا قلعه اوج
بر فراز بهر مذکور بنیاد نهاد که خان موصوف از راه کمال اعتقاد گل و شتهای آن بدست مرید
تا که قلعه مذکوره بطوریکه هنوز بنیاد و دیوارهای آن موجود است تمام شد و در وسط قلعه بقعه شهر
مذکور برای شست خاص خود بنام نور محل چار دیوار کشیدند تا که بنا عالی عمارت خوش وضع

ترتیب یافت و بعد از آن وقتیکه جوهر معروف از رود جلیلم گذیده شد و آب آن در تالاب کلان ریخته
 شد قلعہ کر باعث خاک کثی بسیار برای دیوارهای قلعہ بهر سیدہ بود و فراہم میشد الحق آن خوش
 وضعی عمارت بالا و آن صفاد و لمعان آب سببان دریا و سایہ داری در خان و خوشنمای
 ریاضین و گلستان بر کنار با گیزہ آب منوئہ خطہ کشمیر و انودہ زاهدان را نیز دل می ربود
 مگر جای انصاف است کہ فقیر صاحب با وجود چندین جاہ و جلال مال منال عدم معارضی و مسافہ
 ہرگز زہر و ریاضت از دست ندادہ و بحور و عثمان الوان طعمہ و سایر مشتبہات نفس در آن
 مکان جنت نشان الثانی نفرمود صرف صرف بمبتش ازین سہامی فانی بطرف عمارات معلما
 خوشنما کہ بر فراز تودہ خاکی یارگی باشند پیچہ خاطر می افتاد و بس و بقندہ رشتی مجر دانہ و
 و مرتاضانہ گذر میکرد و مہوارہ باشتغال ذکر غنیہ بسری برد و آخر خوراک خود در شہت پس
 یک پایالہ شیر آب آمیختہ قرار دادہ بود قصہ کوتاہ ہر مکانی کہ از مواضعات کچی و غیرہ فقیر صاحب را
 پسندی آمد خان موصوف برای خرج لنگر بخادمان ارزانی میداشت چنانچہ یک قلعہ در موضع ^{۱۶} _{۱۶} ^{۱۷} _{۱۷} ^{۱۸} _{۱۸} ^{۱۹} _{۱۹} ^{۲۰} _{۲۰} ^{۲۱} _{۲۱} ^{۲۲} _{۲۲} ^{۲۳} _{۲۳} ^{۲۴} _{۲۴} ^{۲۵} _{۲۵} ^{۲۶} _{۲۶} ^{۲۷} _{۲۷} ^{۲۸} _{۲۸} ^{۲۹} _{۲۹} ^{۳۰} _{۳۰} ^{۳۱} _{۳۱} ^{۳۲} _{۳۲} ^{۳۳} _{۳۳} ^{۳۴} _{۳۴} ^{۳۵} _{۳۵} ^{۳۶} _{۳۶} ^{۳۷} _{۳۷} ^{۳۸} _{۳۸} ^{۳۹} _{۳۹} ^{۴۰} _{۴۰} ^{۴۱} _{۴۱} ^{۴۲} _{۴۲} ^{۴۳} _{۴۳} ^{۴۴} _{۴۴} ^{۴۵} _{۴۵} ^{۴۶} _{۴۶} ^{۴۷} _{۴۷} ^{۴۸} _{۴۸} ^{۴۹} _{۴۹} ^{۵۰} _{۵۰} ^{۵۱} _{۵۱} ^{۵۲} _{۵۲} ^{۵۳} _{۵۳} ^{۵۴} _{۵۴} ^{۵۵} _{۵۵} ^{۵۶} _{۵۶} ^{۵۷} _{۵۷} ^{۵۸} _{۵۸} ^{۵۹} _{۵۹} ^{۶۰} _{۶۰} ^{۶۱} _{۶۱} ^{۶۲} _{۶۲} ^{۶۳} _{۶۳} ^{۶۴} _{۶۴} ^{۶۵} _{۶۵} ^{۶۶} _{۶۶} ^{۶۷} _{۶۷} ^{۶۸} _{۶۸} ^{۶۹} _{۶۹} ^{۷۰} _{۷۰} ^{۷۱} _{۷۱} ^{۷۲} _{۷۲} ^{۷۳} _{۷۳} ^{۷۴} _{۷۴} ^{۷۵} _{۷۵} ^{۷۶} _{۷۶} ^{۷۷} _{۷۷} ^{۷۸} _{۷۸} ^{۷۹} _{۷۹} ^{۸۰} _{۸۰} ^{۸۱} _{۸۱} ^{۸۲} _{۸۲} ^{۸۳} _{۸۳} ^{۸۴} _{۸۴} ^{۸۵} _{۸۵} ^{۸۶} _{۸۶} ^{۸۷} _{۸۷} ^{۸۸} _{۸۸} ^{۸۹} _{۸۹} ^{۹۰} _{۹۰} ^{۹۱} _{۹۱} ^{۹۲} _{۹۲} ^{۹۳} _{۹۳} ^{۹۴} _{۹۴} ^{۹۵} _{۹۵} ^{۹۶} _{۹۶} ^{۹۷} _{۹۷} ^{۹۸} _{۹۸} ^{۹۹} _{۹۹} ^{۱۰۰} _{۱۰۰} ^{۱۰۱} _{۱۰۱} ^{۱۰۲} _{۱۰۲} ^{۱۰۳} _{۱۰۳} ^{۱۰۴} _{۱۰۴} ^{۱۰۵} _{۱۰۵} ^{۱۰۶} _{۱۰۶} ^{۱۰۷} _{۱۰۷} ^{۱۰۸} _{۱۰۸} ^{۱۰۹} _{۱۰۹} ^{۱۱۰} _{۱۱۰} ^{۱۱۱} _{۱۱۱} ^{۱۱۲} _{۱۱۲} ^{۱۱۳} _{۱۱۳} ^{۱۱۴} _{۱۱۴} ^{۱۱۵} _{۱۱۵} ^{۱۱۶} _{۱۱۶} ^{۱۱۷} _{۱۱۷} ^{۱۱۸} _{۱۱۸} ^{۱۱۹} _{۱۱۹} ^{۱۲۰} _{۱۲۰} ^{۱۲۱} _{۱۲۱} ^{۱۲۲} _{۱۲۲} ^{۱۲۳} _{۱۲۳} ^{۱۲۴} _{۱۲۴} ^{۱۲۵} _{۱۲۵} ^{۱۲۶} _{۱۲۶} ^{۱۲۷} _{۱۲۷} ^{۱۲۸} _{۱۲۸} ^{۱۲۹} _{۱۲۹} ^{۱۳۰} _{۱۳۰} ^{۱۳۱} _{۱۳۱} ^{۱۳۲} _{۱۳۲} ^{۱۳۳} _{۱۳۳} ^{۱۳۴} _{۱۳۴} ^{۱۳۵} _{۱۳۵} ^{۱۳۶} _{۱۳۶} ^{۱۳۷} _{۱۳۷} ^{۱۳۸} _{۱۳۸} ^{۱۳۹} _{۱۳۹} ^{۱۴۰} _{۱۴۰} ^{۱۴۱} _{۱۴۱} ^{۱۴۲} _{۱۴۲} ^{۱۴۳} _{۱۴۳} ^{۱۴۴} _{۱۴۴} ^{۱۴۵} _{۱۴۵} ^{۱۴۶} _{۱۴۶} ^{۱۴۷} _{۱۴۷} ^{۱۴۸} _{۱۴۸} ^{۱۴۹} _{۱۴۹} ^{۱۵۰} _{۱۵۰} ^{۱۵۱} _{۱۵۱} ^{۱۵۲} _{۱۵۲} ^{۱۵۳} _{۱۵۳} ^{۱۵۴} _{۱۵۴} ^{۱۵۵} _{۱۵۵} ^{۱۵۶} _{۱۵۶} ^{۱۵۷} _{۱۵۷} ^{۱۵۸} _{۱۵۸} ^{۱۵۹} _{۱۵۹} ^{۱۶۰} _{۱۶۰} ^{۱۶۱} _{۱۶۱} ^{۱۶۲} _{۱۶۲} ^{۱۶۳} _{۱۶۳} ^{۱۶۴} _{۱۶۴} ^{۱۶۵} _{۱۶۵} ^{۱۶۶} _{۱۶۶} ^{۱۶۷} _{۱۶۷} ^{۱۶۸} _{۱۶۸} ^{۱۶۹} _{۱۶۹} ^{۱۷۰} _{۱۷۰} ^{۱۷۱} _{۱۷۱} ^{۱۷۲} _{۱۷۲} ^{۱۷۳} _{۱۷۳} ^{۱۷۴} _{۱۷۴} ^{۱۷۵} _{۱۷۵} ^{۱۷۶} _{۱۷۶} ^{۱۷۷} _{۱۷۷} ^{۱۷۸} _{۱۷۸} ^{۱۷۹} _{۱۷۹} ^{۱۸۰} _{۱۸۰} ^{۱۸۱} _{۱۸۱} ^{۱۸۲} _{۱۸۲} ^{۱۸۳} _{۱۸۳} ^{۱۸۴} _{۱۸۴} ^{۱۸۵} _{۱۸۵} ^{۱۸۶} _{۱۸۶} ^{۱۸۷} _{۱۸۷} ^{۱۸۸} _{۱۸۸} ^{۱۸۹} _{۱۸۹} ^{۱۹۰} _{۱۹۰} ^{۱۹۱} _{۱۹۱} ^{۱۹۲} _{۱۹۲} ^{۱۹۳} _{۱۹۳} ^{۱۹۴} _{۱۹۴} ^{۱۹۵} _{۱۹۵} ^{۱۹۶} _{۱۹۶} ^{۱۹۷} _{۱۹۷} ^{۱۹۸} _{۱۹۸} ^{۱۹۹} _{۱۹۹} ^{۲۰۰} _{۲۰۰} ^{۲۰۱} _{۲۰۱} ^{۲۰۲} _{۲۰۲} ^{۲۰۳} _{۲۰۳} ^{۲۰۴} _{۲۰۴} ^{۲۰۵} _{۲۰۵} ^{۲۰۶} _{۲۰۶} ^{۲۰۷} _{۲۰۷} ^{۲۰۸} _{۲۰۸} ^{۲۰۹} _{۲۰۹} ^{۲۱۰} _{۲۱۰} ^{۲۱۱} _{۲۱۱} ^{۲۱۲} _{۲۱۲} ^{۲۱۳} _{۲۱۳} ^{۲۱۴} _{۲۱۴} ^{۲۱۵} _{۲۱۵} ^{۲۱۶} _{۲۱۶} ^{۲۱۷} _{۲۱۷} ^{۲۱۸} _{۲۱۸} ^{۲۱۹} _{۲۱۹} ^{۲۲۰} _{۲۲۰} ^{۲۲۱} _{۲۲۱} ^{۲۲۲} _{۲۲۲} ^{۲۲۳} _{۲۲۳} ^{۲۲۴} _{۲۲۴} ^{۲۲۵} _{۲۲۵} ^{۲۲۶} _{۲۲۶} ^{۲۲۷} _{۲۲۷} ^{۲۲۸} _{۲۲۸} ^{۲۲۹} _{۲۲۹} ^{۲۳۰} _{۲۳۰} ^{۲۳۱} _{۲۳۱} ^{۲۳۲} _{۲۳۲} ^{۲۳۳} _{۲۳۳} ^{۲۳۴} _{۲۳۴} ^{۲۳۵} _{۲۳۵} ^{۲۳۶} _{۲۳۶} ^{۲۳۷} _{۲۳۷} ^{۲۳۸} _{۲۳۸} ^{۲۳۹} _{۲۳۹} ^{۲۴۰} _{۲۴۰} ^{۲۴۱} _{۲۴۱} ^{۲۴۲} _{۲۴۲} ^{۲۴۳} _{۲۴۳} ^{۲۴۴} _{۲۴۴} ^{۲۴۵} _{۲۴۵} ^{۲۴۶} _{۲۴۶} ^{۲۴۷} _{۲۴۷} ^{۲۴۸} _{۲۴۸} ^{۲۴۹} _{۲۴۹} ^{۲۵۰} _{۲۵۰} ^{۲۵۱} _{۲۵۱} ^{۲۵۲} _{۲۵۲} ^{۲۵۳} _{۲۵۳} ^{۲۵۴} _{۲۵۴} ^{۲۵۵} _{۲۵۵} ^{۲۵۶} _{۲۵۶} ^{۲۵۷} _{۲۵۷} ^{۲۵۸} _{۲۵۸} ^{۲۵۹} _{۲۵۹} ^{۲۶۰} _{۲۶۰} ^{۲۶۱} _{۲۶۱} ^{۲۶۲} _{۲۶۲} ^{۲۶۳} _{۲۶۳} ^{۲۶۴} _{۲۶۴} ^{۲۶۵} _{۲۶۵} ^{۲۶۶} _{۲۶۶} ^{۲۶۷} _{۲۶۷} ^{۲۶۸} _{۲۶۸} ^{۲۶۹} _{۲۶۹} ^{۲۷۰} _{۲۷۰} ^{۲۷۱} _{۲۷۱} ^{۲۷۲} _{۲۷۲} ^{۲۷۳} _{۲۷۳} ^{۲۷۴} _{۲۷۴} ^{۲۷۵} _{۲۷۵} ^{۲۷۶} _{۲۷۶} ^{۲۷۷} _{۲۷۷} ^{۲۷۸} _{۲۷۸} ^{۲۷۹} _{۲۷۹} ^{۲۸۰} _{۲۸۰} ^{۲۸۱} _{۲۸۱} ^{۲۸۲} _{۲۸۲} ^{۲۸۳} _{۲۸۳} ^{۲۸۴} _{۲۸۴} ^{۲۸۵} _{۲۸۵} ^{۲۸۶} _{۲۸۶} ^{۲۸۷} _{۲۸۷} ^{۲۸۸} _{۲۸۸} ^{۲۸۹} _{۲۸۹} ^{۲۹۰} _{۲۹۰} ^{۲۹۱} _{۲۹۱} ^{۲۹۲} _{۲۹۲} ^{۲۹۳} _{۲۹۳} ^{۲۹۴} _{۲۹۴} ^{۲۹۵} _{۲۹۵} ^{۲۹۶} _{۲۹۶} ^{۲۹۷} _{۲۹۷} ^{۲۹۸} _{۲۹۸} ^{۲۹۹} _{۲۹۹} ^{۳۰۰} _{۳۰۰} ^{۳۰۱} _{۳۰۱} ^{۳۰۲} _{۳۰۲} ^{۳۰۳} _{۳۰۳} ^{۳۰۴} _{۳۰۴} ^{۳۰۵} _{۳۰۵} ^{۳۰۶} _{۳۰۶} ^{۳۰۷} _{۳۰۷} ^{۳۰۸} _{۳۰۸} ^{۳۰۹} _{۳۰۹} ^{۳۱۰} _{۳۱۰} ^{۳۱۱} _{۳۱۱} ^{۳۱۲} _{۳۱۲} ^{۳۱۳} _{۳۱۳} ^{۳۱۴} _{۳۱۴} ^{۳۱۵} _{۳۱۵} ^{۳۱۶} _{۳۱۶} ^{۳۱۷} _{۳۱۷} ^{۳۱۸} _{۳۱۸} ^{۳۱۹} _{۳۱۹} ^{۳۲۰} _{۳۲۰} ^{۳۲۱} _{۳۲۱} ^{۳۲۲} _{۳۲۲} ^{۳۲۳} _{۳۲۳} ^{۳۲۴} _{۳۲۴} ^{۳۲۵} _{۳۲۵} ^{۳۲۶} _{۳۲۶} ^{۳۲۷} _{۳۲۷} ^{۳۲۸} _{۳۲۸} ^{۳۲۹} _{۳۲۹} ^{۳۳۰} _{۳۳۰} ^{۳۳۱} _{۳۳۱} ^{۳۳۲} _{۳۳۲} ^{۳۳۳} _{۳۳۳} ^{۳۳۴} _{۳۳۴} ^{۳۳۵} _{۳۳۵} ^{۳۳۶} _{۳۳۶} ^{۳۳۷} _{۳۳۷} ^{۳۳۸} _{۳۳۸} ^{۳۳۹} _{۳۳۹} ^{۳۴۰} _{۳۴۰} ^{۳۴۱} _{۳۴۱} ^{۳۴۲} _{۳۴۲} ^{۳۴۳} _{۳۴۳} ^{۳۴۴} _{۳۴۴} ^{۳۴۵} _{۳۴۵} ^{۳۴۶} _{۳۴۶} ^{۳۴۷} _{۳۴۷} ^{۳۴۸} _{۳۴۸} ^{۳۴۹} _{۳۴۹} ^{۳۵۰} _{۳۵۰} ^{۳۵۱} _{۳۵۱} ^{۳۵۲} _{۳۵۲} ^{۳۵۳} _{۳۵۳} ^{۳۵۴} _{۳۵۴} ^{۳۵۵} _{۳۵۵} ^{۳۵۶} _{۳۵۶} ^{۳۵۷} _{۳۵۷} ^{۳۵۸} _{۳۵۸} ^{۳۵۹} _{۳۵۹} ^{۳۶۰} _{۳۶۰} ^{۳۶۱} _{۳۶۱} ^{۳۶۲} _{۳۶۲} ^{۳۶۳} _{۳۶۳} ^{۳۶۴} _{۳۶۴} ^{۳۶۵} _{۳۶۵} ^{۳۶۶} _{۳۶۶} ^{۳۶۷} _{۳۶۷} ^{۳۶۸} _{۳۶۸} ^{۳۶۹} _{۳۶۹} ^{۳۷۰} _{۳۷۰} ^{۳۷۱} _{۳۷۱} ^{۳۷۲} _{۳۷۲} ^{۳۷۳} _{۳۷۳} ^{۳۷۴} _{۳۷۴} ^{۳۷۵} _{۳۷۵} ^{۳۷۶} _{۳۷۶} ^{۳۷۷} _{۳۷۷} ^{۳۷۸} _{۳۷۸} ^{۳۷۹} _{۳۷۹} ^{۳۸۰} _{۳۸۰} ^{۳۸۱} _{۳۸۱} ^{۳۸۲} _{۳۸۲} ^{۳۸۳} _{۳۸۳} ^{۳۸۴} _{۳۸۴} ^{۳۸۵} _{۳۸۵} ^{۳۸۶} _{۳۸۶} ^{۳۸۷} _{۳۸۷} ^{۳۸۸} _{۳۸۸} ^{۳۸۹} _{۳۸۹} ^{۳۹۰} _{۳۹۰} ^{۳۹۱} _{۳۹۱} ^{۳۹۲} _{۳۹۲} ^{۳۹۳} _{۳۹۳} ^{۳۹۴} _{۳۹۴} ^{۳۹۵} _{۳۹۵} ^{۳۹۶} _{۳۹۶} ^{۳۹۷} _{۳۹۷} ^{۳۹۸} _{۳۹۸} ^{۳۹۹} _{۳۹۹} ^{۴۰۰} _{۴۰۰} ^{۴۰۱} _{۴۰۱} ^{۴۰۲} _{۴۰۲} ^{۴۰۳} _{۴۰۳} ^{۴۰۴} _{۴۰۴} ^{۴۰۵} _{۴۰۵} ^{۴۰۶} _{۴۰۶} ^{۴۰۷} _{۴۰۷} ^{۴۰۸} _{۴۰۸} ^{۴۰۹} _{۴۰۹} ^{۴۱۰} _{۴۱۰} ^{۴۱۱} _{۴۱۱} ^{۴۱۲} _{۴۱۲} ^{۴۱۳} _{۴۱۳} ^{۴۱۴} _{۴۱۴} ^{۴۱۵} _{۴۱۵} ^{۴۱۶} _{۴۱۶} ^{۴۱۷} _{۴۱۷} ^{۴۱۸} _{۴۱۸} ^{۴۱۹} _{۴۱۹} ^{۴۲۰} _{۴۲۰} ^{۴۲۱} _{۴۲۱} ^{۴۲۲} _{۴۲۲} ^{۴۲۳} _{۴۲۳} ^{۴۲۴} _{۴۲۴} ^{۴۲۵} _{۴۲۵} ^{۴۲۶} _{۴۲۶} ^{۴۲۷} _{۴۲۷} ^{۴۲۸} _{۴۲۸} ^{۴۲۹} _{۴۲۹} ^{۴۳۰} _{۴۳۰} ^{۴۳۱} _{۴۳۱} ^{۴۳۲} _{۴۳۲} ^{۴۳۳} _{۴۳۳} ^{۴۳۴} _{۴۳۴} ^{۴۳۵} _{۴۳۵} ^{۴۳۶} _{۴۳۶} ^{۴۳۷} _{۴۳۷} ^{۴۳۸} _{۴۳۸} ^{۴۳۹} _{۴۳۹} ^{۴۴۰} _{۴۴۰} ^{۴۴۱} _{۴۴۱} ^{۴۴۲} _{۴۴۲} ^{۴۴۳} _{۴۴۳} ^{۴۴۴} _{۴۴۴} ^{۴۴۵} _{۴۴۵} ^{۴۴۶} _{۴۴۶} ^{۴۴۷} _{۴۴۷} ^{۴۴۸} _{۴۴۸} ^{۴۴۹} _{۴۴۹} ^{۴۵۰} _{۴۵۰} ^{۴۵۱} _{۴۵۱} ^{۴۵۲} _{۴۵۲} ^{۴۵۳} _{۴۵۳} ^{۴۵۴} _{۴۵۴} ^{۴۵۵} _{۴۵۵} ^{۴۵۶} _{۴۵۶} ^{۴۵۷} _{۴۵۷} ^{۴۵۸} _{۴۵۸} ^{۴۵۹} _{۴۵۹} ^{۴۶۰} _{۴۶۰} ^{۴۶۱} _{۴۶۱} ^{۴۶۲} _{۴۶۲} ^{۴۶۳} _{۴۶۳} ^{۴۶۴} _{۴۶۴} ^{۴۶۵} _{۴۶۵} ^{۴۶۶} _{۴۶۶} ^{۴۶۷} _{۴۶۷} ^{۴۶۸} _{۴۶۸} ^{۴۶۹} _{۴۶۹} ^{۴۷۰} _{۴۷۰} ^{۴۷۱} _{۴۷۱} ^{۴۷۲} _{۴۷۲} ^{۴۷۳} _{۴۷۳} ^{۴۷۴} _{۴۷۴} ^{۴۷۵} _{۴۷۵} ^{۴۷۶} _{۴۷۶} ^{۴۷۷} _{۴۷۷} ^{۴۷۸} _{۴۷۸} ^{۴۷۹} _{۴۷۹} ^{۴۸۰} _{۴۸۰} ^{۴۸۱} _{۴۸۱} ^{۴۸۲} _{۴۸۲} ^{۴۸۳} _{۴۸۳} ^{۴۸۴} _{۴۸۴} ^{۴۸۵} _{۴۸۵} ^{۴۸۶} _{۴۸۶} ^{۴۸۷} _{۴۸۷} ^{۴۸۸} _{۴۸۸} ^{۴۸۹} _{۴۸۹} ^{۴۹۰} _{۴۹۰} ^{۴۹۱} _{۴۹۱} ^{۴۹۲} _{۴۹۲} ^{۴۹۳} _{۴۹۳} ^{۴۹۴} _{۴۹۴} ^{۴۹۵} _{۴۹۵} ^{۴۹۶} _{۴۹۶} ^{۴۹۷} _{۴۹۷} ^{۴۹۸} _{۴۹۸} ^{۴۹۹} _{۴۹۹} ^{۵۰۰} _{۵۰۰} ^{۵۰۱} _{۵۰۱} ^{۵۰۲} _{۵۰۲} ^{۵۰۳} _{۵۰۳} ^{۵۰۴} _{۵۰۴} ^{۵۰۵} _{۵۰۵} ^{۵۰۶} _{۵۰۶} ^{۵۰۷} _{۵۰۷} ^{۵۰۸} _{۵۰۸} ^{۵۰۹} _{۵۰۹} ^{۵۱۰} _{۵۱۰} ^{۵۱۱} _{۵۱۱} ^{۵۱۲} _{۵۱۲} ^{۵۱۳} _{۵۱۳} ^{۵۱۴} _{۵۱۴} ^{۵۱۵} _{۵۱۵} ^{۵۱۶} _{۵۱۶} ^{۵۱۷} _{۵۱۷} ^{۵۱۸} _{۵۱۸} ^{۵۱۹} _{۵۱۹} ^{۵۲۰} _{۵۲۰} ^{۵۲۱} _{۵۲۱} ^{۵۲۲} _{۵۲۲} ^{۵۲۳} _{۵۲۳} ^{۵۲۴} _{۵۲۴} ^{۵۲۵} _{۵۲۵} ^{۵۲۶} <

جوتیا نوالہ عمارت کمانید و چون فقیر صاحب بتایں سن ۱۲۹۹ ہجریہ از یمنیکان فانی پد و د فرمود فقیر
 نو سلطان شاہ از سادات بخاری سکنت بہٹوٹ بجای او بر سجادہ فقر و وسادہ ریاست
 متکمن شد و چون بتایں سن ۱۳۰۱ ہجریہ رحلت نمود فقیر ناگ سلطان کہ از احفاد سید محمد علی شاہ
 برادر فقیر شاہ گل محمد بود بر سجادہ نشست کہ بوقت او در سن ۱۸ و قتیکہ مہاراجہ نجیب سنگہ
 احمد خان سیال رئیس جنگ را بقید بردہ در او چہ نیز تہانہ و عامل خود نشانید
 و حالا بعد از فقیر ناگ سلطان فرزندش فقیر نور سلطان بر سجادہ قائمست طریقہ
 مجروری کہ در خاندان فقیر پیشان سنت بود از وقت فقیر ناگ سلطان رفع گشتہ بادای سنت
 تزج تبدیل گرفت چند بار بعد ریاست سیالان نیز قلعہ ای محاصر شدہ است ذکر آن موقع خواہد



ملاقات عنایت اسدخان به سردار جهان خان بزرگ نئی

و یکبار بعد عنایت اسدخان سردار جهان خان بزرگ نئی جدا میر دوست محمدخان امیر کابل برای غزای هندوستان از این ملک عبور نمود و چون خان موصوف مع پیشکشهای مناسبه ملاقات حاصل کرد از خان موصوف طلبکار قرابت خواهرش شد که از زبان کسی فضولی ووشیگیر خواهرش گوش گذار او شده بود و خان موصوف را هفت خواهر بوده است که کلان ترین شان بجاء شهادت خان که قصه شش مذکور شد درآمده بود و شش دیگر ووشیزه بودند مگر خان موصوف تحمل قرابت دبی نکرده در جواب گفت که خواهر انعم همه شوهر دارند و همون وقت بدیوان خود بهوانی و اس پیغام فرستاد که بلا فرصت ساعتی شادی هشتش خواهر انعم بشمار کارکن دولت در اکفاه و اقران من کرده بدهند تا که همون شب شادی هشتش خواهرش در اکفاه و اقران چنانچه مسماة خیر خاتون بساغل خان سپرد و گاهی خان جلال خان و مسماة نوربهری بعد اسدخان پسر صاحب خان صبا نه مستانه و باقی دیگران از رئیس ادبای سیال یافت

ریاست سلطان محمود خان تانی پسر عنایت اسدخان رئیس این قوم

و خان موصوف بتاریخ سن ۱۲ هجری مطابق سنکث وفات یافته دو پسر گذاشت سلطان محمود خان از فتح بی بی دختر ولید و خان مرحوم دوم صاحبان از رقاصه خرموت کبخر که در جنگ شهادت خان پیش خان موصوف او مردانگیها داده و صد بار از پا در انداخته و زخمها نمایان برداشته بر زمین افاده است خان موصوف لیعهدی خود بنام سلطان محمود که از مادر استحقاق زیاده تر داشت مقرر کرده بود چنانچه بارها بر سر اجلاس بزبان ورنه که سردار از این سلطان محمود است که دختر زاده ولید او خان است مانیات او بجای آریم و سلطان

محمود را با سمات نعمت خاتون خواهرزاده خود دختر شهادت خان از دوج داده بود و ^{خاتون} ^{محمود}
 بعد از رخ خان موصوف چونکه وصیت و بیعتی و اتفاق امر را بحسب وصیت نسبت بطن ^{محمود} ^{محمود}
 بود بخاطر آورد که اگر چه سلطان محمود ساده دل است مگر نباشد که امرای او را بر آن آرد که امر بقید
 در آرد و بعین وقت از دحام مردم متوازی گشته و عسی عظمت عرف کالاکمخر خال خود و دستهای
 خدمتکار خاصه خود را همراه گرفته و برای او چ گردیده بشرف لازمست فقیر صاحب رسید چون
 به همراه پدر خود از دست بیعت بفقیر صاحب داده بود فقیر صاحب و راستی داده فرمودند
 که کار ملکی و مالی با اختیار خدای تعالی است هر که را خواهد رسید و از هر که خواهد میست از لیکن آنچه
 نان و پارچه لنگر فقیر است از تو دریغ نیست و در اینجا کسی را بر تو دست تغلت نخواهد بود فقط و دیوان
 و امرای فرج و روسا هر چند از حسب وصیت خان هجوم سلطان محمود را بر بسند نشاند و مبارک گفتند
 و این سلطان محمود مرد ساده دل و نرم اندرون بود و بجای ملکی و مالی کم پرداخت کرده و به کار بار
 بر دیوانیان و کار داران انداخته بود و بی بی نعمت خاتون زوجه او اگر چه در خلق بصیوت زن
 توکل یافته مگر خلق و سیرت مردانگی داشته بسیار قابل دستد و بهوشیار بود تا که چادر در میان
 کشیده صاحب سلع جنگ خود از دیوانیان میگرفت و چون متعاقبات خان هجوم در آنجا
 پدر مبارک بر تخت سنگه بکینه دیرینه و بطمع ملک گیری بر کنار غری رود و چنان فرود آمده و رفته
 که پایانی حاصل کرده بصوب جنگ گذرد و مردم مضطرب شده بی بی صاحبه جوع آوردند زن و دل
 پس خاطر جمعی گفت باکی نیست او چه مرد است که در ملک امقابل ما تواند شد و امر را حکم داد که
 مقابل او بر کنار شترتی صفت سبزه سرش گردن آفرها سنگه بی نیل مقصود مراجعت نمود
 جنگ سلطان محمود و صاحب خان برادران
 و چونکه صاحب خان مرد چیت و چاک بود و در سلطان محمود نیز چندان رشدریست و ^{محمود} ^{محمود}

درویش بنادیمت داشته در پی سلیله با انگیزی و جنگ ویزی باو گشت و صبحان غل خود غفلت
 مذکور رسیده سوار مهاباشکه نوشته او را برای رفاقت مدد خود طلبید سر در مذکور این فریاد
 را از مختصات انکاشته بکوج متواتر در نژده گهر رسید و صاحب خان نیز آنجا باو ملحق گردید و چون
 سردار کرم سنگ بهنگی که از رفقای روسای جنگ بود در چنانچه سابق گذشت آن وقت مع فوج
 اندک در فرو کا بود در خود توانائی مقابل مهاباشکه نیافته در فاصله جوی به متحصن شد و هر چند
 سلطان محمود پیناها فرستاده مدد طلبید مددی بومی نرسید و سردار مهاباشکه سردار
 دل سنگ را که از شجاع ترین امرای او بود بمحاصره کرم سنگ متعین نموده خود بر فاق صاحب خان
 در سن و شدانه و آن نواحی در آمده دستها بنارت واکشاند و فوج جنگ کنی شرقی چنان
 متعین بود که مهاباشکه را بمحصول ایاب بطرف جنگ گذشتن نمیداد و بارها فیما بین این دو فریق
 بر این دو آنز آب بگو که توپ زنبوره و هزار تفنگ جنگ واقع شده از طرفین مقتول و مجروح
 می گشتند و چون در آن ایام تیمور شاه بادشاه درانی برای استخلاص ملتان از درویشان سنگ
 آمده در بهاول پور راست افراز بود سلطان محمود وکیل مع عرضی در بارشاهی فرستاده پس امداد
 شد تا که ده هزار سوار با امداد امور شده بکوج متواتر در آیند و در رسیدن و مخالف از فوج شاه
 آگاهی یافته مهاباشکه از گد چنوت بامت سردار صاحب خان از گذر ایچوال باوچ قرار گیرند و سلطان
 بر فاق کرم سنگ و گلاب سنگ سرداران بهنگی و با اتفاق فوج شاهی آمده و حیات خان جگانی
 رئیس سند و گیتان را همراه ساخته هر چار فوج با هیئت مجموعی بمحاصره اوچ پرداختند و گاه
 صاحب خان مهیدان بر آمده بچنگ می آویخت آخر متحصنان تنگ شده و التزام پیشکش بخوده
 نموده بخدشت امرای شاهی و کلا فرستادند که این پیشکش از ما فقرا اسد پذیرفته از ما دست بردار
 و صاحب خان را از قلعه بدر کرده سلطان محمود یعنی خواهم و در زیر امرای شاه

سلطان محمود شیش پڑرفته بار دوی شاهی و سلطان محمود بیک حیات خان گیسو
 بنگلی بلاهور مراجعت نمودند و بعد پسند فقیر صاحب بنظر خرابی رعایا و ایفای عده صاحب
 رخصت فرمود صاحب خان بکمان رفته و آنجا بشجاع خان نواب بکمان ملاقات نموده و
 خود از مجاوره نواب نذیر از آنجا نزد سادات رؤسا رجوع آورده و از ایشان عده
 رفاقت خود گرفته بطرف ملک اجپا ملاقات سردار مهاننگه تیار گشت که در این اثنا
 فقیر صاحب او عده از لنین که همراه صاحب خان قرار داده بود فریاد و خاطر عاظمه از
 او بشیان گشته باز بوی پروانه فرستاد که تو در اینجا آمده نزد ما پیش ما از رفاقت حتی المقدور در
 نخواهیم نمود و صاحب خان بطرف مهاننگه تیار ستاده بود که پروانه فقیر صاحب می
 صاحب خان فور غطیم انسته و بشکیر زده داخل ایچ گردید و فقیر صاحب سر گیجه و آوارگی
 او ترجم نموده زیاده از سابق دلدی فرموده مشورت داد که اگر چند می نزد سالیان تو متفق نشو
 سلبت با سنجاق نمیرسد و تو هم پسر عنایت احمد خان هستی البته کسان تو هم مایل خواهند
 چنانچه صاحب خان بصواب دید این مشورت در موضع حسودالی و کراهت نزد سالیان غایب
 جبینانه و باز نزد مهر سالیان رجبانه و بلوچان علمانی و سیالان سکینه محرم آمده قصه ریخته
 بایشان در میان نهاد و طلبکار رفاقت شد ایشان را شرم آمدش و گوگیر شده تن رفاقت
 در او اند و غلام حیدر منشی که از خردی فرستاده بود هم در خدمت حاضر شد و نیازی خان گیتی
 را نبوده خود که مرید فقیر صاحب بودند و سیالان شهرانه و سوبانه که رعیت فقیر صاحب بودند
 فقیر صاحب با دلچسپی گشتند و فقیر صاحب چیزی و چیزی خرج از زانی دشته برادر زاده خود
 سید چراغ علی شاه را با خرج شایسته همراه فرمودند که به برای صاحب خان بکمان و سالیان
 که زیاده از سواران بودند بشمار آمدند و صاحب خان در این وقت ساان خیر و سالیان بیک

مهیا دانسته اولاً قلعه گوکاره را که تهازه دارا در گاهی خان نامی بلوچ بود دوسه روز محاصره
 داده بامان دهمی گشاده گرفت و ثانیاً از گذر حوضه والی گذشته و قلعه شور کوٹ را که مستحکم تر
 بود چارونجه در محاصره داده آخر پیا دگان همراهی سرداران جیپانه از دیوار قلعه بانزدون
 درآمده بعضی را مقتول و بعضی را اسیر کردند و از غارت آلات جنگ و غله ذخیره قلعه استقلال
 زیاده پیدا کرده متوجه جنگ روانه شده و بره در میرک نمودند که از این سوسلطان و نیز از
 گوکاره و شور کوٹ اطلاع یافته مع فوج خاصه و بعد رسید جلال شاه و سید عیسی شاه
 حیوانه و بر فاق سواران بهروانه و بهتیان بهر ژان و بلوچان کادی و داری غنچه
 از جنگ برآمده در حمله تهازه در شاه فرود آمد و صاحبان سلطان محمود مائل بصلح شده
 سید صالح محمد شاه حیوانه را بوکالت فرستادند لیکن صاحب خان بر شجاعت و
 ورفافت روسای کار گزار مغرور بود و بعد از کاذب تقسیم هر چیز از نقد و جنس بامناصفه حتی
 که در وسط شهر جنگ دیواری کشیدن از صلح تن زد و باراده جنگ از میرک برآمده از
 راه دیگر متوجه شهر جنگ شد و در این اثنا مهر قاسم بر جبانه بصد حسپی و دلاوری
 بانوبه کلان علم و طبل آمده با سلطان محمود متفق گشته بر یک راوله بی با کرد که بیدل
 کارزاری خواهم کرد که کار بر مخالف زار خواهم ساخت و مهر قاسم اگر چه با مردم خبیث
 یک جدی قریب بود و مگر از جهت زنگنه ر قاصه که او را گشته از موضع مذکور مسکن او
 بود برآمده در احمد گور آباد شده بود و فیما بین شان کینه افتاده بود و سلطان محمود
 بر اراده صاحب خان که متوجه جنگ است مطلع گشته بشکر خود خصوص مهر قاسم که
 شریل همراهیش شده بود متوجه جنگ شد تا که هر دو شکر در موضع مذکور گانوان که بر
 هفت کردی جنگ جنوبیه واقع است بر هم خوردند و روسای جیپانه و غیره از غایت

اسپارگداشته و تنهها آخته یکبارگی بر جنگ حمله آوردند و چون از آن سو مهر قاسم
 هزاران از آن را بر یک جانب استوار کرده و خود بر سرشان استاده بود و ایشان یکبار
 هزار بار بر او شان سددادند نوشت ازلی بران رفته بود که سواي میان غازی همه در آن
 جبهه آنکه مقدم صفوف بودند چنانچه میان یازي برادر میان غازی و میان عنایت علی پهل
 بر سر برادران حقیقی و دیگر روسا و غیره بسیار مردان از زخم هزارها خورد و در افتادند و رسید
 چراغ علی شاه از اسب فرو افتاده همان شب جان داد و بخش سیال بر قاسم رسید
 از دستش کشته رفت و میان غازی از زخم برادر خواست که صف مخالفان زندگرفتنش
 گداشته صاحب خان از معاینه این حال مع میان غازی و اسد داد سیال و دیوان شاکر
 زخمی و دیگر بقیه رو بفراز نهاده وسط الیل وارد شور کوٹ شدند و از آنجا پیادگان جبهه
 که بطور تهبانه در آن قلعه بودند بر آورده و باز از حدود والی عیال اطفال جبهه همراه گرفتند
 هزار حسرت و ندامت عدم منظوری حاصله داخل انچه گردیدند و سلطان محمود بصفینه جاگیر
 و عوفا نه خدمتگذار می گیر بهار آج را بهر قاسم از زانی داشته بعد تاراج حدودا و بر
 انداختگی قلعه واقع قرار بر شور کوٹ بجوف مان گزینی مخالفان هزارت دمانی و در جنگ
 گردید و صاحب خان بعد اقامت چند روزه با وج ملاقات حیات خان بسکائی رئیس
 بهکرو منکیه رفته حکایت و شکایت خود گزارش کرده طلبکار مدد شد خان مذکور
 لوازم صیافت مهیا داشته در رفاقت او و مخالفت سلطان محمود ممتد بود که در این
 اثنا بر سر سلطان محمود بمضمون درخواست عدم رفاقت صاحب خان یاد دهمی اتحاد دیرینه
 رسیده رفاقت جانب سلطان محمود را ترجیح بخشید و خان مذکور خواست که بمنوا سنی
 مناسب صاحب خان را بدو نماید مگر صاحب خان بر سر سله اطلاع یافته وقت شب

بلاخصت راه اوج گرفت از هر طرفی و از هر معادتی بجز جناب سبب الی بابایوسی گزیده دست
 بر عا و پادشاهن اصطلاح کشیده در اوج بنشست تا که باتفاق حسنه بعد روزهای چند چونکه
 تنگی خرج را بنگیرایشان شد پادگان همراهمیان میان غازی جبینانه از رعیت جنگ قسم
 علاقه کجی چیزی و خرج بفارت گرفته بدون پیش گرفتند و بکانای منگسی که از طرف
 فقیر صاحب صاحب در قلعه دولوانه تهانه دار بود بر رعیت علاقه اسلام آباد و گهر مهاراجه
 دست از می داشت ازین باعث مهر قاسم از گهر مهاراجه عرضی بخدمت سلطان محمودیه
 مضمون اطلاع دهی این امور و التماس تشریف آوری بکچی گوشمالی کج منگسی غیره و ستاد
 که خان موصوف بصلحتش کار بندگشته مع همه فوج سوار و پیاده وارد دهی شده
 قلعه دولوانه را محاصره داده نشست که در این اثنا بعون عنایت کار ساز شخصی از
 خیر خواهان صاحب خان در اوج نزد او رسیده آگاهانید که شهر جنگ از سپاه خالی
 و سواهی دنیا باغبان و نه ده پیادگان همراهمانش که خبر داری قلعه محل سری با اختیار است
 و دیگر سپاهی هیچ نیست و او شان نیز از جانبی نگران فساد بنوده بخواب غفلت غنوده میباشند
 وقت است اگر داخل قلعه شوند مانعی نخواهند یافت صاحب خان و همه مصاحبان
 باهم مشورت نموده گفتند که ازین زندگانی خراب سر دادن بر دروازه جنگ مزیت
 دارد فقط در اینجا روایتی اینکه اولاً صاحب خان به دنیا باغبان جمیع قلعه پیام
 فرستاده و بنوازشهای امیدواری داده با وسازش کرده گرفته و روایتی اینکه
 بدون سازش دنیا مذکور آدم صاحب خان منکر وار و در قلعه در آمده و شب
 مخفی طور دروازه برایشان کشاده بود لیکن چون صاحب خان بعد فتح دیگر سلازمان
 سلطان محمود را با تمام رسانیده و دنیا را بنوازشها نموده نصیحت روایت اولین میتوان

نمود با بکله صاحب خان مع هشتاد و پنج نفر مردان دلاور شش پنجاه و هشت ساله که
 سن ۱۲ و ۱۴ بجز به مطابق شصت و هشتاد و پنج ساله با ملج از گذر دریا گذشته بجهنگ رسیده
 پائین قلعه بر دریاچه ارایا نواله آمده استادند و وقتیکه دروازه قلعه بر روی خود بوقت حشر
 کشاده یافتند بی تاختی باز درون درآمدند چون بر در محل سربازی خان رسیدند بی غارت
 دست و پا نگرفته از دریاچه بالا خانه جست زده با ساق شکسته در بت خانه بر زمین فته
 ستواری شد عظمت کبر مع دوسته پیاده دیگر چون سایه بدینال آن بیچاره افتاده چون
 سید هستند که رقت فوق مہات همه بقبضه خستیار دوست او را به تیغ بیدریغ بکشتند و
 مردمان سلسله دیوانی را نزد صاحب خان اسیر آورده دیوان بپوئید اس سستی را
 بقتل رسانیدند و باقی را بقید داشته خانجات ایشان و دیگر تمام متعلقان سلطان محمود
 به غارت داده گنہاسی فراوان بدست آوردند و همون وقت در شهر منادی را بکشت
 صاحب خان و پائیده و دروازه های قلعه مقبوض و مسدود نموده عرضی مرده رسانی
 بخدمت فقیر صاحب و پروانه بنام دیوان خود شام اس محروم و تره و منشی غلام
 نوشتند که فرج شایسته ترتیب داده بزودی نزد ما حاضر شوند و پروا خانجات
 اطلاعی به تہانہ داران و زمینداران نوشته همه را بخود خواندند تا کہ نزد
 صاحب خان نیز از ملازمان و حشریات متفرد و فوجی شایسته بهم رسید
 ریاست صاحب خان برادر سلطان محمود رئیس شایسته

چون سلطان محمود خان در حالت محاصره دو گوانہ از مدخلت صاحب خان گشته
 رفتن رفیقہ شفیتہ خود و دیوان بپوئید اس و بشارت رفتن خزائن خاص المال متاع
 متعلقان آگاهی یافت بمشخص حواس باخته و تدبیر کار از دست داده حیران گشته بود کہ

مهر قاسم از گهر تها راجه به ستاج قضیه نامرضیه پیش خان موصوف سیده او را دلاسا و
 دلدهی بدرجه آتم نمود برواگی بهنگ مستد ساخت و وعده رسیدن خود بهنگ داد
 بفراهمی حشرات خود شافت و سلطان محمود از تسلی دهی های او هوشن قرار کرده مع امر
 ورود سالی تمهای خود بهنگ رسیده بر چاک شادی و اله قریب مقبره پروینا کان خود
 دیره ساخته بهنگ توپ و زنبوره پرداختند و مهر قاسم نیز بل زنان و نعره کنان
 بایشان پیوسته و تجدید دلدهی ها کرده ظاهر نمود که بهنگام شب جمیع برادری خود که یک
 رستم و اسپندار زمانه است از دیوار قلعه حسته صاحب خان را موکشان نزد شاه حاضر خواهند نمود
 مصرعه ما در چه خیالیم و زنان راجه خیال ۳۳ رب که دوازده ساعت از شب گذشته
 که بعیت برادران و فوج ملازمان دخیل عریلی سید امام شاه که متصل دیوار قلعه بود
 بغرم حستن در آمده بملازمان صاحب خان که در اینجا بغرض همین خوف دیره داشتند
 بهنگ در پیوستند و ایشان را کشته و زخمی کرده و نهیمیت داده از اینجا حسته باز شدند
 قلعه در آمده رو بجنب محل سرامی که صاحب خان و مصاحبان خاص چنانچه میان غای
 و میان پهلوان پسر میان عنایت چخیانه که خواهر زاده مهر قاسم بود و غیره اینجا افت
 داشتند آوردند و از آن سو مردم چخیانه که کینه در پینه در دل داشتند پیش سسته را
 نداشتند بمقابل پیش آمده در میان بازار بازار کارزار را گرمی دادند و هزاران
 در او گیر و تار یکی شب از دست پهلوان مذکور زخم جان گسل بر پهلوی مهر قاسم
 رسید که مهر موصوف از آن زخم خواهر زاده خود بر زمین در افتاد و هم پاشش دل زدست
 در و بفرار نهاده بعضی کشته رفتند و بعضی بشکر گاه خود پیوستند و چون که خیل سلطان محمود
 همین مهر قاسم و سلسله محاربات ادبوی منوط بود و بعد قتل او شکر خود را

بهم مضطرب و دیر عجب بر اس او از یک هزار کشید سید صالح محمد شاه شاه جویانه
 و دیگر بیادش و اعراض چاره بجز سلوک راه مصاحبت ندیده و کلا از جا نبین آمده شد
 آغاز بنها و ذو صالح محمد شاه رفته بصاحب خان پند داد که شما هر دو برادر حقیقی هستید
 و اسد تنالی شما را ملک داده در پر خاش ملک ویران میشود شما شکرانه درگاه
 بجا آورده مصاحبت کنید که ملک آباد و رعایا آسوده گردد و مبادا که شما در پر خاش نذره ترقی
 دولت را به نزل آرید و بر ملک دیگری مستولی گردد آن زمان حسرت و دوست مالیدن بود
 نخواهد داشت صاحب خان بشورت میان غازی جنبیانه و عظمت کبیر ظاهرا این معنی را قبول
 داشت و روز دوم بر چاک مذکوره آمده دست آن مجید از دست سید موصوف بر سر
 گرفته سوگند کرد که اگر برادر بدشوم سزاوار نکال دنیا و آخرت باشم و جده ماحده
 ایشان که زنده بودیم در محاذ نشسته نزد سلطان محمود امن است نو د که چون
 برادر است سوگند کرده حالا بیخ غم نیست شما بلا دایمه و سواسی و اجل قلمه شوید برادران
 با هم معافقه و بغل گیری نموده و دست یکدیگر گرفته بشهر درآمدند و با هم تبادل طعام
 کردند و صاحب خان را بعد مدتی از سلطان محمود و امه در دل بر خاسته بر آن آورد
 که از سوگند و پیمانها برگشته سلطان محمود را در قلعه چوئره بطور نظر بند زیر حراست متهمان خود داشت
 تاخت صاحب خان و سردار کرم سنگه بر احمد پور رجبهانه و نهضت فتن
 بعد چندی سردار کرم سنگه بهنگی که مستولی لاہور و آن حدود بود و جاداری علاء الدین
 با تعلق میداشت و اردو چنوت^{۱۹} شد و بادل ملاقات بصاحب خان حکایت خج تنگی سپاه
 خالصه بی سبب تهاجی بی در پی و جنگهای مخالفین در میان نهاده خود استگار شد که کسی
 مخالف خود انگشت نمالکد رفیق کار گردند که برور نیمة از اموال مغرورده سپاه خالصه

رفاقت حاصل کند چون صاحب خانرا کینه رفاقت مهر قاسم و سایر قوم رجبانه مرکز ظاهر
 بود ظاهر نمود که نصرت رجبانه برادر قاسم مذکور در حد ملتان شهر و قلعه احمد پور بنا نهاد از آنجا
 از اطراف تاخت باخت کرده مال مردم میخورد و چونکه قلعه اوسر حد ریاست ملتان جنگ است
 بصوبه دار ملتان بهم بی اتفاقی با میدانند و هزارها مواشی باهم ساخته و با سپید و سرخ گنجها
 پر داخته غافل و مطمئن نشسته اند القصد کرم سنگه و صاحب خان بر تاخت تاراج احمد پور
 رجبانه عقد بسته صاحب خان از جنگ و کرم سنگه از قلعه منگ واقعه حد ریاست ملتان شده یکی
 فراهم آمده و کوچا کوچ شافیه بتاراج نواحی احمد پور پرداخته و از آنجا هزارها
 مواشی جمع نموده بیشتر بجنوب باراده تاراج حدود ملتان روانه شدند و بران
 اتفاق کردند که بوقت بازگشت از تاراج جنوب شهر و قلعه احمد پور را بنابر
 داده گنجینه با بدست خواهند آورد و چون مهر نصرت سابق ازین امر
 اطلاع یافته عرضداشت بخدمت نواب ملتان کرده بود و از ملتان دو صد
 سوار پیاده بحدشان آمده در قلعه احمد پور بنظر حفاظت قلعه و شهر مشغول بودند
 در این اثنا که سپاه کرم سنگه و صاحب خان بر سرخی دنبال مواشی مغربه
 و بنزدی برای دست زنی بتاراج اموال باقیه و مستدری همراه شان متفرق و
 چون جوق بازگشته می آمدند چون قریب بقلعه رسیدند مهر نصرت کرمیت توکل است
 کشته بجهت خود و سواران ملتان از قلعه برآمده اکثر مواشی مغربه کشیده میگرفتند
 و متفرقات سوار پیاده که زیر قابوی آمدند میکشیدند تا که کرم سنگه و صاحب خان بجهت
 پراکنده خود متوجه شده جنگ درآویختند مگر رجبانیان و فوج ملتان از ته دل
 کینه مل شده آن چنان تیغ را نند که ایش از پای ثبات استوار کردن نداده بسیار

از سپاه را مقتول و مجروح و بیکار ساختند لاچار ایشان طالع فتح موافق خود ندیده نبردیده
 بطرف قلعه کوکاره شتافتند و در جاییان تعاقب کرده زنبورها و جزائرها و دیگر سبای بسیار
 بغارت بردند و افواج متفرقه در کوکاره نزد ایشان کجاشده سواران خجالت در پیش
 چند روز آنجا دم راست کردند و محضر نصرت بنظر شرافت و عاقبت اندیشی با برادری خود
 شمرده که ما مردم زمینداران را مقابل و مخالفت همراه سواران و حکام وقت مناسب
 و بهتر نیست و آخر نتیجه بد می آرد و آن آلات جنگ مغرور را بطرف ایشان فرستاد
 بسردار کرم سنگه پیغام داد که سلطان محمود که در قلعه چوڑه بقید است اگر بپایان
 قلعه را بگه عرف گهر مهاراجه که از مدت آرزوی حصول آن مرکز خاطر عاظم است
 بسردار خالصه جی سپرده و رعیتی منظور داشته حاضر می شود فقط چون اطلاع این پیغام
 بغازی جنجیانه و عظمت کالاکنج افتاد بمیون وقت صاحب خان را آگاهانیده بر آن
 آوردند که سلطان محمود رانی الحال براه عدم فرستاده آید صاحب خان اولاً بان ضابطه
 آخر بعد الحاح و ابرام شان چون دانست که در صورت حیات او از هر وجه توقع
 فتنه و فساد خیز نیست و ایشان نیز از نزد تمناشی خواهند گذرید رخصت داد تا که این
 دو شهر پیشه یکی مالی پسر محمد اقوم مُت و دوم شهرمیر اقوم میکن بوعده صلح گران
 بچوڑه روانه کردند که او شان آمده بلا فرصت سلطان محمود را بکمر بند خنجر داده کارش تمام
 کردند و پهلوی قبر غازی خان بانی قلعه چوڑه جدا کبر ایشان که در موضع دپئی شمل
 چوڑه واقع است دفن ساختند و چون روز دوم کرم سنگه از صاحب خان موافق آن پیغام فرست
 بازوی سلطان محمود کرد صاحب خان فات و مدفونتش اظهار نمود لاچار کرم سنگه و صاحب خان
 به سترداد آلات و اسلحه رفته خود قناعت ورزیده روانه خانها سے خود گردیدند

جنگ صاحب خان و سردار کرم سنگه مذکور در شهر جهنگ

بعد چند ماه چون کرم سنگه آید این خود برای وصول زمره جاداری بدیوانیان صاحب خان فرستاده
درنگی که اتفاقاً واقع شد آید این کمر گشته شکایت این امر بکرم سنگه فرستاد مذکور کرم سنگه ازین
بر خود پیچیده و بکونج روار و در جهنگ رسیده ناگهان از جانبیکه دیوار قلع شکسته و بخیش
اندرون شهر آمده سنگهان همراهیان او دست غارت بازار و خانههای مردم دراز شدند
سید جلال شاه برادرزاده سید صالح محمد شاه و محمد پناه جمعدار و دیگر چند کسان از فوج که حاضر
الوقت بودند در بازار با کرم سنگه مقابل شدند معدودی را از همراهیان کرم سنگه بر زمین انداختند
و چون که دیگر فوج او بر طبق مثل مشهور بیت اگر سنگه را فرزد غارت دهند از آن به بخلدش شارت
بر غارت پراکنده گشته بودند و معدودی چند همراهش مانده تا بمرحله نیامده خواست
که پایش از شهر بر رود و لیکن چون آن هنگام ملازمان و شهریان همه سلاها برداشته
به هر جانب بدافعه غارتیان پرداخته بودند از هر طرف راه گذر بر خود مسدود یافته و چون
دیوان بهوانید اس مقتول مذکور در آمده پناه گرفت در این اثنا فقیر مومنین ناهیه سینه
گدی نشین ناهیان بحضور صاحب خان آمده التماس کرد که سابق چارده نفر سنگهان
گشته رفته اگر او هم گشته رود خوف بر پای فتنه خواهند بود او را بجاخشد صاحب خان
التماس قبول داشته پراگنی خود بطرف سید جلال شاه و دیگر ملازمان که حویلی مذکور را
حصار داده استاده بودند همراه او کرده داد تا که فقیر موصوف کرم سنگه را الطینان آید و بخل کرم
دست گرفته از شهر بر آورده در فوج او که بیرون شهر بعد تفرق مجتمع گشته نگران حال آقایی خود
رسانیده مذکور اس مهتره که تقریباً بدست سنگهان گرفتار آمده بود همراه خود در شهر آورد و کرم
از شتاب زدگی خود پشیمان شده در موضع کرامی بر دو کوه شمالی جهنگ دیره کرده پیم

اطهار شیمانی و تجدید دوستی بصاحب خان فرستاد که صاحب خان روز سوم بملاقاتش
رفته تجدید بنار دوستی ساخته او را رخصت نمود

بقتل رسیدن صاحب خان نزد دست مہنیاں

و چون خطبه صاحب خان بخانه عمر خان مہنی گہر جانہ از اولاد روسای کہنو کہ انوقت در موضع
کوٹ کوٹریانہ واقعہ پنج کردہ شمالی جنگ سکونت داشتند شدہ بود میعاد شادی بتاریخ بہمن
سمت مذکور قرار یافتہ بعد ساختگی اسباب شادی بروز نوزدہم بہاگن باتوزک و نخل تمام توجہ
موضع مذکور شدند و چون فقیر صاحب گل محمد را کہ بہر ارستہ الحاح بر شادی آورده بود و فقیر
روانگی برای ہمراہ رفتن متمسک شدہ فقیر صافی خمیر از ہمراہ رفتن ابامی کلی آورده فرمود کہ انہم
رسم سرداران میباشند کہ خود نیز و نزدیکش خود نیابتا ہمراہ برات میفرستند
صاحب ہم این چنین کند مضائق نیست لیکن صاحب خان اقبال کردہ بہر ارشاد گامی
فی الواقع نامکامی بود روانہ شدہ بعد ملاقات عمر خان و پسرش حضرت خان بیرون کوٹ کردہ
و بعد تناول طعام رؤسای مجلس نشاندہ و عقد منکحت بستہ داماد و عروس انجاء لائق اندون
کوٹ جادادہ خواہانید و چون کہ بابت ناحق قتل کردن سلطان محمود کہ سہ دارنیک نیست ہم
طبیعت بود مبتلا اکثر رعایا و سہ داران بہ روانہ و غیرہ کہ بر فاقہ سلطان محمود نامزد بودہ کہ
صاحب خان جاگیر شدہ بود و سرانجام کشی سلطان محمود و مہر قاسم بدماغ مردم رجبانہ
و فیابن رجبانہ و بہ روانہ قرابت صہری بعد قرابت نسبی واقع مہر حضرت مخیرہ رجبانہ را
بہ روانہ کہ تحت ریاست قدیمہ اجداد عمر خان و یک جدی ایشان بودہ و شہر و بختہ بود کہ اگر حضرت خان
عمر خان شب فاقہ صاحب خان دست یافتہ بقتل رسانیدہ خاندان ریاست ایشان قطع سازد و ما و شما
متفق شدہ او را بر ریاست خواهیم برداشت و نیز باطن مردم مہنی گہر جانہ کہینہ ریاست کشی میدادند

جد صاحب خان از اسدیار خان جد عمر خان مرگوز بوده بمواریه در طمع بدست آوری رباست
 رفته خود سپرد و بهر وانیان نصرت خان را که به تنه مزاجی مغرط منسوب در این امر مقرر کرده در آن
 ایام بامت خانه بدوشان خود را قریب بوضع کور یا نه فرود آورده بودند و خود نصرت سبانه وقتی با
 نصرت خان ملاقی شده عقد مشاورت مذکوره بخته کرده بود و اگر خور و داینها تمهید بختی بقتضای عهد صاحب خان
 خواهی انگاشت که بوقت مصاحبت همراه سلطان محمود برادر خود بزرگ حلف قرآن مجید در صورت بدستی
 همراه برادر نکال نیاید آخرت بزبان خود خواسته بود و بنا بر علیه نصرت خان شب فانی چند مرد هم
 را در کوٹ بخانه بکین داشته بود چون صاحب خان هنگام صبح از نزد عروس برآمده بعد
 غسل اول بمسلام صهر خود عمر خان و ثانی بسلام مادر عروس بحسب رسم ملک فته رسم سلام
 بجا آورد ایشان هر دو صد صد روپیه عوض سلام انعام دادند که عظمت کبخر غوث کالاکنجه که اسلمه
 صاحب خان برداشته و حمید فرارش که رکوه در دست گرفته بود در خدمت حاضر
 بودند و روپیا بدامن خود گرفتند و چون از سلام شان فارغ شده از آنخانه برآمدند
 نصرت خان مع دوسه آدم از پیش راه ملاقی شد و صاحب خان او را سلام داد
 نصرت خان بجای جواب سلام دشنام داده تیغ بر سروی زده زخم کاری کرد و عظمت کبخر
 نصرت خان را گرفته و برادر بغل محکم کرده چند بار تیغ بر سرش راند مگر کارگر نشد
 و صاحب خان زخم خورده فرصت یافته بر درخت کنار که متصل دیوار قلعه بود برآمدن
 گرفت کرم خان سندا خسر پور نصرت خان پامی صاحب خان از کنار کشید و بزرگداشت
 و در این غوغا مردانی که بکین نشسته بودند برآمده صاحب خان و عظمت کبخر و حمیده فرارش
 را بقتل رسانیدند آن وقت سر نصرت خان از بغل عظمت کبخرهای یافت میگویند
 که چون نصرت خان از کار صاحب خان پیرداخته از در محل که خواهرش عروس صاحب خان

صاحب خان
 مرگوز
 سبانه
 بختی
 بدستی
 همراه
 برادر
 نکال
 نیاید
 آخرت
 بزبان
 خود
 خواسته
 بود
 و بنا
 بر علیه
 نصرت
 خان
 شب
 فانی
 چند
 مرد
 هم
 را
 در
 کوٹ
 بخانه
 بکین
 داشته
 بود
 چون
 صاحب
 خان
 هنگام
 صبح
 از
 نزد
 عروس
 برآمده
 بعد
 غسل
 اول
 بمسلام
 صهر
 خود
 عمر
 خان
 و
 ثانی
 بسلام
 مادر
 عروس
 بحسب
 رسم
 ملک
 فته
 رسم
 سلام
 بجا
 آورد
 ایشان
 هر
 دو
 صد
 صد
 روپیه
 عوض
 سلام
 انعام
 دادند
 که
 عظمت
 کبخر
 غوث
 کالاکنجه
 که
 اسلمه
 صاحب
 خان
 برداشته
 و
 حمید
 فرارش
 که
 رکوه
 در
 دست
 گرفته
 بود
 در
 خدمت
 حاضر
 بودند
 و
 روپیا
 بدامن
 خود
 گرفتند
 و
 چون
 از
 سلام
 شان
 فارغ
 شده
 از
 آنخانه
 برآمدند
 نصرت
 خان
 مع
 دوسه
 آدم
 از
 پیش
 راه
 ملاقی
 شد
 و
 صاحب
 خان
 او
 را
 سلام
 داد
 نصرت
 خان
 بجای
 جواب
 سلام
 دشنام
 داده
 تیغ
 بر
 سروی
 زده
 زخم
 کاری
 کرد
 و
 عظمت
 کبخر
 نصرت
 خان
 را
 گرفته
 و
 برادر
 بغل
 محکم
 کرده
 چند
 بار
 تیغ
 بر
 سرش
 راند
 مگر
 کارگر
 نشد
 و
 صاحب
 خان
 زخم
 خورده
 فرصت
 یافته
 بر
 درخت
 کنار
 که
 متصل
 دیوار
 قلعه
 بود
 برآمدن
 گرفت
 کرم
 خان
 سندا
 خسر
 پور
 نصرت
 خان
 پامی
 صاحب
 خان
 از
 کنار
 کشید
 و
 بزرگداشت
 و
 در
 این
 غوغا
 مردانی
 که
 بکین
 نشسته
 بودند
 برآمده
 صاحب
 خان
 و
 عظمت
 کبخر
 و
 حمیده
 فرارش
 را
 بقتل
 رسانیدند
 آن
 وقت
 سر
 نصرت
 خان
 از
 بغل
 عظمت
 کبخرهای
 یافت
 میگویند
 که
 چون
 نصرت
 خان
 از
 کار
 صاحب
 خان
 پیرداخته
 از
 در
 محل
 که
 خواهرش
 عروس
 صاحب
 خان

مقتول سماء نورپری در آن شسته بود گذر کرد خواهرش دست اینج عاصم بر او زد و شسته
گفت که داماد سابق را بقتل رسانیدی حالا دامادی دیگر بجو و بسنج این سانخ مردان
برات رو بگریز نهاده اند کی از فوج و امرای همین فرصت یافتند که اسب لاج خود و محافظه
مستورات بسلاطت بجهنگ آوردند و مردمان و هات خانه بدو شان قوم به روانه دیگر اقوام
مهری که حیرت تحت ریاست سیالان جهنگ آمده بودند و مزاج تاخت و ریزنی حبششان بود
چونکه ریاست شان معدوم دیدند بر بال متاع گریختگان برات بغارت و دیند و مینیان خسر جان
صاحبان مقتول لاش او را خلعت دامادی داده بجهنگ رسانیدند و قبر او همراه مقبره نیاکان
بر چاک شادی و الهه بخاست که قرآن مجید بر سر گرفته سوگند کرده بود و با وجود چندین
مرج و جبهه و سوگند های دروغ و نفیض عهد با همه نه ماه سهر داری کرده بلاچار گریختند
ریاست کبیر خان عمه زاده صاحب خان رئیس مهند هم
چون اولاد محرم خان رئیس دازد هم که تا چند پشت ریاست بخاندنش تعلق داشت صاحب
ختم شد و سوامی یک طغلق صغیر که از زن رقاصه صاحب خان را تولد یافته بود از کره
شان نماز ارکان ریاست کبیر خان سپه سالار خان را که در شادی سباله صاحب خان بود
و سباله بزبان این ملک کسی را گویند که اقرب از همه قریبانیان بوده در شادی هر وقت
همراه داماد لازم مانده در بجا آوری رسوم شادی معاون او بوده بهر هم از جهت پوشش
از خاندان ریاست یعنی از اولاد جهان خان رئیس مشتم و غیره رؤسا و هم از جهت غمنازی
عنایت اسد خان چنانچه گذشت سختی تر ریاست دانسته و در رسوم بر سبزی ریاست جاداد
گفتند و زن رقاصه ماد طغلق او را برداشته در اوج نزد فقیر صاحب آمده ساکن شد که
طغلق بعد سه سال وفات یافت و اول کاری که کبیر خان بعمل آورد و همین بود که همراه

راند اس برادر دیوان شاد اس فوجی شاسته آریسته بطرف مهنیان بقصاص گیری می فرستاد
 فرستاد چند که مردمان عمر خان را بطراز و روپوشی مصلحت داد و گفت من سیر خجالت
 بیرون نتوانم آورد آن بهتر که همین جا خواهم مرد و سپهر خود نصرت خان را با برام تمام بیرون
 کرده در دوات خانه بدوشان متواری ساخت و خود مع مستورات و چند نفر معدود در دوات
 یا آنچه آید نهاده در کوٹ کوڑیا نه متحصن شد و در روز جنگ نازده گوسله تفنگ بر او رسید
 که سپهر در آمد و چون بعد مردنش آواز تفنگ از اندرون خاموشی گرفت بیرون میان
 بر مردن او دلیل گرفته و با ازرون قلعه در آنده سعی و دو تاختان او ان که ملازم صاحبان
 بود سر عمر خان بریده و دخترش مسماة نور بهری را که عروس صاحب خان بود بر بودج نشاند
 در جنگ آورد و کبیر خان سپهر کلان خود احمد خان را بروی عرضه داد و او بنظر خود سایش
 قبول نمود و بعد گذشتن عدت شرعی خود بنکاحش در آورد که بعد از و سخاوت پر خود تا
 حال زنده موجود بود حالا بسرامی جادو دانی رحلت نموده و این کبیر خان دساده لوح نرم
 یک نیت بود و چون سپهر اندر سانی و خرشته نمائی با کسی نداشت یازده سال پسند
 ریاست اجلاس نمود که در مکش میخانه بر پاشند و از ناخت باخت سنگهان هم این مصلحت ماند
 ریاست آخرین احمد خان سپهر کبیر خان رئیس همز و هم
 و کبیر خان را سپهر بود و احمد خان مذکور که بزرگترین شان بود و ستیج خان و جهان خان
 که تا تحریر حال زنده بود اند چون احمد خان بسن جوانی رسیده در خود استعداد بسیار
 ریاست فائق تر داشت در سرش هوای سرداری و تسلط حکم رانی میباشید و نظر بساده
 پر خود میخواست که بجای حواله زمام اختیارات بومی سپارد و دیوان شود پس که انجام میام می
 مالی باختیار او مفوض بود و نیز احمد خان را بر این ریاسته متفق شده بر آن سردار دادند

احمد خان از پدر خود رنجبه خاطری و امنوده و از پیش پدر رسیده به برگشته دیگر متوجه
 شود و من خان صاحب را برای استر ضامی از عقبش تیار کرده خواهم آورد و باد
 خواهم بخت که چون ظاهر موجب رنجی احمد خان سوای خواش ریاست هیچ معلوم
 نیشود و دوستار ریاست چیده و شمشیر خاصه خود از حامل بر آورده با وسپاری اغلب که
 او باز بخدمت خواهد آورد و اگر نیاز داریم خیریت است او سپرد و تو بدستی اگر او بیست
 کار و بار ریاست را انتظام داده باشد چه مضائقه مکه تو فارغ البال گشته بفراغت و
 آسودگی خواهی گذرانید بابران احمد خان مع خدمت و ششم خاصه خود از گذر علی پور
 گذشته بقادر پور دیره نمود و دیوان مذکور خان موصوف را مع دیگر امر اسوار کرده و
 می نمود همراه بوده در موضع قادر پور بوی رسیده فروکش شد و احمد خان که اول از آنجا
 دیره انداخته طاهها پنجه مهیا داشت آنرا برداشته بخدمت پدر خود فرستاد تا که بعد از رفت
 پدر و کلا آن را از مقرری از قوه بغیر آمد و خان موصوف دستار بر چیده و مع شمشیر خود بر
 سپر گذاشته پیش احمد خان نهاد و احمد خان بلا فرستی دستار بر سر بسته و شمشیر جا بل کرده
 و نهیت با گرفته مع دیوان مذکور و سایر امر روانه جنگ شد و خان موصوف مع سید
 و دوسته خدمتکار در اینجا متفکر و حیران مانده بعد دو سوار و ز سوار شده داخل اوج گردید که فقیر صاحب
 سید نور سلطان شاه که در آنوقت بر سجاده فقیر صاحب شاه گل محمد در ریاست او چ
 قائم بود او را با عزاز و اکرام نزد خود آید داد و این واقعه در سنت بود قیوم پیوسته

بقتل رسیدن دیوان شیدوس

و اول کار که احمد خان بعمل آورد این بود که چون دشمن برام را جان نامی رقاصه دیوان
 شیدوس نشانیده بود و در آمده بوده و از آنجا که تمام اختیارات ریاست بقتضیه

دیوان مذکور تفویض داشته چاره در انجام مراعات خود جز آن ننمیداشت که اولاً دیوان
مذکور را بقید آورده قابو کرده گیرد تا باز فتنه بر پا نگردد پس در حینی که دیوان مذکور بر سلامت
می آمد خود بعد از طهارت بر خواسته کسان خود را فرمود تا بنام تغلب مالیات پای او نیز کشیده محو پس
نمودند و ارجان مذکور را همانوقت از مکان بر آورده نزد خان حاضر کردند و بعد مدتی خان او را
بعقد نکاح خود آورده محل برای خاصه نشاند و محض بازخواست مالیات همراه دیوان مذکور
صد هزار روپیه قرار یافته هر روز هزار روپیه قسط مقرر می میگرفتند هنوز اقساط تمام وصول نشده
محمد خان موصوف با نظام بعضی امور بشور کوٹ شریف برده بود که از آنجا بسنوح
خیالی حکم بقتل او فرستاد که مسیحی چون بلوچ پرکارانه ملازم سرکاری او را در خانه خاص او برده
بقتل رسانید و پادشاه فریبی که به آقای خود پیش آورده بود بکنارش نهاد

فتن احمد خان بطرف کمالیا

بعد از آن خان موصوف بطرف کمالیا برای گوشمالی مردم کاظمیا منصوب را که باخت و در دزدی
مالواشی سکنه جنگل با بر واقعه شترتی چناب می بردند روانه شد و چونکه مردم کاظمیه زیر
رایست کهرلان کمالیا بودند کهرلان تاب مقاومت خان موصوف در خود نپذیرفتند و از
خوابی رعایای خود اندیشیده اسپ عده بطور پیشکش گذرانیده عرض منتظر
تقصیرات کاظمیان مبعوض بیان آوردند خان موصوف آنچه مالواشی ملک جنگ
بزمه شان با ثبات رسیده بود استرداد فرموده و بابت عدم تقرر آنها آئینه
بر رعایای جنگ رسید کهرلان را قنیل گرفته و عفو تقصیرات سابقه شان نموده بچینگ رجوع آورد

محاصرہ وادن احمد خان اوجہ را

و چونکه خان صاحب کبیر خان در اوج تشریف داشت بعضی مردم بر مقدما تکیه بعد سلطان محمود

و صاحب خان بوقوع آمده بود قیاس نموده بعرض احمد خان رسانید که در صورت بودن ایشا
 باوج توقع فتنه غالب است اگر برای شان در بنجاب مکانی علحده تیار کرده از اوج نزد خود آورده
 بخدمت ایشان پرداخت نمایند هم ثواب آجلی و هم منفعت عاجل حاصل نموده باشند خان موصوف
 این تدبیر پسندیده یک عرض داشت بخدمت پدر بزرگوار خود و دیگر بخدمت فقیر صاحب سید سلطان
 فرستاد فقیر صاحب در جواب فرمود که اختیار بدست اوست اگر ببرد ما رضامند ایم و اگر نبرد
 باز در می رانیم و کبیر خان بر رفتن خود بجهنگ رضانزاده ابایی کلی آورد احمد خان این عرض
 آورده میان شاه پسر بهادر شاه قریشی را که یکی از امرای او بود با فوج گران برآ
 تا تحت تاراج دہات و محاصره اوج روانه نمود احمد شاه در موضع و سوا که از متعلقات
 اوج بود فرود آمده در یک شب اکثر دہات متعلقه اوج را از سدا با چو ال و سدا
 تاراج نمود و لیکن چون اکثر روستای ریگستان مسکنه کناره رود سند که از مریدان فقیران
 بودند با اطلاع یابی این مفسده جوق جوق آمده داخل اوج شدند و بکلیه بسیاری از لشکر
 احمد خان نیز بواسطه پیری مریدی و بودن ایشان با خانان سادات عظام و قلعہ
 درآمد احمد شاه در خود مجال محاصره ندیده با احمد خان گذارش نمود که خان موصوف
 آمده اوج را محاصره داد و بر روز بهادران محصوره از قلعہ برآمده و جنگها نموده بقلعہ
 می درآمد و نیز بر روز فرود از لشکر خان موصوف با ضرر و غیان محقق میشدند و مجامعہ
 تا دو واسطه او کشیده آخر بران قرار گرفت که سید مہدی شاه که از بنی اعوام فقیر
 صاحب بود بیرون آمده با احمد خان ملاقات کرده وعده آوردن کبیر خان و جهنگ
 برد که برین وعده محاصره کشائش خواهد یافت تا که سید موصوف از قلعہ برآمده بمراء
 احمد خان وعده آوردن کبیر خان و جهنگ آید باز رفت و خان موصوف محاصره کشادہ جهنگ

رسید و فقیر صاحب بنو زبا وجود وقوع چندین وقایع کبیر خان را بدون رضای او
مخص نمود مگر چون کبیر خان اندر شنید که سابق سبب من ایشانرا کلفتها رسیده و آن^{بنده}
نیز توقع فساد غالب بعد دو ماه خود برآمده بملتان متوجه شد که کسی بپوت خان کبیر
رئیس زنگپور او را در راه ملاقی شده با لحاح و ابرام و اعزاز و اکرام نزد خود شکن
ساخته تا بقای حیاتش خدمت واجبی بجا آورد و بعد وفات تا بپوت او را بهمراسم
خود بچنگ فرستاد که احمد خان او را خلعتها داده مخص نمود

محاصره دادن احمد خان قلعه بهوانه را و تسلط بران

چون مردم چپه سکنه قلعه بهوانه علاقه چنوت پر استحکام قلعه مغرور بوده بی نصرت
سر دار خود سردار جیسا سکه بهنگی که ریاست چنوت آن وقت بقضه او بود بر عیال
بهنگ بره زنی و دزدی میزدند احمد خان که شمالی شان از جمله واجبات شمرده قلعه
بهوانه را محاصره نمود محصوران بعد عرصه دو ماه بجان آمده استغاثه بسراخرو جیسا
جیسا سکه مسی بد سکه مانگو الیه را مع فوج خود میرافقت شان روانه نمود چار
گهری از شب باقی مانده بد سکه قریب بقلعه رسیده بود که شکر خان از آمدن شان
آگاهی یافته و سیر راه بر او شان گرفته و سخت جنگی نموده بهریت داده و این آمدند
و فرصت مداخلت قلعه نداشتند تا که جیسا سکه بصوران پیغام فرستاد که ز بهار خواسته
و قلعه را خالی کرده بخالف سپارند ماحق نمک بشما بخشیدیم محصوران حسب ارشاد آقا
خود ز بهار طلبیده و از زبان خان موصوف و عده امان گرفته سپاهیان جیسا سکه
بچنوت گام زن گشتند و مردم چپه رعیتی خان قبول نموده بکار زراعت دستها
کشادند و خان تهانه خود در انجا مستحکم نموده بهنگ مرا بحت مشر نمود

آمدن مہاراجہ بخت سنگہ اول بابر ملک جنگ

مہاراجہ بخت سنگہ پسر دارمہا سنگہ در این ایام برلاہور و اہلرت سرستولی شدہ و خود
 را سرکار صوبہ پنجاب قرار دادہ بر بعضی ریاستہای انطرف متعلقہ لاہور از رسول گر چہ پانچ سال
 آوران و پندہ ہی پستان و کمالیا کہ لان تصرف خود کردہ و ثروت و قوت پیدا آورده و
 بر دراقباش ہزارند و دوش بترقی بود احمد خان نیز انچہ روسای جنگ سابق از وجہ
 عباداری بسنگہان بہنگی مسید اندر باو میدار بعد شش ہفت ماہ از جلوس خان موصوف
 مہاراجہ از لاہور آمدہ محاصرہ قلعہ چنوت^{۱۹} را کہ درین ایام والی او سردار جہا سنگہ بہنگی مذکور
 بود پیش گرفت و بعد چندی فتح سنگہ کالیا نوالہ و دیگر سردار را بر محاصرہ داشتہ خود
 بمطالعہ بلاہور رفتہ باز چنوت آمد و بہ توپ رانی متواترہ و تنگ گیسہ محاصرہ کار
 جہا سنگہ تنگ آورد تا کہ جہا سنگہ و کلا مہاراجہ فرستادہ مستدعی آن شد کہ مہاراجہ
 پنج خود بر عفران آودہ بر کاغذ سادہ بنام گوری نقش بفرستد من برون آمدہ ملاقات
 خواہم نمود مہاراجہ پنجہ از عفرانی بر کاغذ کردہ با مذرون فرستاد و جہا سنگہ بیرون
 آمدہ ملاقات نمود مہاراجہ چنوت بقبضہ خود کردہ و تہانہ خود در انجا استحکم نمودہ کوت
 سپہر اوالہ بطور جاگیر بروی تسلیم داشت و از انجا بیشتر بصوبہ جنگ متوجہ گشتہ امیر چند
 وکیل خان را کہ ہمراہش بود با معتبران خود بیشتر روانہ نمودہ ظاہراً طلبکار رزماگذاری
 شد مگر باطن خود این خیال نچتہ بود کہ اگر دست دہد جنگ از سیالان کشیدہ گرفتہ شود
 امیر چند آمدہ خازا برانی انصیر مہاراجہ آگاہی داد و خان بہتران مہاراجہ را بخوشامد
 و ترغیب پیش آمدہ جای اقامت و رسید سورات مہیا کردہ داد و بطلب حشرات و
 و افواج متفرقہ خود نیز سواران فرستاد و تا کہ امر او زمینداران حاضر آمدہ جان نثار ہوا

آن بر تخریب مصر و موکد میبودند همواره متمنی و منتظر فرصت میبازگشت. جنگ بقبضه آورده
 بکشتگان خاصه خود سپارد تا که در ماه اسفند ۱۸۹۲ بمصر بمهم ملک جنگ از راهور روانه شد
 و خان ازین امر اطلاع یافته عرضی خود مشعر خلوص تا بعداری و تقدیم مالگذاری بصحابت حضرت
 و مهر شیر به بیان مذکورین برابر مہاراجه فرستاده و کیلان در چنوت^{۱۹} لازمت مہاراجه دریافت
 عرضی و سخنان مناسب وقت گذارش کرد و مگر مہاراجه بیسج ایشان مفت نشد. جواب
 ایشان پنداشت تا که ایشان رخصت طلب کردید و در یکروز از چنوت جنگ رسیده از
 اراده فاسدش خان را آگاهیدند خان باز مهر شیر را بوکالت فرستاده خود در ایامی افواج
 حشرات و بیماری مورچه بندها قیام نموده تا که بجلت زدگی ملازم و غیر ملازم با نذر پنجاه هزار
 و مهر شیر بوسا طت فتح سنگه کالیان نواله لازمت مہاراجه دریافت و بشرط ادای بیست هزار
 روپیہ و در روز مقام کنانیده خود مع کتال متصدی مہاراجه و شام سنگه معروف
 محبوب فتح سنگه برای وصول بیست هزار مذکور نزد خان رسیدند مگر چونکه بند و بست در ایامی
 روپیہ تقدابین شتابی از سر کار جلال خانہ دشوار بود هنوز و حصول در دراز پذیرفته بود
 که و کیلان سرکاری از گفتارهای پراکنده مردم ارازل منعض شده برابر مہاراجه رجوع آورده
 مہاراجه را بشورانیدند که مہاراجه پیشتر کوچیده و جنگ رسیده ویرہ خاص بمچاہ لکی از نیانواله
 نموده حکم مجاصره توپ رانی داد و خود مہاراجه از خمیہ برآمده بکوله اندازان خود بتواتر توپ رانی
 ترغیب می نمود و حضرت خان هینسی که سابق مذکور شده و دیگر سواران لاوار از قلعه برآمده
 فوج مخالفت نیندند و یک مرد گورہ یورپی که بر عہده گول اندازی ملازم خان بود در توپ رانی
 شہید کرده و نیز نگهبان بکار بریده چند بار بملا محافل را شکست داد و خان غلبه مخالفان دیده تمام
 مراوز میندان را بمجلس نشاندید و گنگاشش کردند تخت بمکس و بیسی مهر حرم پیرمهر تمام

قرار دادند که یکبار شب بر مورچه‌های مخالف زده داد تیغ را فی دهم بعد از آن هر چه بظهور آید
 بر آن محل خواهیم نمود و مهر حب گفت که بجنگ مخالف بر نمی توانیم آمد صلاح آنست
 که ملاقات نموده مفتاح قلعه بوی باید سپرد اگر ساحت را کار بند شده باز با داد به بر والا
 جاگیری بقدر کفایت مقرر کرده خواهد داد که دیگران این صلاح نپسندیده تا حال در بغداد
 لیاظن و سیل بجانب مخالف متهم میدارند مگر بدست کمترین صلاحش درست بود و موافقت
 آخر هیچکس بوقت بهبود بر افتادن بر مورچه‌های مخالف جسارت پیش نبرد و اقبال نکرد علما
 مردم فرومایه سوار و پیاده فرار آغاز نهادند تا که خان بهم لاچار گشته غم فراز قرار داد و
 از کثیر خراج راه برداشته مستورات را بهمراهی سید محمد غوث پسر صالح محمد شاه جوانه
 و احمد شاه قریشی و تار تار خان حبکانی از گذر ترمون گذرانیده و خود از گذر حسو و اسله
 گذشته در گهر هاراجه فرام شده و روانه ملتان گشته مستورات را به وضع رتن بن
 مکان پیر شاه علی محمد شهبازی فرستاده خود در ملتان اقامت کردند نواب حاجی مظفر خان
 شهبید مراسم تحب استقبال و لوازم ولدی و دلدار می تقدیم رسانیده بست پنجر و پیله خنج
 مطبخ بومیه مقرر فرموده داد و از این سوسپاه خالصه مورچه‌های محصوران بی صدا یافته
 بی محابا در وسط لیل شهر در آمده دست بغارت کشاده خروارهای طلا و نقره بست
 آوردند روزی بود که بست هزار روپیه از جهنگ میسر نیگردد روز دیگر آمد که هزار درهم
 کمال آسانی فرام رسید وقت صبح هاراجه از غارت شهر منع فرموده رعایا و ملازمین
 را امان داد و خود متعاقب از گذر ترمون گذشته و در درگاه بی شاه سه کروی قلعه کوچکی
 شرق رویه دیده نموده به فقیر سیدناک سلطان که آن زمان بر سجاده فقیری مسند ایستاده بود
 به پیغام خالی کرده دادن اوچ آمان خود فرستاد که بهای سائید اس فقیر بند و شید

کشته عرصه خود بخدمت احمد خان مضمون خالی بودن ضلع جهنگ زانمی و اظهار خروجه
 و جانفشانی خود متواتر میفرستاد و مگر سبب فاجعه حلال شاه شاه جوانه که بمنزله سپه لار بود از طرف
 خان بصورت توقفت داده و بعد از آمدن یورشش کردن منتظر میباشست تا که بعد چند بهار بی خواب
 پروانه بارشاد یورشش بر شورکوٹ بخدمت احمد شاه قریشی مذکور بنام مهر نادر و مهر نوبت مهر زیادت
 اقوام سرگانه در جبهه احمد پور و داله و بهران اقوام ترگرد و مالی که اینها همه خارج از عیلتی جهنگ
 بودند و بنام زمینداران رعایا جهنگ رجیانه و جخیانه و کلانه و کاکهیه و دُپ افغانان طریقتخانه
 و غیره سرداران جنوبیه فرستاد و اگر چه قوم سرگانه بر سده نین و کناره رود راوی ریاست مستقر
 میشدند تا هم با اسم قومیت سیال مفتخر بوده خود را از متعلقان و تابعان خوانین جهنگ بشمار
 و چند بار از اوشان مدد یافته استخلاص جان مال خود از سنگهان و غیره کنایه بود و مذاکره
 همه زمینداران مذکور پروانه خان موصوف را مایه افتخار و کفایت فتح باب دولت منقطره یافته و
 ساخته و پرداخته شبگیر زده در نخلستان شورکوٹ آمده شستند علی الصباح لاله زهنا را چند
 و ملک دیوان چند هگل و زنان خان افغان که بجمیعت سه صد سوار از دست سردار دلنگه
 تا تخم جهنگ در شورکوٹ متعین بودند و جهنگ در پیوستند مگر سبب کثرت فوج مخالف تاب مقاومت نداشتند
 و برادر زاده دیوان چند هگل و چند سنگهان دیگر را بهلاک داده و رو به جهنگ بنهاد و خبر بل سنگه رسانیدند
 و هنوز شورکوٹ را که مع سنگهان بکلونخ اندازیده مشغول بودند بعد گریخت نشان از افسران
 و شریات استغفای جوامع خود نموده خرج سوارات پیشکش کشیدند و افسران آردان خود بخود
 فیروزی و التماس نمودند و شریف آوری بخدمت خان بملتان روانیدند که خان بیشتر در لگ کردن
 مناسب بنده و مسمی احمد خان افغان معروف نکا افسر یا لصد سوار افغان کارگذار از نوب
 مدوح بکوک خود گرفته و در شورکوٹ شده پروانجات بنام زمینداران رعایا جهنگ و دانه

و بعد فراهی حشرات از آنجا که چیده در کمانه رخت اقامت گذاشت بر مرد و میان فرستادن
 واقع شد و احمد خان افغان و دیگر افغانان او را مردی و مردانگی دادند تا که پس احمد خان افغان
 در این جنگ بزرگ شهادت رسید تا هم او روی در بنم کشید و در این اثناء در فتح سنگه رلا بود
 بر روی شل خان اطلاع یافته مع فوج جواز جنگ رسید و خان خبر مقتضی شد و خود را مرد و رسید
 ندانسته محاصر جنگ گذاشته و احمد خان افغان را مرخص نموده و ایل اوچ گردید و غیر سیدان سلطان
 پذیر آمده و رفاقتش را گردن نهاد و سردار و کور جنگ سید بقاب خان بچی دویده اوچ را چاه
 داد و بعد گول رانی کرد و زه و کیلان خان نزد سردار آمده دوستی قدیمه و حده است و در جنگ داد
 وی داد و تا که قدری جوش غصه اش تسکین گرفته تیز روی اش از طرفین ملتوی آمد و بعد
 کور و شنی شد آخر بیعت هزار روپیه سالیانه مقرر و سابقه ملک جنگ مع سایر مضافات بعد
 ملاقات بجان سپرده باز پس بلا مورد اجبت کرد و اجازت داد که سگهان معروف لما را که در
 علاقه و همین تسلط بودند و در باز و اخرج نموده تسلط خود کرده گیرند خان جان تازه
 یافته در اوسا و ن سکت ابر علاقه شرقی چناب و کچی یعنی علاقه غربی جیلیم عمل و خل کنیده
 و انتظام و اجبی بهر ساندیده ساختگی استخلاص علاقه و همین پیش نهاد و فتح خان بلوچ رسیده
 را با خود متفق ساخته برگشته که یان را که بنام پنه یوسفانه معروف از عهد لید و خان از مضافات
 جنگ بود و با و بطور جاگیر داد تا که از طرف شمال فتح خان و از طرف جنوب خان موصوف
 مع فوج قدیمه و جدید که ملک سادات اوچ و مدد حشرات بود و چون آمده بعد کشتیهای چند روزه
 علاقه مذکوره از سگهان خلاص کرده گرفتند و فتح خان را مرخص نموده خود جنگ رسید و ناصر
 ده سال بادامی شصت هزار مذکوره بالا استقلال بر ریاست جنگ بجا مرانی گذاشته
 کشید گرفتن چهار چوب جنگ او بقید آمدن احمد خان باز خلاص یافتن و بدو رفاقتش

چونکه بهاراجه را بهوای ملک گیری و تنهای کشورستانی غالب خصوصاً سودای شیرملتان از همه مقدم
بود و سودای صفای راه ملتان شیرش شوارسیدنت بعد از ساجیوال در ملتان از برای مهم ملتان از راه
جنگ گذشته احمدخان امیرکاب خود گرفته ملتان را محاصره داد مگر فتح ملتان صورت پذیر نشد
مبلغ هشتاد و پنج هزار روپیه سالانه از مالگذاری مقرر نموده عنان بطرف لاهور بازگردانید تا که
در دیره مکان سرای سد بورب رود را وی خان موصوف را قید نموده بلا بور روانه کرده که لاهور
رای میرمنشی را برای بند و بست ملک جهنگ فرستاد و صاحب دانه عنایت خان پسر میرمنشی خان موصوف
با ستیاج مجوسی والد با جدستورات را همراه گرفته در امواتی عرف صدر اباد خشت قاشت انداخت
و نواب حافظ احمد خان افغان رئیس گستان دیره اسماعیل خان قعظیم و اکرام و کجایغی بجای
و پنج صد روپیه وجه ضیافت گذرانید و فوج همراهی او را نزد خود جای نوکری داده تا قاشت
ملازم داشت و فقیر سیدناگ سلطان سجاده نشین ایچ چونکه ریاستش تابع ریاست جهنگ بود
بیزایچ را خالی کرده عنایت خان در امواتی لاحق گردید و نواب مدوح با عازد اکرام آئینه
رسوم ضیافت پیش گذرانید و لاله سوجان رای بر ریاست جهنگ اوج قبضه خود بعل آورده
تبهانه با خود مستحکم نمود و تا عرصه دو مال احمدخان در لاهور محبوس عنایت خان در امواتی مقیم ماند
و اگر چه بهاراجه در نیوقت شوکت زیاده حاصل کرده بود مگر حزم را کار بسته با احمد خان گفت که قید
ماندنت بر خاطر مملکت با گران و ناگوار است گزین از یورش و باره شما میهرسم اگر صاحبزاده خود
عوض دبا سپرده و از ما جاگیر لائق گرفته خود پراست آنجا قیام نمایند البته قدری حق ادای شما
از بهر باوقوع آمده خواهد بود که خان موصوف لاچار قبول نموده و صاحبزاده را مستورات از
امواتی نزد خود خوانده به سلام بهاراجه فرستاد که در ملتان بهاراجه او را خلعت داده و وزیر حراست داشته
خان موصوف را برکنه میروال افقه ۲۵ کرده شمال غرب لاهور جاگیر دوازده هزار عطا نموده و در فرس مود

پسر کلان خود که هرگز سنگه راجع افواج و آلات کثیره مهم ملتان فرستاد تا که ملتان فتح شد
و عنایت خان را تماشای ماه زیر چراست داشته چون که مشکل الوجوه اطمینان حاصل کرد و ملتان
زیر دست آورده بود و اورا خلعت تازه بخشیده نزد پسر فرستاد و باز در ششما چنانکه مہاراجہ سبیر نظام
ملتان جنوب فتنه بود احمد خان نیز بار دوی مہاراجہ رسیدہ گذارش نمود کہ خج و متعلقان ما
بسیار اند بر این قدر جاگیر گذارہ اوقات نامیتواند شد مہاراجہ عرض خان پذیرفتہ سہ روپیہ دینہ
عنایت خان و بقدر مناسب ماہیانہ چهل ہوار دیگر بر جاگیر اضافہ نمودہ خص فرمود و چونکہ ایام
عمر خان موصوف سپہر شدہ بود در راہ بیمار شدہ زیر بوہر بر واقع موضع علیخانہ علاقہ افواج خان
بجان بخش سپہر و قبرش در جنگ بہ مقبرہ سیالان است
احوال و شہادت عنایت خان پسر احمد خان

بعد چندی عنایت خان از سبب کہ در تنگیہ اچکان جہور باعث خرفشہ کہ از آدمیان عنایت
بر سر موضع دو گر ہمراہ آدمیان را چکان رودادہ بہ پیش مخاطرات فادہ بود از انجا دل بردارند
بہاراجہ عرض نمود کہ حالا مہاراجہ را از طرف یوش اطمینان کلی است اگر بہ جنگ یا خوالی آن
جاگیر عطا شود بسبب قرب وطن بر فائیت و خوشی خواهیم گذرانید مہاراجہ التماس پذیرفتہ
رقم نوکری جاگیر ہزودہ ہزار روپیہ در سردار پور ضلع ملتان واقع سرحد جنگ کن رشتی رود را کہ
عطا فرمود باز چون ضلع ملتان بدیوان ساونمل بحسب جابہ مفعول گشت دیوان صاحب جاگیر ملتان
در ملک خود گوارا داشتہ بدر بار مہاراجہ مستعدی تبدیل جاگیر شد و مہاراجہ برخی از احوال غرض
دیوان موصوف بخت ایشان دیندگی از گوشتزاری خبر عزم عنایت خان بر رفتن بہار پور افتضال
بہار خان و باز نقض عزم بصواب دید بعضی خیر خواہان دگر گرفت شدہ در ششما کبی جاگیر ہزودہ
ہزار در علاقہ نوالی حال علاقہ لیا جاگیر دوازودہ ہزار مبدل نمود کہ تا عرضہ شش سال بر جاگیر مسلم

و چون مهاراجه فوج سواران غایت خان به تبعیت دیوان موصوف و دیوان تیغانی لاله
 سواران همین سپهر خود که ضلع جهنگ بومی مفوض داشت مامور فرموده بود ازین جهت غایت خان
 گماشتگان خود را بر جاگیر گذاشته خود مع سواران در جهنگ نزد لاله موصوف اقامت میداد قضا را بر
 موضع که کین حال علامه تحصیل کالو وال فیما بین فوج راجه کلاب سنگه والی جو و دیوان موصوف
 مقابله رود و مقابله اتفاق افتاد که غایت خان در آن معرکه در سنه ۱۱۹۴ هجری بمضرب گولی تشنگ
 شهادت یافت و برداشته به جهنگ آورده نزد والد ماجدش مدفون کردند

احوال محمد اسماعیل خان پسر دوم احمد خان تادم تحریر

و چون درین ایام راجگان جو دربار مهاراجه بمقام وزارت عهده حاصل کرده بود و ازین بحال
 با خاندان سیال از نوکینه بهم رسانیده و مهاراجه را در غلامانیده از محمد اسماعیل خان
 همین سپهر احمد خان حال رساله در ضلع جهنگ جاگیر ملا نوالی ضبط کنانید و دیوان موصوف
 ازین امر شرم ایشان بگویی خود انداخته بامید رجوع جاگیر تمام خرج مطبخ بایشان میداد
 سالی از رجوع جاگیرشان بپوس گردیده بر دو روپیه یومیه اکتفا ورزیده باقی خرج مسدود نمود
 و چون خان موصوف دربار مهاراجه برفته برای برحالی جاگیر معینانود از آنجا که رامی زن دربار مهاراجه
 همان راجگان بود و بعد کثرت شهرت روپیه یومیه قرار یافته مرض گردید که تاحیات نوبهال سنگه
 این یومیه قائم ماند حمله پنج روپیه بایشان میرسید بعد وفات او باعث وقوع فساد ملک صنمیه ای
 موقوف گشته صرف بر دو روپیه مقرر و دیوان موصوف بحال عسرت میگذرانید و چون دولت
 انگریزی بر ملک پنجاب استیلا یافت و دیوان مولراج در لمان علم نبی برافراشته حضور و دروس
 اصحاب بهادر مجامعه او مهم گردید و از نزدش ششیر سنگه مع افواج سنگهان طریق نبی پیش گرفتند
 و جهنگ سیده جیسیل پوری را با نواز سپاهی و دو توپچه و دیگر آلات جنگ و جهنگ گذاشته خود

بیشتر از آنکه چیل طوطا و گر با قدری زیر مالگذاری از چنانچه و چمن وصول می نمود صاحب و حق نظر
 بریاست قدیمه و اطاعت اقوام سیال و غیره عایای جهنگ بنام خان موصوف پدانه بمضمون از خراج
 منفسد و بهیسان قفنه خود بر جهنگ شرف صدر فرمود که خان موصوف حکم صاحب و حق را کار بسته شریات
 فراهم آورده پر خاش چیل مستعد گشته بخاصه قلعه جهنگ پرداخت بروز اول محاصره سپاه اندرون
 برآمده بعد از گیر و دلاورانه و کشت کشتهای مردانه یازده تن سپاهی را بهنگام زنبورچه علم رتاج
 داده داخل قلعه شد نزدیک از از بیرونیان بشهادت رسید و محاصره درازی کشیده افسران شریات
 پیش خان موصوف بهیگر قرار دادند که بوقت صبح یکباره از هر طرف بر قلعه ریخته خواه مخواه دروازه
 شکسته درون قلعه در آیند چنانچه از طرف مغرب بوقت صبح معهود کترین مولف تاریخ مع قدر
 منفسد کس از حشریات کجبه و غیره روی قلعه نهاد از آنجا که مخالفان بجفالت یار او مازم نیستند
 بودیم آدامن برای تاپ گویا نیامده بود حق جوت از انشای راه باز گردیدن پیش گرفتند تا که کترین
 مع نوزده آدمی که زیر خنس بندی بهرام باقی ماند قریب در دروازه نور شاه و آله نه بقاصله نه قدم
 رسیدیم و در آنجا با اطلاع دی میان حیدرخش کاخوتن از باقی ماندن بهرامیان قلیله آگاهانیده
 و بیگهان متعینه دروازه صاحب لاسهنگفته از آنجا باز گردیدیم و دو آدم از رفقای که در راه ضرب
 گولی شهید و مجروح افتاده بودند بوقت رجوع او شان را از راه برداشته بسجده که آنهم قریب دروازه
 پناه برده آنجا مورچه با بستیم و از طرف مشرق حشریات بهروانه که بر خاقت مهربان و مهربانند پروان
 بودند بهیسان بر قلعه زور آوردند و باو شان نیز بهمین معامله در پیش آمد کس را از رفقای خود
 شهید کنانیده باز پس رجوع آوردند و بیرونیان به تنگ گیری مورچه را اندرونیان بنگ آورده
 و باز مشورت های هلا آورده بر قلعه در پیش کرده قریب پنج بود که درین اثنا نوا سنک مع دفع
 پنجاه وقت شب از طرف همان سیده داخل قلعه شد و قلعه پروردشان حکام زیاده پیدا کرد و مشتاق

او شیخ امام الدین صاحب زینصور صاحب مدوح بکوک خا نصوف سید چون اندرونیان زینصور
 سابقه جنگ آمده بودند بجزیر آباد وقت شب گریخته بقلعه چنوت متحصن شدند و شیخ موصوف
 چند روز در جنگ اقامت نموده و باز کوچ فرموده بمحاصره چنوت پرداخت و خان موصوف
 مقدار بقصد از حشرات چیده این ضلع نیز بعد شیخ موصوف چنوت روانه داشت که چند
 محاصره مانده بود و افواج لیک صاحب بهادر قلعه متحکمت گشت و خان موصوف تا قدم حضور امیر
 صاحب بهادر اول پٹی کشتر ضلع جالپوت نام ملک جنگ بر پا داشت و بعد از آن سرکار فیض مار
 انگریزی بنظر ریاست قدیمه و عوضه خدمات گذاری خان موصوف او را بر تقرر رسالدار می ضلع
 کفایت در زنده بجهت توجه و نظر عنایت مدوح کمترین حضور کشتر صاحب بهادر بقصد
 رویه سالانه بنظر دور و پیه یومیه سابقه قرار یافت و باز سعادت یابی ملاقات و
 شرف اجلاس فی محل القاب حضور صاحب گورنر جنرل بهادر دام اقباله سه صد رویه دیگر افزوده
 جمله کپزار رویه جاگیر و نزده صد رویه نوکری رسالدار می مقرر گردید که حالا بعد منظور می است
 نوکری آن هزار رویه جاگیر و ده نصف از زر نوکری بصیغه پنسن جمله فزوده صد رویه عطیات
 انتہی مکر واضح باشد که حیثیت او ازین مقدار مراتب زائد است و خرج او متعلق است او از
 دخل افزون چه ظاهر است که نواجبت هر کس بقدر حیثیت اصلیه او و بقدر خدمات
 گذاری او میباشد و این هر دو جهات در او از همه روسای فائق اند اما اولاً پس خویش
 روسای جنگ رئیس همه روسای گرد و نواح شمرده میشوند و خواه که هر یک کمالیا و خواه
 بندی و خواه بلوچ سا هیو الیا و خواه توانه رئیس مهابت و تواتر باشد همه ایشان را گردن می نهانند
 تا که اگر ایشان خواستند می توانستند که ملک از آنها کشیده گیرند عنایت اسد خان ریاست
 کمالیا بعد نزده سال به اسب و شمشیر گذرانیده شان و سپس عطا فرمود و نواب ملتان سپند

در گستان با وجود تخریب و کبر که در طینت افغانان جلی است خود را از ایشان قانع نمیداشتند و بواسطه
 در گستان که برای یورش ملک تواند آمده شده برآمده بود به پیغام احمد خان که تواند برادران
 ما از متعین گشته باز آمد و اما ثانیاً پس چنانچه حال گذشت خان موصوف بارشاد حضور آورد و در
 صاحب بهادر که بهت محکم سببه از جانبی و سر بازی فرق نموده در مدد سرکار و اخراج مفسدان
 هیچ حاصل و تساهل نوزیر و باز بوقت مفسده هندوستان و دماقین راوی کمترین افرین
 نموده تمام رؤسای جنگ را بهضاح و مواظبت مناسب وقت باطاعت و رفاقت سرکار
 متوجه داشته از دل و جان به سرکار میگوشتید خیریت مگر تا هم امید فضل پروردگار و قدر دانی کمر
 و اتق است که آخر کار بر طبق حیثیت و حسب حال او را نواخته بجنایت دانی و کافی خواهند پرداخت
 ریاست سرداران سنگه

بوجوب آنکه گذارش رفت در شصت و هشت بعد قید شدن احمد خان و انعام ریاست سیالان لار
 سوجان ای میرنشی سرکار بهاراجه بر بند و بست جنگ متعین شده خراج زمینیات اخراجات
 و آنکه در عمل سیالان اکثر جاها را پشه مقرر بود سیلاب بطور بهادلی تقسیم می یافت پشه مارا
 شکسته و بهادلی موقوف کرده به برکنگوت خام تحصیل نمود و آنچه گمشدگان خان موصوف
 از کسی خراج نقد یا غله گرفته بود و زجر برای نداده در تحقیق با گذاری و وصول آن او تعدی نمود
 سادخل آن وقت دفری او بود و اگر چه سوجان را می قابل کار و تیز فهم بود مگر خلط عظم و تند مزاجی در
 در سبب تنگ گشته در افزایش با گذاری بسیار میگوشتید باز در شصت و هشت لار سکه بایل سا بوجا
 بند و می بر اجاره سه نیم که در پیه وارد گردید اگر چه او آدم خوش خلق بود مگر چون اجاره بانی
 بر حراج مقرر سوجا زای بود مردمان را هرج بسیار میرسد باز در شصت و هشت اجاره سبزه و سر اجاره
 بهر انیا بحال افسری برای دفع مفسدان و قطاع الطریق بتولیت جنگ آمده دماقین به روانه

گیر کار غارت کرد و بعد پنج شش ماه شام سنگه هم قوم خود را به نیابت گدشته باز پس جمع نمود باز
 در ابتدا شمس^{۱۸۸۷} عدالت و حفاظت شام سنگه بدستور و صاحب تامل و زامد مال سا هو کاران سا ایلیا
 گماشتگان سوکند یال مذکور برای تحصیل مالگذاری آمدند و در ربيع شمس^{۱۸۸۸} را مدیال
 و پس رفته صاحب تامل تنها تحصیل نمود و چون مهاراجه در آن سال به مهم شتر علاقه رگستان
 کرد و شام سنگه خدمات واجبی بجا آورده مستدعی اجاره شد و درخواست او منظور افتاده و در
 شمس^{۱۸۸۹} را با صاحب تامل مشارکت تحصیل نمود و در ربيع شمس^{۱۸۹۰} صاحب تامل موقوف
 گشته و ملک جوایرام و لالارام اقوام سیاهی سکند نهنگ بشام سنگه در اجاره شرکت حاصل
 کرده ضلع را تقسیم نمودند که وچین به سیهیان و چاب و یکچه بشام سنگه رسید باز
 در شمس^{۱۸۹۱} اجاره سیهیان موقوف شده و بسا سنگه سرنا و دولت رای منشته
 ساکن پٹن بشام سنگه شریک اجاره گشته ضلع را تقسیم نمودند که چاب بشام سنگه
 و وچین با ایشان رسید باز در شمس^{۱۸۹۲} شام سنگه با اجاره منفرد گشت و عبدالرحمان
 خان جمعدار رساله از جانب منورا صاحب والارد صاحب فراسیان برای وصول
 نخواه تحصیل مالگذاری بشام سنگه شریک گونه و رفیق ماند هنوز بقایا باقی بود که حافظ
 افضل خان جمعدار از طرف صاحبان موصوف و رود یافته و شام سنگه را نظر بند کرده و
 ایون اوسد و ساختند تا که شام سنگه بیا رگشته در ماگه شمس^{۱۸۹۳} فوت شد و
 پسرش جواهر سنگه قائم مقام او مانده و ربيع شمس^{۱۸۹۴} را وصول کنند و چونکه شخص گول
 نادان و قابل چنین امور نبود و وصول مالگذاری بدستواری انجامیده جمعدار مذکور کار را
 آورد و چون از نزدش نبویان عبدالرحیم گون را که به سا هو کاری شام سنگه قیام داشت
 قید نموده بقایده هزار روپیه از او وصول کرده بلا هو را رجعت نمود شام سنگه آدم و شیار

یک منش بود و اگر چه باز میداران فحاشه و عازجت گرفته به کس نبشاده پیشانی پیش آمد
 مگر تا هم سیاست عدالت خوب داشت باز زمینداران برابر مهابه رفته بواسطه سراج و
 موکل اجاره بخود برگرفته و تنگ سنگه میدان را از سردار مذکور کمان افسری همراه
 آورد و خریف سال مذکور و سال تمام ۱۸۸۵ تحصیل مالگذاری کردند و در بیع ۱۸۸۵ مسکن
 مهابراج و عطر سنگه و بهولانا ته منشیان کمان افسری آمده تحصیل خراج بر فاقه زمینداران
 نمودند و چون بقایای خراج بزم زمینداران اجاره دار مانده بود در موضع هبه محمد شاه برگشته
 واره در راه کاتگ وقت شب کس که از مستاجران بدست نشان آمد مقید کرده بلاهور بردند و بعضی
 از دست ایشان جسته راه خود گرفتند کمترین مع دوسه زمینداران دیگر هم آتخاب رچای فروش
 بودیم که این غوغا گوش گذار نمودیم اگر چه هیچ بتایا بزمه مانده و برای انجام بعضی کارهای
 زمینداری خود رفته بودیم مگر مانند آن روابه که از شترگیران ترسیده و رسیده افغان و خیران
 پرفت بر سپان سوار شده و دوانیده و راه جنگل پیش گرفته و بکهنانه رسیده دم استراحت
 زدیم باز در خریف ۱۸۸۵ بهائی دل سنگه و منشی دیو می بخش از جانب جمعدار
 خوشحال سنگه زمینداران مقید را از لاهور بجهنگ آورده و باقی مستاجران نیز از خانه ها
 شان گرفتار کرده بتایای ماضی و حال بضرب و حبس از ایشان میگرفتند که درین اثناء خود جمعدار
 موصوف مع افواج وارد این ضلع شده و برب دریا کت نموده بتایا از بعض زمینداران وصول
 نموده باقی زمینداران را که باقی بزمه شان مانده بود محسوس نموده بلاهور فرستاده خود مع افواج
 برای چشم غامی افغانان امن کوه بطرف یره اسماعیل خان کوچ نمود و در ۱۸۸۵ رام کور بهنگ
 ساکن جهنگ جاره گرفته و وصول نمود و در ۱۸۸۵ لار ناکنه برادر دیوان سناو غل لاله محمد
 نخواه دارنده از رام کور وصول گنایند زگو یا آمان ناکنه مذکور مقدمه آیش دیوان موصوف بود

که در همان سال دیوان موصوف از مهاراجه اجاره ضلع جنگ اضافه اجاره بستان نمود
و خود در جنگ آمده لاله جوالاسهای بمقام خود را عامل جنگ مقرر کرده خود بکشان اجبت نمود
سنت ۱۸۹۰ تبدیلی جوالاسهای دیگر ضلع کرده مولراج همین سپه خود را متولی ضلع جنگ نمود
چون دیوان موصوف در ماه اسوسنت ۱۹۰۱ زخمی شده وفات یافت دیوان مولراج به نیابت
پدر خود بکشان رفته باز جوالاسهای مذکور را بر توالیت جنگ فرستاده دیوان موصوف قابل
کار و همیشگیار و قدردان و دلادر جنگ صاحب تدبیر و سیاست بود آبادی و زراعت را
ترقی بخشید و در راه زن را از کارشان مطلق نشاند و در عدالت هرگز رعایت جانبی لموظ
نداشتی و هیچ لازمی بلا قیمت برگ شلغم از زراعت باغبان نگرفتی کار بیکار از ملک او
یکباره بی نام شده بود سپاهی بلکه عامل نواستند که کمینه کس را بی مزدوری بکار خود
روز می گفت که بعد از من سپاهیان من آسوده و رعیت خراب خواهد شد از عیش
سوال رفت گفت سپاهیان را خوب تعلیم داده ام بجای خبط نخواهند خورد و رعیت را
آسوده داشته ام این آسودگی نخواهند یافت و مولراج در عادات معاملات ملک
پدری برد و رشوت هم نمیگرفت مگر بوجه صلح او نمیتوانست رسید و دین پدر زیاد بود
و جوالاسهای تحت طبع و حسودش مکر و فای و عده خوب میداشت و پرورش دامن گرفته
نیکداشت و در سنت ۱۹۰۱ بعد تقرر زریڈنی صاحبان انگریز در ریاست لاهور سرانیا رام اجاره
ضلع جنگ برداشته و بگوان سنگه برادر لعل سنگه را که در بار مهاراجه ولیب سنگه داد و
رنه عالی داشت بکمان افسری همراه آورده وارد جنگ شدند بگوان سنگه بعد چند روز
دو پس رفت سرانیا رام تا یک سال در بجا ماند و باز مالیک سنگه قوم سوڈی را نائب خود گذاشته
ببند و او بخان که آن هم مستاجر می گرفته بود رفت و هنوز خربنت سنت ۱۹۰۲ وصول نشد بود

که حضور کاکس صاحب بهادر ششست اول رزیدنت لاہور آمدہ ہندو بہت دشمنی حراج
مواضعات جناح جنگ بعل آوردہ مرا بہت فرمود تا استحصال بیج سنٹا ایسنگہ در انجمن
ماہرہ الیہا رام آدم نیک نیت و نیک منش و خوشخود صاحب ہوت بود مگر سادہ دل کہ میان
در قول اہل غرض و ناصح بی غرض نمیتوانست کرد و ایسنگہ لعیم الطبع و مطلب پرست بود
ریاست صاحبان انگریز تا دم تحریر

چون ارادہ ازلی بر اعلامی دولت انگریز بر رفتہ بود سنگھان رازریدنی سرکار کینے
تا گوار افتادہ میخواستند کہ بچو سابق بسر خود کامرانی و بی لگامی با پیش گرفتہ می نمودند
کہ در صورت ترد کار از رزیدنی گذشتہ بتلک تمام خواہد گر آید باین سودا پزیری جا بجا
سرکشی و رزیدہ در ملک جنگ نیز فساد و شورش برانگیختند و چنانچہ گذشت در ایام قلیہ
پاال نگبت و خواری گشتند مالگذاری خریف سنٹا قدری حیل مفسدہ کور از جناب
وہمن و ہندی محمد اسمعیل خان سیال حکم حضور آورد و کس صاحب بہادر ہستم محاصرہ ملتان
برای خراج حشرات وصول کردہ گرفتہ بود کہ باقیانندہ شیخ امام الدین صاحب مدہ تحصیل
نمودہ گرفت و چونکہ از جہت بغی و فساد انگیزی سنگھان بخت برگشتہ سرکار انگریز بی بر حال
ملک براوشان بر رزیدنی خود مناسب بذیر ملک از ان خود قرار دادہ بہر جا کشتہ از ان و
صاحب مصلح مقرر فرمود چنانچہ در سنٹا مطابق ۱۸۴۹ عیسوی اجرٹن صاحب بہادر
و پٹی کشتر منلع جنگ متعین شدہ بھنگ تشریف آورد و بعد چستکہ بنا موافقت آب ہوا
این زمین بشکلہ عود نمود لیکن و خوش خلق و نرم دل بود و لہذا ہر کس کار سہولت میگرفت
و ہر کس را از اسبج بہت بر خود رنجہ فرمود بعد از ان کاکس صاحب بہادر ثانی تشریف آورد و بعد
از ان کلارک صاحب بہادر تشریف آورد خلق و قدر دان و بر کار خود قادر و صاحب مایہ

بعد از آن مدوح کترین میجر جاج و نیم تملین صاحب بهادر تشریف آورد و اوصاف صاحب
 بلا شائبه تکلفی و غلط مبالغه بر مندرجه دیباچه حذر و اجتناب و انسته خواص و عوام بر آن
 متوافق است و چون بحامداً اخلاق آراسته و سیاست ملکی و مالی پیراسته بود در ملک
 انتظام خوب بخشیده و رعایا و ملازمان را از رفیقه حسن خلق و فیاضی های خود ساخته و
 و مشکور زیارت سرکار انگیزی گردانید و با وجودیکه در سیاست و عدالت ضعیفی بود
 و جوه مالی نقضی بهم نرسید منتفی را از اعلی تا ادنی خلش و بخشی نرسانید و صاحب مدح
 شروع در بند و بست سرسری نموده بود که تبدیلی او بصلح ملتان گردید و چون استعداد
 و لیاقتش مستحق ترقیات روز افزونست گویا این تبدیلی مقدمه ترقی بوده که بعد از آن
 بهمه کمشنری صوبه ملتان سر فزای یافت اعلی اندکمانه یوا فیوما و آورده ترقیات
 متوالیات حواله نمود و ادام اندخل رفته علینا داد و داد ما بعد از آن ناگه صاحب بهادر
 تشریف آورده بند و بست را با انصرام رسانید و چاک و کار گزار بود و
 دزد را خوب میشناخت و میدریافت بعد از آن باز صاحب بهادر تشریف آورد و ترمیم
 دبی در رعایت نه کمبی نقاری و نه محبتی تصرف داشت در عهدش مفسده هندوستان و هاکین
 برپاشده انتظام واجبی داد بعد از آن البت صاحب بهادر تشریف آورد و خوش مزاج و مست
 منش بود تیاری شرک با و نصب در خان در عهدش کثرت بعمل آمده بعد از آن بیوس حساب
 بهادر تشریف آورد و متعلق پرور و کثیر الاخطا بر دمان و کشاده رود شیرین زبان بود
 بعد از آن لوین صاحب بهادر تشریف آورد و کشاده پیشانی و نرم زبان بود بعد از آن بلا
 صاحب بهادر تشریف آورد و تا بعد از احکام حکام بالا نهایت خوبی نمیدود و در کاران فراط
 نیز غزه سرکار بود در عهدش بم اتفاقاً و هم سبی او در وجه مال ترقیها و در تخصیض خراجات تجاوز

روداد بعد از آن میگلان صاحب بهادر تشریف آورده توجه به پرورش رعایا
 گماشت و دزدان را دست درختان زد لهذا مشکور ضعیفی رحمت گردید بعد از آن
 حضور جنس صاحب بهادر صاحب صنایع حال تشریف آورده در اینهمه امور راه وسط پیش رفت
 چشم زاید شاهد ولسان حال باطن که خوش خلق و مردم شناس و اثران پرور و عدالت دوست
 رکن سوم در احوال صنایع و اطوار سکنه و مانند آن
 فکرسه علاقه چناب و وچین و کچی و داخلی و خارجی پرگنت
 تقسیم اول صنایع جهنگ بسته علاقه است چناب و وچین و کچی چناب علاقه شش رود چناب
 را گویند که حد غربی او باب چناب و حد جنوبی بمقتی النهرین چناب و راوی و حد شرقی در
 جنگل یا علاقه راوی و حد شمالی سابق بعلاقه چنوت حال بعلاقه پندی بهنیا متصل میگردد
 و علاقه چنوت دوباره بهد سالیان کیمار بهد و لیداد خان و کیمار بهد عنایت اسد خان
 ضمیمه ریاست جهنگ گردیده باز علاقه مانده است مگر اکنون از وقت دیوان سابق از
 مضافات جهنگ است و علاقه کمالیا و اقمه سمت غربی راوی بوقت ولیداد خان تا چند
 سال تحت ریاست جهنگ مانده باز عنایت اسد خان خود بخود استرداده داده است و چنانچه
 و دایه چناب و جلم را گویند که حد غربی او باب جلم و حد شرقی او باب چناب و حد جنوبی
 بمقتی النهرین جلم و چناب و حد شمالی بعلاقه سایه وال و لالیان حال صنایع شاه پور متصل میگردد
 و پرگنه لالیان احوال از صنایع شاه پور گستره شامل صنایع جهنگ تحصیل چنوت شده و کچی علاقه
 غربی رود جلم را گویند که حد شرقی او باب جلم و حد غربی بعلاقه رگستان و حد جنوبی بعلاقه
 رگستان حال صنایع مظفر گده و حد شمالی بعلاقه سایه وال حال صنایع شاه پور متصل میگردد و حد
 رگستان گرد اگر دایه و بالای کچی شامل کچی مانده تعلبا بنام علاقه کچی خوانده میشود و از وسط

رگستان علاقه امواتی معروف حیدرآباد یکبار بوقت عنایت اسد سیال تحت ریاست جهنگ
آمده بود که بعد از سال فقیر صاحب شاه گل محمد بانی اوج باز بخوشحال خان بلوچ واپس ماند
چنانچه ذکرش رفت و از طرف جنوب برگنه گهر مهاباراجه از وقت خان موصوف داخل ریاست
جهنگ گشته از بهنگام سلطان محمود مهر قاسم و پسرش مهر رجب رجبانه را جاگیرانده باز از عهد
سلطان تاحال داخل علاقته جنوبی بود که الحال مع برگنه احمد پور رجبانه تجویر سرکار انگلیز
از ضلع مظفر گشته شامل ضلع جهنگ گردیده است و از طرف شمال هردو کوههای خرد و بگانه
موضع مجو کا و گردوناج شان که سابق بنام تپه یوسفانه معروف بود از عهد ولید خان ضمیمه ریاست
جهنگ شده باز احمد خان سیال رئیس آخرین مستخ خان بلوچ رئیس آخرین ساهبوال را در کمره
بوقت کشید گرفتن و بهین از سلیمان لمان باز بخشیده داده چنانچه گذشت که تا دم حال از ریاست جهنگ خارج

ذکر تحصیلات و تهاجمات سرکاری

اولاً بعد از ری صاحبان انگلیز ضلع جهنگ بر تحصیل و یک پیشکاری منقسم شده بود تحصیل جهنگ
و تحصیل جنوبی هردو در جناب تحصیل قادر پور در و بهین اولاً موضع قادر پور و ثانیاً موضع بهین
و پیشکاری اوج در کچی اولاً موضع اوج و ثانیاً موضع پیر اتھاران هزاری و الحال بر تحصیل بر
واقع جناب منقسم است تحصیل جنوبی که تحصیل کالووال از ضلع شاه پور شکسته نصف حصه جنوبی
بر و نصف شمالی تحصیل بهر ضلع شاه پور ملحق گشته و تحصیل شورکوٹ که علاقه جنوبی از تحصیل جهنگ
پیشکاری اوج جدا گشته و برگنه گهر مهاباراجه و احمد پور از ضلع مظفر گهر با و پیوسته در شورکوٹ تحصیل
قرار گرفت و تحصیل جهنگ که تحصیل قادر پور و باقی پیشکاری اوج با و مشمول پذیرفت و بهین تهاجمات
برستور قائم و بنهم جدید الحاق یافته تهاجمات اوج در کچی موضع پیر اتھاران هزاری و تهاجمات قادر
در و بهین موضع بهین و تهاجمات لالیان واقع و بهین شرق رویه از کوستان کرانه که الحال از ضلع شاه پور

الحاق یافته و تپانه شور کوٹ و تپانه جهنگ و تپانه پنهو آنه مابین جهنگ و چنوت و تپانه چنوت
بر جابر واقع چناب آب مگر چو کی مستحق واقع و چن نیز به تپانه جهنگ متصل است و تپانه
کهنی و تپانه کهور را نواسه بر دو واقع جنگل بار چناب

ذکر رودها و نشیب و فراز و بهر و کوه

بوضوح پیوسته که در این ضلع دور و دیک حلیم غاود دوم چناب شرقاً از طرف شمال آمده برگردد و چون
به هم آمیخته یک رود میشوند و باز بر سر حد جنوبی رود راوی نیز از طرف مشرق بایشان می پیوندد
و دیگر در بسیاری جاها نشیب یافته میشود که بیاد می آید میماند که ایجاد از زمانه سابقه
رود می جاری می بوده از آنها آنچه رود بودش مشهور است بنام سگ نین که ترجمه جنگ و دست
خوانده میشود و باقی بنام بوڑه و دهور و دها ب چنانچه سگ نین که از موضع متهر به دست کرده
جنوب و به چنوت از رود چناب برآمده و از مابین آبادی و بار و از بالای جهنگ کهنانه گذشته
از تپه پنهو رانه بچار کروی جنوب و به کهنانه باز به چناب می در آید و چنانچه کهنه که بر کنارهای
او یافته میشوند چون کنده شوند آب شان فروتر از یک چو مین میباشند سببش اینست که آب
زیرین بوقت این رود بالاتر بود و بعد از خشک شدنش فروتر رفت چنانچه آب چاهان قریب
رود بالاتر و بعد فروتر میباشند و یک سگ نین از موضع چوڑه از حلیم برآمده از موضع لطیف
باز به حلیم میرود و با فواده عوام مشهور است که حلیم مین بود و بد جای سلطان فتح محمد حلیا که از
نیایان کترین بودند از این سو برگردیده در وادی شکر که حالا در آن جاریست افتاد
و موضع سنگها و سنگها و غیره که شرقی رود بود و غری گشت و یک سگ نین به
کنار شرقی بار کرانه از شرق شمال بزرگ آمده از موضع کلری چناب می در آید و یک پچی یعنی
زمین پست و هموار بقدر رود کلان در میان تو دهای کلان و گیستان از طرف نور پور تواند

بجانب آمده از موضع دژ و گاه پلخی میرسد که موضع دیکانه و شکستی و اله دست و غیره از گیسو
 در آن واقع است اگر چه رود و دودش معروف نیست الا از قرآن او و کناره های او بین
 میتوان کرد که رودی بوده است و همان آنچه قدسی نشیب فراز درین زمین یافته میشود
 از باعث رودهای سابقه خواهد بود مگر تو دهای خاکین که بزبان این ملک بزرگمانند
 در چند جا با هستند کمان ترین شان بزرگوار است بعد از آن بزرگوار موضع پیر عبدالرحمان
 قریشی کی بعد از آن بزرگسای که او را بران است و لو با بزرگوار و در آن و ساکنان غیره که
 خود بختیوش خاص غرب رویه برکنار مشرقی و غربی جناب و نیز کوه های خود معروف کرانه دژین
 متصل بر حد شمالی چنگ هستند که از بعضی شان آسیا و دیگر چیزهای بزرگ برآید و بر سر کوه کمان
 کرانه سابق آبادی و تسلط فقرای ناگلیانه اولاد سلطان حبیب ناگهان بود و احوال آبادی
 فقرای هندو است که در شب شورات واقع پهاگن میلاد کمان هندو بر سر آن میباشد
 ذکر آبادی و شهرها

از اینجا که بزرگوار و سفارازها اکثر در فراز یافته میشوند و بیابان شفق در گیسو از
 سفاراز پرست پی میتوان برد که در از من سابقه آبادی در فراز دهمشته کناره های رودخانه
 اکثر برای گاه چهری گذشته اند و آنچه بچشم خود دیده ایم اینست که پیش از سنگهان آباد
 و زراعت در نشیب کم بود و بزرگوار و ترسید دیوان ساوغل ترقی گرفت که احوال اکثر برکت
 و راحت و ساکن خانه بدوشان از اینجا نهایی سبک که تبلی گویند ترتیب میدهند که در شکل
 برای پرورش الماشی بر سر آب و گیاه هر جا که میروند بار کرده همراهی برز و کبکهای نامند سبب
 و غور باران و بسیاری گیاههای سابق این رسم بسیار بود حالا بکلیت است و ساکن سیلابها
 بعضی از دیوار و سقف فی با نیز میسازند تا سیلاب نشود و نفقه و گوناگوناگونی ساکن هر

را دیوار از گل و سق خام از خس بند که پیر گویند مروج است و سابل نامند و مسکن
 شهرها اکثر از گل و سق پخته میباشد و عمارت خشت پخته در این ملک کم مروج و سواست
 شهرهای کلان و بعضی ثروت مند سوداگر پیشه هیچ نیست و شهرهای کلان چنوت^{۱۹} و شورکو^{۱۸}
 بردو قدیمی و جنگ و گهیا نه بنا نهاده سیالان است و مسجد کلان و مقبره شاه برهان و آنست
 چنوت که بفرمان نواب لاهور از سنگ رنگا رنگ تعمیر یافته از اعماد عمارت است و بعد از آن
 شاه جو^{۲۲} و کو^{۲۱} عیسی شاه در وچین و احمد پور و گهر در کچی و ادج نیز شهر کلان بود مگر
 اکنون بسیار از آن ویران گشته و در اینست و وضع بازار هم باین است خاصه
 در گهر و گهر سابقه که مہاراجه کو^{۲۰} از رام ایر شاہی تعمیر داده بود و دریا برداشته و گهر بنا نهاده
 مہر جیب رجبانه است و نشنگا ریاست بجد سیالان و سنگهان در شهر جنگ خاص
 بود و صاحبان انگریزا و لا بنگله در میان بردو شهر جنگ و گهیا نه بنا نهاده ثانیاً
 آنرا نیلام کرده شرفی شهر گهیا نه ترتیب داده اند و موقعی خوب یافته

ذکر جوبه عیسی چرگاه

درین ضلع و جوبه کلان فائق تر است یکی ساندز بار یعنی جنگل مشرقی چناب که در ساکها
 یارانی دہات مالداران بسیار بصفیہ خانہ بدوشان از سیکہ دنی خوش خیمہا ساخته
 بر سر گیاه و آب باران با چاه خام آباد میا میدارند سابق که باران ہر سال بسیار
 گیاہہای دربار می شمار میبود و بار بسیار آباد میماند حالاً کمی آن این ہم کمی برفت
 و رسم سنہ مہانزاری کہ صادر و وار در در مواشی گاہ خود بشیر سیراب مینمودند و ترکی
 گرفته کہ حالاً اکثر بدوغ اکثفا میفرمایند و دوم جوبہ بار کرانہ یعنی جنگل کہ در وچین بطرف
 شمال گرد کوہستان کرانہ است و جنگل جنوبی وچین جوبہ در میانہ است و کچی را هیچ جوبہ نیست

چه در جنگلی نزدیکانه ریگستان شش که شامل این ضلع است سبک زمین و خشک سرد گرم گشته
 است و مواشی چناب و وچن را گیاه بیلاهای کفایت میستوان داد مگر کجی راسب
 آنکه رود جلم از سالها در اکثر جاها بطرف کنار غسر بی خود روان شده زمینات
 را می برد بیلاها کم اند لهذا مواشی را در کجی خوراک بر چاهان کاشت یافته
 و از دست خوراند می شود یا بر برگها دینی زار که بهندی سبک گویند گذاره لاچار
 میکنند و نیز مواشی غیر شیردار از بعضی مواضع کجی غالب بر ریگستان
 علاقه لیا و اقل به ساندرا بار و بار گرانه برای چرا فرستاده می آید
 ذکر زمینات و زراعات

دار پیدا را این ضلع بر چاهان چرخ دار بود که گاو و را بر چرخ رانده آباشی مینماید
 و برکت نیک نیتی ما و نور بارش چاهان فراز نیز بسیار پیدا و میداد و چنانچه بعضی از آن
 تا پنجاه شصت خوار گندم میرسد اندک محال بارش از سبب فرو تر و برکت
 پیدا واری از چاهان فراز در شیب فزون تر و نماست اگر چه چاهان نیز بعرق فشان جاری
 و زمینات شیب واقع لب رودها اکثر قسم اول عمده قابل زراعت است و اگر چه زمینات
 واقع ساندرا بار و بار گرانه خوب قابل زراعت است مگر کم از کم بر آب باران کاشته میاید
 بارش ها کم و سیلاب آنجا نیز سرد و چاه سبب دوری آب زیرین باعث دوری رودها
 تعمیر و اجرا نمیدارد و زراعت هندوانه و موته و مانند آن در ریزه مرغابی نیز بارش پیدا
 میشود و زمین واقع جل جنوبی وچن و زمینات فراز در میان جنگل و شیب در میان
 چند قسم است بعضی خوب و بعضی در میان بعضی سبک شور آئین زمینات کجی واقع شیب اغلب
 عمده تر خاصه واقع جنوبی احمد پور و بعضی بسان فراز که اکنون رود جلم دریا رودی است

بعد فراز رسیده و واقعه فسر از سبک و کثرت در یک آمیزشست و چنان واقع مرد و وطن
چنان و از عمر و دیر پا و واقعه جلیم خصوصاً کجی کم عمر میباشد

ذکر زمینداران و مزارعان

اول و اغلب و اکثر زمینداران این صلیح قوم سیال است و کم از آن قوم در شش سادات
قریس و قوم بلوچ که بعضیهای مختلفه معروف اند و بنود نیز حال قدری بطور غنیب استیلا و چندى بطریق
بیخ و دست نهاد و تردد و گرو بر بعضی زمینیات تسلط خود بهم رسانیده اند و کم از آن اقوام
متفرقه اند و سواى چند سیلابی معدوده نمیه زمینیات زمیندارى اند نه بهیا چاری و درستم
فیما بین زمیندار و کاشتکار چنین مروج است که از همه پیداوار نصف زمیندار و نصف کاشتکار
میگیرد مگر از ارن و مند و آوسواک و گنگنی که خوب خرد خوانده می شود و در بعضی مواضع
از تاک و کوکنار نیز دو حصه کاشتکار و یک زمیندار میستاند و زراعت خام بصیفه گیاه که بر چاهان
پکمی از دیگر علاقیات کثرت بل بقدر ثلث کاشته و بریده میشود و به خوراک مواشی کاشتکار است
قدری اقل سه چار کیاره از شلغم و سه چار شسته از دیگر گیاه زمیندار بر بعضی کاشتکار کم بیش
می تواند گرفت و خرمن و غیره افتاد و سرکار دلات ها که بر شته کبسی طور و بر چوبهای چاه و بر عمارت
ضروری و بر تصفیه بنجر و مانند آن خرج شود همه بزمه زمیندار است دلات سرگین برات
نصف نصف و تخم و کلبه رانی و آبپاشی و پرورش و حفاظت زراعت بزمه کاشتکار و در زمین
فراز که کاشتکار عزیز میباشد زمیندار بصدمت تقاوی و تخم نیز میدهد و وضع تقاوی اینک
چند تا بقدر سه سه کمایش بطور و ام بلا سود داده تا آنکه او کاشتکار را مدتی تقاضا
نرسد گوشتلا بیست سال گذشته رود و بعد از این قرضه با تقضای میعاد و یوانی از ساعت خارج
نمی تواند افتاد و وضع تخم اینک تخم مقرره گندم بهیگام کاشت داده بوقت برداشت بچینه بکشد

باز گرفته میشود و در زمینات شیب خاصه سیلاب که کاشتکاری عزیز میباشد کاشتکار بصدرت صفای
بخیر بزمه خود داشته یا قدری زیاده از نصف که کبته نامند دادنی کرده کاشتکاری میکند

ذکر کم پیدواری

پیداوار خوردن این ضلع از مقدار سکنه اش کم و بخوراک نشان کفایت نمی تواند کرد برهان عمومی اینکه
این ضلع دانه با مضارع دیگر برای فروخت گاهی زفته و هر سال بارها گندم و باجرا از طرف سمن
و مان گندم نمود از طرف زاوی و نیز از دیگر اطراف این ضلع می آیند و معیند بعضی مواسم اکثر زمیندار
کاشتکار نادانند و گندم و گندم برپا و میوه کنار و ارکان و گری و مانند آن گذاره میسازند خاصه
در خشک سالها بر بعضی گیاههای خود و درختهای شان با چاری ضرورت شکم پری می افتد

ذکر پیدواریات

پیداوار در رنج زیاده از خریف پیدای شود از این جهت سرکارته خراج بر رنج و دوحه بر خریف
مقرر نموده و از همه زراعت کثرت کاشته میشود و در زنگارانی که بر آبپاشی گندم ضرورت
می افتد بر دیگر زراعات کم است لهذا اکثر چایان را در آبپاشی گندم در مواسم خشکسال
صدقه میرسد و خوب خوردنی بطریق سبز بریان که آبگویند و خشک بریان و جوشده ای در
آب که گه گاهی خوانند و گویند کردن سنجین که بهت و ژال نامند و اس کرده نان سنجین یا حلوا
کردن یا ماهیچ نمودن و مانند آن خورده میشوند و گندم چند اقسام میباشد سپید رودی
همو و این اکثر زراعت فرازست و سیخ مودار و دودای مودار و کال کلپاری خودار و
انکه خوکان باعث موداریش از و بر نیز میکنند اینها در شیب و سیلاب کاشته میشوند
لندی که خوشه او کوتاه و جوری که دانه او پهن و سبب که دانه او دراز و چو در که دانه او
مثل گندم و در گندم میرود و در این ملک استعمال و خیر مروج و ابل پورپ بخور و شش سیلی و از

و میکارند و جو و قسم میباشند غیر مقشور و مقشور سپید و سیاه که بعر بی سلت میبندند و کشته نامند
 جوار و قسم است کمی و کمی کمی که خندروس نامند در شهرهای کلان بطور کشته کاشته میشود و خوا
 اواز گره اواز میان بر گها و شاهپایر خیزد و طولانی باشد دانه اواز کمی کلان ترست
 گویند که تخمش از عربستان آمده بود لهذا کمی معروف گشته و کمی کاشتن او مروج اینکست
 اقسام سپید و گما و بره که اکثر زراعت از او است و لونهای و جات و کمینی و کمی که میگوید
 شیرین تر میباشد و بهین و بهیر که خشک بریان او بامی شگفت در تر که سرخ رنگ میباشد
 غیر آن نیز بکسی کسی جایافته میشود و با بر که همراه جوار کاشته و برداشته میشود دانه اش از جوار
 و نانش از جوار مره دار تر میباشد و آردن در سال دوباره کاشت میابد و مانند او کشتی
 و سواک و اینهمه خوب خرد نام دارند و از گیاه شان خوراک با سپان نیز توان داد و گویا
 اسپ گیاه خوب است و شش هفت بار بعد از در و باز میرود و بری نیز میباشد مگر بانی تخم
 و بری نه مگر خوردن تخمش غیر مستعمل الا بصورت و سمو که در کنار رودخانهها بر زمین که در
 انقباض آب کل نواخته باشد کاشته گیاه مویشی و سپان میسازند و از دانههای او نیز
 لا چاری میتوان نمود و برنج میکارند مگر چندان خوب نمیشد و شش که نام خوب معروف
 است و اکثر سیلابی کاشت می یابند و آن خود است که عمده ترین خوب رس است
 ماش و مونگی و عدس و لوبیا و گرسنه و موته و مردال و کجند و اغلب سیلابی
 کاشت مییابد و اکثر بکار روغن کشی می آید و روغن او بصایون سازی و جامه رزی و
 و دهان مو بکاری برود و تار میسر که اسون هم گویند اکثر سیلابی و گاه بارانی هم میباشد از او
 روغن میتوان بر آورد و اکثر روغن در این ملک و غن کجند و روغن تار میسر و روغن شرف است و
 و با و بجان که بکار ناخوش می آید و نباتات بیل دار که ساق نازد چون خر بوزه و بنه دانه و چمر

که خام خورده میشود و خیار دراز و خیار گرد و دو کاک که هم خام و هم پخته بطور اقسام بسیار و کاک
و مندا و توری و کرکلا و پیپا و کدو و آل که از آنها ناخورش ساخته میشود که دو قسم و شیرین و تلخ
میباشد که از دوانی هم میسازند و نمشکر و قسم است پوزه که بکار خوردن می آید و قندی که
در برگنه احمد پور کاشته قند و شکر از او می برند مگر از قند شامی سیاه تر و کم تره میباشد
و در دیگر موضعی در آن بنافه و کوکنار دو قسم است سپید که برای نوشیدن بکار می آید و چون
نوشیدنش مروج است لهذا بسیار کاشت میاید و سیاه که از آن افیون می بر آید نیز در بعضی
مواضع کاشت میشود و بنگ این ضلع خوبتر و سکر او از دیگر املاک سبک و گوارتر میباشد
و تا که از زمینیات شرقی چنان تلخ تر می بر آید و پیپه از اجناس اعلی خریف است و چهار قسم
باشد زمره که پیپه او نازک تر است و گل او سرخ و با گر که پیپه او درشت است مگر بسیار کمی آید
و اگر زری که خوشه او گلان تر از پیپه است و رسمی که در میان است و گل شان سپید و گل درشت
عصفر که از گل پون ساخته از آن جامه را سرخ کرده میشود رنگ خوب و گلین میدهند و خامی و دیگر
جامه پازار بنیاد و درخت نیل که اکثر استعمال او در این ضلع برای خضاب است در بعضی مواضع برای
کشیدن نیل هم میکارند و خاکه بر تداومی و خضاب و پیچ و نگاری بکار برند و آنچه از قسم بنه سیاه بر می
خورد و مویشی میکارند شلغم که خام بریان و پخته میتوان خورد و برگ او نیز بطور ناخورش میتوان
بکار برد و اکثر گزاره و بهقان و مویشی شان در آخر زمستان که موسم کیابانی خوراک است
بریان و برگند و مانند آن میباشد و از تخم او روغن باورده برومالی بکار می برند که که خام
و پخته و بطور حلوا میتوان خورد و برای اسهال هم غذای خوب است و ترب که از دیگر اقسام
و پیپه ناخورش میگیرند و کپالو که اکثر بنود از آن ناخورش میسازند و از بنه سیاه صرف
شکلیت و اسفانخ و دالان و حاض و خرفه و مانند آنست و کسی کاشتن او کم مروج است

تخمش روغن بگیرند که بکار سریش و غیره صرف میشود و ابل یورپ حرمه از پوست
او جامه‌ها میافزند و سن و سجه او بهار که از پوست شان رسن درشته خوب میتوان ساخت
و آنچه از قسم تو ابل و ادویه کاشته میشود پیاپی و میر و شیر و میج سرخ و زیره و پودنه
سوف و جوائن و کاسنی و بالنگو و اسفول و تره تیزک و غیره است و بعضی نباتات از
قسم ادویه نیز بر چایان و دیگر میوه‌ها میگرد و چنانچه کانج سیاه و خردل و تشنیرج
و حب النیل و نبات صبر سندی کوارد و زنبق و پنچ انکشت و خروع و کثیرا و کرخا و گل چکی و غیره

ذکر کلبا و میوجات و غیره واقع باغات

کلبا باغات سابقه و سرکاری گل سرخ و صحنی و دائمی و دکهنی و دبیدار و سپید سمن سپید زرد
و گل سپید و زرد و سرخ چاشنی سپید و زرد سرخ لاله سپید و گل‌های نافرمانی سپید و کبود
کلان صد برگ سپید و زرد گل عباسی سپید و زرد و سرخ هزار و سپید و گل‌های
سوسنی و سرخ و آودی سپید و زرد شاه پسند سپید و کبود عشق بیچی سپید و زرد
و سوسنی گل چکی سپید و سرخ گل سرس سپید و سرخ گل بر اسپید و سوسنی گل کرنا
گل کبود و گل خیز گل خیزی گل طره گل عجب گل زعفرانی گل شرفی گل نار گل بنفشه
گل موتیا گل کور گل کبیر گل منانث زگل سوسن گلکها شب بو فتنه حقیق سرخ
بابونه سپید باریک و سطر لاجونی و دوپری آفتاب پرست توڑ محل مرفه سنداسی
سطر مار سنگار نیلک و غیره نباتات خوشبودار شاهسفرم فرخمشک
بابلیون سنبلی رنگیا گلباس و غیره میوجات باغات سابقه و سرکاری انار
سیب خرا انگور انجیر شترتوت پیوندی کنار شفتالو آرد و لیمو ترنج شیرین و ترش نارنجی گلگل
شکره کبیم سوز خاکه خوابانی بادام آمرد و آلو کپا و چون چکوتره کوکاسه کتا بر شرفه

بر برکت گوئی استادی رس پیری و غیره نباتات آدویه خیار شنبلیله آنکه از و چند خرفه
درختان اقله باغات بدشنگ سرو و مران زیرتون و غیره بعضی از این گلهای موسیجا و آدویه بکثرت اند و بعضی نادر
بطور نمونه و بکار بعضی درختان میوه و درواها هستند که به سبب کهنری زمین این ملک خوب نمیدهند
و ذکر درختان بر آور و غیر بر آور

کنار کنکیر که نوع کنار است پستان که کلان بر السوژاد و خرد بر السوژا گویند گوزنی ارک
که بهندی ون و جال خوانند از نوع تلخ او مسواک ساخته میشود و قلیل است نوع شیرین
درین ملک بکثرت از همه درختانست برادر لصف اخیر ماه چیت تمام ماه باره اکثر مردم را
در بعضی مواسم از زمان پرمی ستنی میسازد گرمی ساقدار و غیر ساقدار میباشد و هر دو بر
سرخ میدهند و برادر ساقدار و برادر ناخورش میگیرند و چیز که قسمی کهنرا بخرست بهند
که بارانامند برادر ناخورش استعمال مییابند و سبب آن برادر و از و با چارستعل می شود
کلان غنچه او را تنها و با گوشت ناخورش می سازند و درخت تر است که بر می آرد برگ او
ترش مزه و از او دام بطور لعل میسازند و شیشم چوب و عده ترین درختان این ملک است
امغیلان هندی لگر گریه از او صمغ عربی و آقا قی دوای معروف بهم میرسد و او کابلی در
و گند زینا قد و کشیری و پهلای و بیل میباشد چوب کابلی و گند زینا تر و بکار آمد
چایان همون میباشد شریکه که از چوبش مزایات میسازند نیم که برگ او بسیار
خون بکار آید از او درخت هندی بجان و هر یک بزرگ است مثل هندی آگانه از او غنچه که بکشد
باین نامند بهم میرسد که بکار رنگرزان آید تو هر کلانترین درخت این ملک است و بهر چیز
که بوضع غنچه است مشهور و احاطه اش بقدر دیگر خواهد بود برگ لرزان هندی پیل
او پس اکثر برادر و خانها میباشد و اندان از چوب او مسواک میگیرند مسواک او

تصفیه نم و سینه و تحریک ریه‌های منقبضه چنانچه بجزیره رسیده و آنچه میان عوام مشهورست که اهل اسلام
را منی است حقیقتی ندارد و چه از گلکهای او رنگ بجایماندند لهور است و برود درخت مسافر در
موضع پل بهشته بنظر آمده بکبرین نامی درخت که در موضع واسوستانه بر مقبره سلطان فتح محمد جلای
موجودست اگر چه ساق کلان دارد تا هم شاخهای او مانند لبلاب بر شرنده که نزد او بود چیده خشک گردانیده است

ذکر نباتات مارسیه

نیلوفر سپید اهل نزدی بهندی کلانی گویند در غدیرهای رودخانه میکارند و در زمین شاخهای
در آب بر گها بیرون آب بر می آیند و چند آب بالا تر رود شاخها بالیده بر گها بر گز غرق آب نمی شود
گل او تخم او که کول دوده نامند و او سیاه می بخشد او که به نامند با تخورش بکاری آید نبات
گهری درین غدیر با خود میرود و بر او را که گهری نامند بنگر آینه یا حلوانده میخورند لذت و قوت بسیار

ذکر نباتات خودرو

فی دو قسم است کلان غیر محبوس که در صحرا با کثرت موجودست چار چیز از نبات او بهم میرسد که چار
کثیر الانتفاع خلق اسداند فی و پنج و سر و پتی و قسم دوم کو چک محبوس که خوب بخته او بکار
آید و بهنگام نیابی پنج پوست او بجایش گذاره میکنند و گز برود و شاخها بسیار می باشد بجای
و بکار سوختن استعمال مییابند و متناثرش رود و شاخهاست از خوشه او خوردنی
ترتیب مییابد که بوژی می گویند و برگ او نیز بکار میخ قدری کفایت میکند استخوان
منابعش صحرا و شتران را غذای افضل است و از یک نوع او که کجکل شتر میروید شکار
که سحر و کهار گویند ترتیب مییابد بجای شونی بسا کار آمد و جز اعظم صابونست حرل عشر
بهشتی آن یکی نوعی خفیف از عشر که از دینیر دوا می معروف ترتیب مییابد اقیمون حالا
درین ملک رواج گرفته اطباء او را بجای اقیمون استعمال میکنند فاما شخص او

به تشخیص افتخار که در فرهنگات طب مرقوم است لطبات منیایه حنظل خشک بهانه که نوعی
 از باد آورده است اشتر خا رهندی خواهر جوزا مثل یعنی تا توره سپید بزرگ که از برادر
 نامخویش میتوان ساخت پر سیاوشان در دیوارهای چشمه چایان بسیاری رویه
 نباتاتیکه برودیدن در مزاج معروف است خرفه اگر درمی با تهنون گندنا هندی بهوکل
 نامند ملا منیا معینی سنجی سوچل بهتکل کاکنج هندی پیکان ارث است پویش شاهزاده
 و دوک تارامیرامولا سهاره چمن کوتهی ناگ دوشن اشته کندی و ن دهر
 کوریل چاسکون کیک نربوئی گوگی بوئی گهتی هزار دانی لیلیان و دهرالی
 و دهرین گند یاره گند هیاری ژاژی نیل بوئی کراسیه که بقولی قصب الذریه هست
 نباتاتیکه برودیدن در دود خانه معروفست گز گانه یعنی فی کوچک کندر و دایلم جل ترتر
 یونچن چنل بهنگره کار و داره شهابلی کبن بیکون جتی مساک نباتات
 که برودیدن صرف گیاه تلاء به مرگ سواک سین دما من چپهر بهسی سیرنگ زور
 بهتری لب بربره لیدما جهتره و رومی نباتات جنگلی در گیستان پتوک بوئین
 کانونا نوا ذخر هندی کهوی کرمانه گاجروتره استیول سارنگ با بویه جنگلی سداب هند
 گندم بو گهتی و نه گور که پان چکپی روم بوئی بوند بوئی بونگا بوئی چردی بوئی چیری بوئی کار
 بوئی مکی بوئی کشت برگشت هندی پهل قصب الذریه هندی چریته بهرم دندی کلاخ
 بهنوکر سمندر سو کهرم کهنار گدر تا گو لیمی حرمی منجی لونی بهنگر سی شدر بهی سهای
 لونه بهی شینه چنی برن سنگی برن مول اذان الفار هندی چوی کنی لنگور سیل گهلو تر
 ستهوٹ فرید مولی لگورا سی گندلان سهرین شکری میربی گنگهیر نباتات که بطور
 غیر معروف میروید ساروخ ماکول هندی کهنب و کنبور هم از صنف است و کلانتر از و ساروخ

غیراکول هندی به پیره پیچیده در شکم زمین پیدا می شود و بیرون نمی آید مگر از تر قیدگی
زمین دریافت می بر آرد نه با و با گوشت ناخویش خوب است پپ از بهای درخت جندو کری
مثل رشته پیچی آید گویا از نباتات پدید می شود و نباتات دیگر اند که اسامی
شان غیر معروف و به نباتات مذکور خواص مختلفه و فوائد متصرفه دارد و
اکثر از آنها بکار مداوی متنوعه و بعضی بخوراک و ناخویش و تخم بعضی گیاه خشک
بکار غذا و نیز بعضی بکارهای دیگر استعمال می آیند که تفصیل آن موجب تطویل طول می کشد

فوکرمین و معدن و مانند آن

فوکرمین جای بر سرگز یا در تخمین گاهی بر شتر خار و یک بر بعضی کناره بادیه می شود و کم کم
و اخذ آن غیر مرجع است ششتم خود ترش مزه می باشد بوقت صبح در زراعت خود جابجا شده
سلیقه آب از گرفته از آن سبکچین بقوام آورده می شود و منافع می بخشد
نه در می از خاک ریزهای سنگین خرد که روزه نامیده می شود و در بار و گزاردست یا
یک در ساخته می شود و خوره که از اجزای بارود است از خاک پخته با ترتیب می یابد و در
رود در شوکوٹ تیار شده بلاهور و ملتان میرفت اکنون صرف شوره در دکانات
پرسندی پخته جاری اند تیار شده داخل خرافه سر کار میگرد و نمک شور از
ک پخته با در خاک شور بعضی زمینات بهم میتوان رسید و سابقا بیامرج و سمنج دم
دار بود مگر الحال بنظره اجماع می نمک معدنی سرکاری ممنوع سرکار اگر زیست شهید بود
است سیال آن که از خانه نخل یعنی گس گرفته می شود و به شریف فیه شفا لکن اس مشرف
بر اواز مطلق شهید هموست اگر چه در این ملک کم پیدا می شود مگر آنچه پیدا می شود عمدتاً لطیف و نازک
شک آن که از خانه زرنور زرد گرفته می شود به تناول کودکان می آید و بنیاد می غیر متعل

ذکر حیوانات اهلی و دواستنی

مردم این ملک چند حیوانات را برای منافع متنوعه میدارند که تفصیل اجمالی آن گذشتیم
اسب برای سواری و اسب این ملک خوب تازی و مردمن میباشد خربای بابر داری این
ملک قسم اول بهم میرسد بعضی هندو و از قدم کو بهار گرایه خران پیشه میدارند و سوار
آن اکثر مردمان یک دو خربای حاجت خود میدارند استرزا یا نیش در این ضلع
عادت شده و برای بابر داری از دیگر اصنلاع در اینجا می آرد شتر و ار وانه برای
بابر داری و قلیلی برای سواری و نیز ار وانه برای شیرنوشی و شتر ساندز را از شتر
رگستان خوب وضع و قوی میکند گاومیش و ماده گاومیش و میش ماده
برای شیر و روغن و دودغ که اکثر مالداران بیا بانی بجای غله برد و غنوشی بسند کرده و چون
پیشه میدارند و جاموس زرد و گاو برای زراعت مگر جاموس نر را اغلب بوقت ولادت
بطح شیر مادرش بزدج میدهند لهذا کم اند و بز و میش نر برای گوشت و از همه اینها آنچه
در بار ساندز نشود نمایا بر قسم اول و آنچه در وچین پیدا شود اوسط و آنچه در کچی بهم رسد
قسم اخیر میباشد مگر از اینجا که در کچی چرا گاوی نیست ماش هر جا که رود لاغر و بددل
ننگیر و دچ بکم خوراک معطاد میباشد الا گاومیش در بانهایی آب بدشواری گذاره می کنند
و بر کنار رودها و جزارها خوش میشت میناید چنانچه در سه و پنجابی چنانی است
نیلان و اکهیدن و اهیان و انان و ما جوکان دی آسی پاسی بچه آهو و خجیر
پهڑا ناسند برای گوشت و آجوبه پنی از صحراها گرفته پرورش میدهند بچه گرگ
برای انداختن برنگ ماده داران شکار از صحراها گرفته میشه اندک برای
شکار حلال از خرگوش و خجیر و یک معنی بچه آهو و سنگ آهو گیرند در الوجود ملک نایاب

طورهست و برای تماشای حرام چون خوک و شغال و روباه و برای پاسبانی خود از انبیا
از دزد و درم از گرگ و زراعت از چارپایه و خوک و بگ بودار برای پرانیدن گرفتن
مرغ در شکارگاه مرغان و از سگان این ملک بعضی خوب وضع و تدار و قوی بازو
میباشد و تازی بکار و دیدن و کهدر به بز خاش خوک و خیسره خوب بکار می آیند
گره برای پاسبانی مار و دفع موش و گربه این ملک خوب مینباشند و آنچه از
دامان و افغانستان می آرند خوشترنگ و نازک بدن و مودب میبود و مکر و درگما
مثل سگ دامانی زود خراب میشود را سو برای پاسبانی مار و گزدم و مانند آن
بعضی دو لمتند و زود خود داشته بر چارپایه می گذارند در این باب از گربه خدمت
خوب میدهند و نیز برای بازی و تماشای مردم قلاش زود خود داشته همراه بازیگانه
بوزنه و خرس در این ملک پیدائی شود و مردم قلاش خانه بدوش از طرف
شمال آورده موسس میکنند و بازیها آموخته وجه معیشت خود می سازند
و هم بعضی از اهل دولت بوزنه را برای تماشای مردم در طریق میبدارند و بعضی
بلا کوزان گرفتار کرده اغلب دزدانها می شکنند و مردم نموده چیزی برست می آرند

ذکر بعضی حیوانات بری و نخری

و نیز چند حیوانات بری را بهر حجاج مختلفه شکار میکنند خرگوش را بگ و کت و بازو گوی
تفنگ و تیر کمان و چوب دستی و دام و خجیر که به بیلا یا میماند بگ و گوی و تیر و دام و آمو
و کاه که نوعی از دست و در جنگها میماند گوی و دام و نیل و زده و گوزن و دین که
در آبها غرق و بار کرا نه یافته میشوند گوی و مانده کردن سواران و این همه بهر خراک شکار کرده
میشوند و سهند را مردم بلا کوزان شکار کرده بر غبت میخورند و گربه زیاد تر جای یافته میشود

و شکار کرده خایه و سار پست او را برای خوشبو نگاه میدارند اما آنچه بیشتر
بهر تماشا بنگان و دام شکار میکنند عمده آنها خوک است که بنگان تناور جنگنده
خوب تماشای نماید و تماشای او بسیار مرغوب مردم و مروج است و نیز شغال و روباه
و کفتار و دوجورسنه و سلا و گر به جنگلی و مانند آن و گرگ را بهر تماشا بنگان قوی باز
و بهر دفعه ازیت بگولی و مانده کردن شکار میکنند و شیر را اکثر مردمان بگولی با
و بعضی و لادوران به تیغ هلاک میکرده اند و حالا که اسلحه سیرکار ضبط گشت نهور
هم به تعیش کناره گرفت که مثل مشهور است بهتیار که سانه بلهکار به و دیگر
حیوانات که چندان نفع و ضرر از آنها معروف نبود بزرگان پر داخت
زفت و حیوانات نهری چون بنگ و ماهی و بیلن و سنگ پست و پیتر و سنگ
آبی و مانند آن بسیار اند که ضبط آن نمیتوان رسید مردم این ملک سوای
ماهی دیگری را شکار نمی کنند و نمی خورند مگر یک قوم که بهور معروف است در
بطور خانه بدوشان بر کنار رودخانه تعیش میکنند همه حیوانات نهری را بشکبه
و دیگر دامها و باغات نیزه شکار کرده بخورند و بعضی از او شان سگ آبی بندی آود هر
نزد خود داشته و طبیی داده در شته دراز در پای او کرده از او شکارهای میکنند

ذکر مرغان و آشتی

مرغان شکاری را ماده کلاتر و تناور و زور و تر و زنده در جسامت و قوت از او
کتر میباشد و همه دو قسم اند گلابی چشم و او خوب تربیت پذیرد و غذا را بود
و سیاه چشم و در قلم و غذا از او کمتر میباشد و از همه عمده و والارسته باز
ست گلابی چشم و پیدایش او در کوستان سرد سیر است که در موسم ربان

برآمده کوهستان شامرویه پنجاب درام افتاده تا بقدر قیمت سه صد فروخت میابد
 موسوم به شباز و گشته باز در به جبهه است و باشد هم گلابی چشم و از کوهستان آرنه مرغ کلان
 راز دران شکار میکند و زاورا بشین نام است و شکره گلابی چشم و کلان تر از دران شکار
 نمیتواند کرد از این ملک خیزد و زاورا چپک نام است و قتر می ترساده و ز سیه چشم
 ملک خیز از غلب جفت شکار میکند و بنوبت بر شکار میزنند و لکر جگر داده و ز سیه چشم و
 ملک خیز از اگر چه شکار کار آمد چندان نمیکند مگر در شکار زراخان تاشای خوب میماند و گوشتی و
 بحر می سیه چشم کوهستانی اند و چرخ ملک خیز مگر ستمال شان کم است و شین از همه قوی و جسم
 گراستمالش متروک و چون باز را بر جا که بنزد میکشد باز دایان بر جا که برود دست میبند
 بکشتن میدهند و مهر لا سپید مرغ خرد است کج شک و سپهر شکار کرده میخورد و در تعلیم شکار
 نیست مگر در امیکه وال جهتری خوانند بر لویه اش سهران را گرفتار میکند و قتی بوم که شب بر مرغ
 کلان میزند و لکته می و لها که مرغ کوچک را میگیرند و چندی مار که موش و سینه میخورد و متروک است
 اند و چند مرغان آبی مای شکار نیز هستند و مستعمل نمید چنانچه کرژ و بغلا و مرغابی و پان و گله و گوما
 و کنای و جل لکر و دوتاره و دهنک و چتر و در و غیره و سوا می کرژ همه خوردنی اند و مرغان
 غیر شکاری که بنظر فوائد مفروقه داشته میشود خروس و مایان برای گوشت بیضه و کبوتر برای باز
 و جولان در میدان بود در آج برای لاده در شکار و راجان و بطیر برای تاشای
 بگاندن بهم و قبل و چند و برای خوش آوازی و سیر بازی و قمری نیز برای خوش آوازی
 از کوهستان آرنه و سنج چوبه برای خوش رنگی و تر جگی و طوطی شک هندوستان گمر زبان آموزی
 و ربط برای گوشت خوشخوای و طاووس برای خوش رنگی و سیر پائل گمر از کوهستان شمالی آرنه و از مرغان
 این ملک در دو چانه و صفراغون معنی محولا و شکر طوطی مانند آن است مگر در آشن شان مروج نیست

و دیگر مرغان خود فی و نا خوردنی بسیار اند که ضرر و ذکرشان ضروری نبود از آن اغراض رفت

ذکر تجارت و تعلقات آن

مستول و توکل تر درین ملک سوداگر است و زمیندار کاشتکار اکثر مدیون و زیر بار قرضه
شان و حرفت پیشه او لگی اکثر آراسته و نا او لگی در میان کسی چنین کسی چنان و
مدیونی که درین ملک است امید که بدگر اقلیمی نخواهد بود چه غبن های فاحشه از طرف
دانشان خواه عدا خواه بنادستگی بدیونان عا د میگشته و میگردد که از آنها انگشت برین
است اگر چه تدارک و اصلاح بعضی جنابا و ناحتها در این باب از سرکار فیض حاصل آمده
مگر تا هم حسب قول مشهور سرکار دین چوری جو ن زوری همچون آتش در کاسه هاست که
مدیونان هم براه بد مزاجی و کسالت طبعی و خوف و طعنا طوعا یا کر یا بسر و تری با میهن دارند
و سوداگر و دیاری این ملک همه بنود اند و خو جگان که اقوام متفرقه اند و اندوخت قوت
سلطنت چنان داخل اسلام شده اند نیز تجارت رشیم و دریائی و مانند آن پیشه میدارند
و اشیای نیکه تجارت رفتن شان ازین صنوع معروف است این اند جا به که در که از تمام
صنوع براه دیره اسماعیل خان با فغانستان می رود و اغلب اشیای که بفروخت آن
روپیه نقد بکنه این ملک بدست می آید بموجب رشیم از بار و رگزار براه نبی بطرف
املاک یورپ و شوره از بهر با بطرف نبی برای بار و دس سازی و بیشتر بار و داز
شور کوٹ تیار شده بلا مورد ملتان میرفت حالا بملداری سرکار موقوف شد
و شکار از شرفی چناب با ضلع شمالی و صابون از کهنیا نه بدیره و سامهوال غیره
و چرم خام از بار و رگزار مغرب و غیره اطراف و دبه با چرمین از کهنیا نه و شور کوٹ
بدیره و امرت سر و غیره و ماین که بعربی عذبه نامند بطرف امرت سر و غیره

از صنایع شمالی و پوست درخت میلمان برگستان و دیره و از آشپزی صنایع بعضی
مصنوعات استیضقیل گران جنگ و آشپزی منقوشه کما گران و کارگران چنوبی آلات این
در و گران کوت عیسی شاه لائق تحفه و به تجارت میتوان برد و آشپزخانه تجار آمدن
شان بر این ضلع معروف است این اند و آنجات غده و اقسام از دیره و طلا و نقره از بهر این
می آیند و آنجات اکثر از راوی و سندا و دیره و همین اند که بعضی از مغرب و بعضی از شمال و بعضی
از جنوب آمدن شان نامزد است و تفصیل موجب تطویل و مروجات و در دنگ انگیزه
از افغانستان براه دیره و جنبه از طرف فیروز پور و شکر سپید و سرخ و قند سیاه
از امرت سر و درپ دراون و آن نواحی و قلعات از راه امرت سر و دینی
و ریشم و دریای از بهاولپور و ملتان و امرت سر و بزاری از راه امرت سر
و ملتان و نیل از ملتان و دیره غازیجان و خضر و کاغذ از امرت سر و سیالکوٹ و
گل سر شویی از سکرنو و شب از کالا باغ و آهین از کانی گرم و سکر و آودرین
از بهاول پور و ساہیوال و گجرانواله و چوب چیل و بار و مران یعنی باس و دیر و تون
سکو و مانند آن از کوئٹہ تا دشت و زمین کسند و ادراک از سیالکوٹ و جتوئ

فکر سیلها یعنی مجمع عام

رسم است که بر سر اکثر مقبره های بزرگان و غیره مکانات متبرکه که بطور جشن سازی مردم
خود و کلان از بعضی مواضع زنان هم فراهم آمده کیر و زیا زیاده آنجا اقامت می نمایند
و تماشای متفقد از لولی و منی و نقال و نث و باز گیر کشتی پهلوانان و پر کوهی و
و میدان سپان و غیره ترتیب میابد و شیرینی با و آبکاری به بسیاری و بزاری و آشپزی
زینت بقعه نیز خورید و فروخت میشود و آنرا میلا نامند و شاید میل واصل بطریق عرس

بزرگان شروع یافته و من بعد در ملاهی و مناهی و دستها کشاده بطور جشن رسمی افتاده است
 کلاتر از همه میلاها میلا پر شاه جویند در موضع شاه جویند است که تا بقدر هفته می ماند و
 به بیت هفتم ماه بسا که منسوب است بعد از آن میلا فقیر حاجی قاسم مهابلی در موضع
 بهنرالد بروز عرفه یعنی نهم ماه ذی الحجه و میلا پیر عبدالقادر جیلانی در موضع پیر کوٹ شاہ
 بدسم ماه جیٹ و میلا پیر تاج دین اتہارن ہزاری در موضعش کہ حالاً ہنہ اچ در آن
 واقع است بروز جمعہ سوین از ماہ چیت و میلا فقیر شاہ ہنگ در موضعش بہ ہفتم ماہ فری
 کہ در ماہ گہرا آمد و میلا پیر عبدالرحمان قریشی کمی در موضعش بروز پنجشنبہ سوین ماہ چیت
 و میلا شاہ بیل در موضع صوب بیل بہ بیت ہفتم ماہ ہارہ و میلا شاہ شیرہ در موضع
 ماری بدسم ماہ ہارہ و میلا فقیر رود و سلطان و فقیر صاحب شاہ گل محمد در موضع
 رود و بہ ہفتم ماہ کاتک و میلا فقیر صاحب میان لعل کاخون در موضع بہلا پاتوانہ ہارہ
 ماہ بسا کہ داین ہر دو میلا بیشتر کلان میبودند حالاً بقلت مجمع گرا سیدہ اند و میلا
 حیدر کلیانہ در موضع سن بہ روز دسہرہ ہندوان و میلا حافظ دیوان در موضع پل
 بہتہ بہ دسم ماہ ساون و میلا غازی پیر در موضع شور کوٹ بروز جمعہ سوین از ماہ چیت
 و میلا فقیر کالیا در موضع گلی کاٹہیان بہ پنجم ماہ بسا کہ و میلا دہر سال بہانی سائندہ
 موضع رشید پور بروز یادہم سراوہ و میلا نور شاہ در موضع اچنگ خاص ہزار دہم کاٹک
 و میلاستان شاہ در موضع کوٹ شاہ کہ بہ نوز دہم جیٹ و میلا خوشی محمد قریشی در موضع ہونہ
 بیاز دہم ماہ ہارہ و میلا براہم جتی در موضع سروانی پاتوانہ ہزار دہم ماہ جیٹ و میلا شیر چاکر
 در موضع چاکر ہفتم ماہ بہاگن و میلا لوی ہیر در شرقی کہانیانہ ولوی سلطان شہید در موضع
 اچہوال بہ یکم ماہ ماگہ و دیگر میلا ہا معروف بنام لوی یعنی یکم ماہ ماگہ و بسا کہی یعنی یکم ماہ بسا کہ

و سالن آن یعنی کیشنه چارمین ماه ساون و غیره میلاهای هر یک روزه بکانات متفرقه
هستند که حصرشان دشوار و تذکار همه محل اختصار بود لهذا برین اقتصار رفت

ذکر تعلم و مدرسه جات

خواندن علوم خصوصاً فنون حکمت و ریاضی و اصول فقه و کلام و علوم تفسیر و حدیث دین
ملک خاصه در وهات علی الخصوص در دهاتین کم مروج شده آمده مگر در بعضی جاها چنانچه
در سه خاندان علم در کهنیه و جهنگ و چنوت^{۱۱} و یک خاندان کترین مولف در واسوستانه
و در کوت عیسی شاه و در سلیمانیه و در حسو^{۱۲} میل بوده اند و کتب خانه در این ملک از روز
اول سوامی کتب ادبیه و فروع فقه بساکیاب بوده مگر از اینجا که مولوی تاج محمود جیلانی^{الرحمه}
که استاذ الا سانه درین ملک پدید آمد کترین مولف بود و بطالعه معقول و منقول اشتیاق
بافراط داشته در بهرسانی کتب زرافشانها فرموده چنانچه بعضی کتب که گبرانی خریدند از دست
شان نوشته دیده سه جلدی چند دادم جان خریدم + بخداوند عجب ارزان خریدم +
برکت شان اکثر کتب تدریس کتب خانه خاندان کترین یافته میشوند که چندی از آنها در
تاراج سنگهان رفند و چندی باقی اندر حدشکر که اکنون با دادر چایه با و آمد و رفت تجار
هندوستان در بهر سی کتب کنایه نهادست داده بسا کتب عمده در این ملک شرف روز فرموده
و حالا مدرسه های علوم عربی سه در کهنیه و دو در چنوت و دو در واسوستانه^{۱۳} و یک سلیمانیه^{۱۴}
یک در عربی شیخ راجه و یک در موضع سلطان با هستند که بعضی بسبب عوارض یا اتفاقات
بی رواج افتاده و بعضی را رونق تازه است و نیز مدرسه های سرکاری در موضع مناسیه^{۱۵} با
اردو و یک مدرسه بزبان انگریزی در جهنگ خاص مقرر شده که در آنها بسیار مردان از علوم
معاشی فیض گیر و فائده یاب می شوند مگر برای علوم معادی او یان و تعلم زبان عربی نصرت

است شاید اگر کشایش بر علم و زبان بر خاطر خواه خوانندگان بودی زیاده تر ترقی یابند
 ذکر ادیان و مذاهب

سکنه این صلیح بسان سائر هندوستان مسلم و هندو هستند و کرب و محنتی و مال سنج
 و مسلم اغلب ساده لوح و مسامحت منش و بی تدبیری و فی الاصل مسلمان زمیندار و زمیندان
 اهل بیوپار بوده اند من بعد بطریق بیع و گرو و حسابی و مزد و دست نهاد از طرف شان
 یا تغلب و استیلا بر من زمینات متسلط گردیده اند سابق از عمل دیوانیان مسلمان
 نه بر دست بر تیغ و هندوان زورمند بقلم بودند چون بگردش گردون تیغ که راست
 کننده قلم است از دست شان رفت و قلم بدست ایشان بدستور ماند خداش و عدالت
 امرش راست دارد اهل اسلام اکثر اهل سنت و جماعت بر مذہب امام اعظم ابوحنیفه
 علیه الرحمۃ اند و حالا مذہب شیعه اثنا عشریه رواجی بر آورده چند اقوام جبال بان فرقه اند
 و بعض مردم قلندری مشرب نیز هستند و بسامدم حیوان طور پر دامی دین و مذہب کم دارند
 و هند و اکثر و مذہب اند سیکو بر تقلید بر بنیان که بت پرستی و غیره شعار خود
 دارند و سنگ بر تقلید نامک و گورو گو بن سنگ که موجد بودند و ایشان طریق توحید
 پسندیده از بت و غیره پرستی احتراز میسازند و قومی رزیل از سنگ بنام لبانند
 که خاک شکاری پیشه دارند و هندو ایشان در تاره میکنند و از شش درش مفت ای
 هندو چار اینجا هستند اداسی یعنی در مسالیه و راگی یعنی تنها کرد واریه و ایشان
 بعد مردن سکارمی یا بنده یعنی سوخته می شوند و سناسی که مردگان شان جل بر
 سیکرند یعنی در زود انداخته می شوند و جوگی و وصف اند و گورو گو و رید و
 خود را بر دهرم آدینی بر مذہب اول قدیم میگویند و مردگان شان ساده می گیرند یعنی

زین بر فون میگردد و سوا می جوگی گوش دریده هندوان نیمه و رتار می کنند و سوا
مسلم و هند و دوسه قوم بر زیل اند چنانچه ملاک خور که سهند و مینه حیوان حلال بخورند
و از مضحکات که یک دو خانه از ایشان یک گونه ششیه مذهبی هم دارند که مینه و خیره
نوش جان مندر بوده و گوشت و گرد و بر خود حرام شمرند و گیدری خانه بدوش گرد
حوانات حرام حلال شکار کرده میخورند و مور که برود و خانه ها گذرانیده حیوانات
نه ری شکار کرده میخورند اگر بچکان بشان خود را بر نرب امام شافعی علیه الرحمة
میگویند مگر جلد سازی شاست چه ازند هیش و قوفی نداشته اند مراسم دین
هیچ بجائی آرنند شاید ابتدای شان مین یا بعضی از او شان در جای مین خوانند بود
ذکر شادی و ماتم

در سلمان بر تولد و حقیقه و ختنه و کار خیر و در هندوان بر تولد و تنیس پوشی
و سر تراشی و زنا ربندی و کار خیر شاد و بیامیشود مگر بر ختنه و کار خیر بحسب
بسا شاد و بیار و نوق نامی شوند و هر یک اقوام سیال و سادات و قریش و بلوچ
و برمن و کهتری و اردوره و خیره را رسوم علا حده است که در شاد و بیامی آرنند
قوم سیال پیش ازین رسومات قدیمانه هند و الله میگردد مگر احوال تعلیم علمای اسلام
بعضی از او شان بدرتج دست کشیده و می کشند الا بر طبق وصیت رای سیال همین
خود را در شادی و خیره البته محروم میگذارند و همچنین در ماتم هندوان را رسوم

سوا می دستار بندی روز چارم و دعوت روز چارم و شب جمعه و شب چهارم و شب
مگر بعضی خاندان ترک زینت که سو خوانند تا چهارم و تا سالی متصل است اگر چه در شرع
بعد از سه روز منع وارد شده الا زوج را بر شوهر خود تا چهار ماه و ده روز *

ذکر سواری

در این ضلع سوای اسپ سواری دیگر مروج نیست مگر گاهی بیشتر بر اسب
 ستر بانان و سامردم پرورش اسپان واجب می کنند و مشارکت و آشتن اسپان
 معمول است بلکه سوای مشارکت اسپ می بخوابند یافت و از کت که میان شرکار
 خصوصی رود و سواری است در اینجا خوب میشود و مروض و مسوس میتوانست
 و سابق رفتار یک گام پسندی بود از عهد ریاست سنگهان رفتار ریخته که بزبان
 ماراه و رود چال گویند رواج گرفته است و سواری بر زمین می شود و گام
 و دو قسم میباشد خاردار و نهری نامند و اهل مفارقت استعمال آن میکنند
 و بی خار و کپیا ثیا خوانند و هر کس استعمالش میکند

ذکر لباس و مانند آن

مردان اهل اسلام را در این ملک دستار سپید بر سر بستن رسم بود مگر حالا مصحف
 و آبی و درش نیز استعالی یافته و بعضی دماقین را سلاری بر سر بستن نیز
 پسندست و سوای علماء و فقرا کلاه کسی نمی نهند و برای ازار رنگی و چادرست
 و رنگی نام جامه ایست رنگ آمیز که تنه بود و از رنگ آمیز بود و الوان متنوعه
 میباشد از دورنگی تا پنج رنگی و رنگ بزبان ملک ازار را گویند چون از قدیم
 وضع خاص او در اینجا برای ازارست رنگی نامیده شد و اگر چه بر بالا هم پوشیده
 مگر خلاف وضع اوست و سلیقه دانان ازاران است از آرنه گرد و موشمستان
 بچادر آینه بالا می پوشیدن وضع خوش و مستعمل است و استعمال لبر و بل
 هرگز نیست مگر حالا ملازمان سربکاری را از سرکار در وردی می رسد و می پوشند و برادر

اکثر چادر سپید دارند و سابق سلاخی نیز بسیار مروج بود و او نام جامه ایست رنگین
 که تنه اش رنگ آمیز و پودش یک رنگ سپید خواه رنگی دیگر بود و در رنگی خاص
 چار گوشه و در سلاخی خطوط دراز میبایستند و جامه گلو پوش سه اند قبایسه
 چین دار اگر حال رسمش کم باقیانده و فرغل و آن مثل چغه باشد الا چون قبا
 بری دار بود و قمیص و حالا این هر دو بسیار مروج اند و زنان بجای رداه و بیهن
 سپید یا سلا را یا چتی یا معصری و بجای ازار چادر سپید یا سرخ یا لنگی و نالغات
 گهگاهی دارند و در ریگستان بسیار و در کچی متصل آن قلیس در بالغات نیز
 استعمال گهگاهی است و بجای گلو پوش سنگی و نالغات قمیص پوشند و هنوز
 را اغلب رداه چادر سپید و ازار چادر دو تهی سرخ کناره که دهنی گویند و برآ
 سردتار سپید و بجای گلو پوش قبا چین دار یا قمیص و قلیس فرغلی باشد و زنان
 اکثر بجای رداه جامه منقوش که چنی گویند و گاهی بیهن سرخ و سپید و بجای
 ازار گهگاهی و بوقتی و نالغات قمیص و بالغات کم از کم در دماست سنگی پوشند
 و در شهرها اکثر کتاده گلو مانند و مویهای بر سر داشتن و بالای کتف بریدن رسم
 تمام است مسلمان باشد یا یهودی و الا بعضی از علماء و فقرا که سر تراشیدن در آنها شائع
 و قوم سنگه که موی سر همه دراز داشته و فراهم آورده بالای سر می بندند و اکثر بر سر
 بقدر قبضه داشتن رسم است مگر قوم سنگه که موی را مقراصن کردن عیدشان
 نارواست و موی لب بریدن پیش یا کم رسم عام است الا بعضی از جهال شیعه
 گویان و در زمان سابق مردان اسلام هرگز زبوری نه پوشیدند و مگر بعضی
 که دکان خرد و ازان عار میداشتند لیکن حالا بسیار مردم این رسم بدیدار

کرده اند اولاد را جلالت پیدا شده و فرشته رفته در هشراف بهم سرایت نموده تا هم
 هنوز بعضی خانها آنها از ان عاری اند و زیورات عورات در سلمان و هنوز در رسم
 شایع و اقسام بسیار است و اکثر رنگ مردم گندمگون است سواي هلاک خوران
 مگر متمول و اهل تجارت اکثر مائل بگوره و عجزه مردم اکثر مائل بسا نوله باشند
 ذکر خوراک و خیره

اغلب خوراک این ملک نان گندم و جو و جوار و اجزا و نخود و ارزن و بعد از آن دیگر
 حبوب است و عامه ناخورش ایشان شیر و دودغ و روغن است بلکه اهل ثروت را
 نیز ناخورش است و از گوشت و اقسام دال و اقسام بر نباتات بیل و از معنی خیارین
 باد بخان تنذاتوری و مانند آن و اقسام سبز بهایان خورشهای سازند و آنچه
 و ما قین و خیره و خشکسالی با از برگ سبز بهیاء خود و تخم در خان گیاههای بسیار
 و مانند آن شکم پرمی سازند خارج از ماخن فیه است و استعمال سکرات نوشته
 بسیار شایع است مگر اکثر در شاد بهیاء و میلا با و گاهی در مجلسها نوشید میشود و رنگ
 کوکنار هر روزه نوشیدن در بسیار مردمان خاصه ریزان و مجاوران مکانات بسیار متخل
 ذکر سخاوت و مہانداری و خیره

سخاوت و داد دہش و مروت و مہانداری از اخلاق معروفه این ملک بوده است
 و زمینداران و خیره توانایان بفقرا و شرا و مداحان و اصناف گدگران از میراثی
 و معنی دولی و نقال دشت و لجه و بہر و پیا و باز گیر و خیره تماشا تیان و شاد بهیاء
 و میلا با و مجلسها و شش فائق از حد خود بجای می آرند و ہمراہ محتاجان و ستم بدگان
 زمان بشفقت و مروت پیش آمدہ و ستمگیر بہا نمودن سابق بسا پسند و پیش نہیں

همه عالیه بوده است و رسم بهمازاری در این ملک کثرت و خاطر داری بهمان خوب
 مروج است مردمان روشناس در سفرهای قریبه زاد همراه برینی دارند که از آن
 عار آرد و هر جا ضیافت خوب مناسب است در باو شان میرسد و کم کسی خواهد بود
 که از بهمان پروری تن زند و این چنین شخص انگشت نما و شطره آفاق میگردد و
 زمینداران اهل ثروت بهمان سرباهای ساخته تیار میدارند که بزبان ملک دیره
 خوانند و نشست کچری خود آنها نیز آتجا میداشد و با جمله اکثر رؤسا و زمینداران در
 از منسابقه و بعضی الحال هم در خوش گذرانی های خود و خدمات گذاری
 بهمانان و داد و دهش متعلقان و سنگتیان عادت خرج فضولی یاد داشته اند که
 از که از کمی دخل نیندیشیده خرج از دخل با افزون می آورده پسند
 برخی از رؤسای سابقه بی مایه مطلق منحل شده رفته اند و چندی
 زیر بار قرضه اهل بیو پارامده پاسداری عزت و ناموس خود با وجود
 سنگ گذران از خرج فضولیهها باز نیامده اند و نمی آیند
 ذکر شجاعت و دزدی و غیره

شجاعت و دلاوری و پردلی و جنگاوری اقوام سیال غیره دهاقین این ملک مشهور و
 آذینه گوش نواحیان شده آمده و هیچکس از زمینداران املاک نواحی در این امور با ایشان
 برابر نمی توانست کرد تا که شیر چاب نیز از شیران و دهای دیگر جنگا در تر گفته میشود و
 در این ملک بهادران نامدار بوده اند که نام شان در سخت جنگی و پردلی در این صنایع
 و قرب جوار به یادگار مانده و درج اشعار گردیده است مگر اجمال از عهد حکومت پادشاه
 خاصه که دولت مدارانگریزی از اینها و آنها نام نشانی بجز اسامی و اشعار مانده و از روز اول که

بباعث ضعف دستي سرکارها فایابین و با فین کینه کشیدها قتل و هتبه شائع بود از انجمن
 قدیم عادت دزدی در ایشان کمال رواج یافته پیشه اکثر دهاقین گردیده است که در عهد پادشاهان
 سیال بسبب سیاست و بندشی یافته بود و باز در حکومت دیوانیان خوب سود گذشته بحکمیه
 موقوف مطلق توان گفت و آئین دیوانیان بود که عالمان شان زیاده از مالکان پردی می
 و عرق فشانی در تلاش جرم و مال بعل می آوردند و هرگز فریب هنر و حکمت عملی دزدان پیش نرفته
 جعلی و غیره جانی گرفتند و شبیه وطن غالب سخت گرفتار نموده و خوب تندهی و پردی
 فرموده به پای ثبوت میرسانیدند و جرمانه از دزدان قدر می گرفتند که گرسنه می ساخت
 و اکثر همه مال متاع دزد سوامی مکان سکونتی و زنگادان زراعت و دیگر آلات پیشه
 کشیده می بردند و بر هر کسی که قدری رازداری یا مدد می یارفاقت مستدی و دزد
 گمان افتادی او را سخت سزا سایندهی ملکه روسای شان را اگر چه ظاهر است
 رفاقت بنظر نیامدی نیز گرفتار میکردند و حالا هم قید و هم جرمانه و هم ضرب شلاق معتد است
 که دزدی کثرت واقع و چون صاحبان انگریز سوامی استرار و پردی حاکم یا ثبوت
 بگوایان معتبر چنانچه مقتضای عدالت است کم کسی را گرفتار میفرمایند فریب دروغ
 دزدان فروغی گرفته بذریعه شهود هم مشرب خود که شازا بطور و ام به و بخار
 برده پیش میکند و غیره جلسازیهها دزدان اقل اعتسایل از کثیر گاسبه مقید میگردد
 ذکر اخلاق و اوصاف قدیمه

اکثر اطور قدیمه سلمان این ملک در اخلاق و اوصاف بعرب قدیم میماند از شمیسه پاک
 و بی تکلفی و صدق امانت و مروت و مہمان پروری و شجاعت و قوی دلی تاخت پست
 و کینه داری و کینه کشی و خرابانساب و صله شعرا و مداحان و خانه بدوشی و بادیه گردی

مالداران و نگه داشتن موبای سروالزام از او و درویش شدن سر او و کلاه و
مانند آن و فی الاصل این ملک و قریب جوارش روستاست و سکنه اش دقین
و همه روم شان مروج و از سر تحقیق تو انگفت که اخلاق و اطوار سابقه این ملک
خصوصاً روستا و شرفا و اقوام سوای دزدی و داک زنی همه خوب مرغوب بود اکثر صدق و راست
و وفای عهد بلکه همراه مخالفان و در خرخشه ها و پیکار با هم از دست نمیدادند و گرد
کذب و خیانت و دغا و منافقت نیکو دین و مروت و کرم و ساحت و سخاوت را
پیش خود میگزیدند و سادگی و بی تکلفی را بسای پسندیدند اگر آشنائی از
دور بمطلبی می آمد با وی چندان خوش آمد ظاهری از معانقه و خیریت پرستی با
بعل نیاروده و در احتجاج مطلبش از نه دل میکوشیدند و پناه گیرنده را برگزینست
مخالف نمی سپردند اگر چه جان مال خود بهر من تلفت میدیدند و در فیصله مقدمات بر
حق پرستی میگذاشتند و از او صنایع و لباسهای رزانه احترازی نمودند از لولی بازی
و می نوشی فاضحه و مانند آن عار میداشتند و با زنان همسایه و رعیت بر سر
نمی اندیشیدند و زور بر خود راست میکردند و لنگی با راکه کناره ریشمین پنهانتر
داشته باشند از لباس رزانه شمرده نمی پوشیدند مگر اکثر شان ساده لوح و
سطر مزاج بوده در فراهی مال و نگهداشت ذخیره ابرام و محنت و جود و جهد و در ملات
حسابی دقت و مناقشه و تنگ گریه جملت نمیداشتند و از بسیاری خسج
با کمی دخل نمیداشتند از خرج دست نمی کشیدند چنانچه فرزودق در روح ابلت
نبری علیهم السلام میگوید لا یقتضی العصر سلطان من الکشم + سیان ذلک
ان اسر دوا این عدوا + حاصل معنی آن کتابه نگدستی های دوران کی نگه

فراخ + کم توان کردن کتایبهای راسخ از قدیم + و از انجبت اگر چه این خط در
 رسائی فهم و شرافت اخلاق و مطبوعی اطوار از گداز و نواح خود مردم خیر تر بود مگر در قبول زردار
 برات فروتر افتاده است حالا اهل قیاس خواه این امور را از مساحت طبعی شمرند خواه
 بی تدبیری و بدانتظامی اندازند الا بنا بر قاعده علم اخلاق افراط و تفریط اینها را مردم
 و صراط مستقیم توسط را محمود تو انگفت و در حدیث شریف آمده که خیر عمه موافق
 آنست مگر جای هزار افسوس است که بشامت فساد زمان و گردش دوران اکنون
 بدلهائی نیات مردمان تغییر فاش راه یافته عمه اخلاق و اطوار محمود روز بروز
 به منزل نهاده حالا قریب بعدم و اندر اس رسیده اند خاصه صدق و کبروی و امانت
 و وفاداری بیاعت و بیباکی و بیبریه قبول خاطر گشته کناره گریز گردیده و گریز
 اما انجیم فامها کنجیاهم + واری ناس را کی غیر نشانهها + حامل معنی آن کاتبه
 خیمه بازده همون بل از آن ردیف ناست + لیک پوز اخباری بیمن از آن در حرم +

عجایب عمل دایره

درین ملک برای بازیافت مال سروده یک عمل بنام دایره رایج بود که علان آن
 صاف از گرد و ابر و طشتی صاف خط و کشیده و غرام نوشته و داد و در کجایست
 و گردش عطربات افتاده کو دکان خرد و بر سر آن نشاندید ارشاد می نمودند که درین
 داد توجه گشته و حواس فراهم داشته آنچه از مرئیات بنظر آید و از سموعات
 بگویش گذرد اطلاع بخشند پس آن کو دکان متفق الا سنان شده می گفتند که اکنون این
 می بینم و این می شنوم و اغلب و لا از سانگی سندانها از جابوب و می و آب فشان

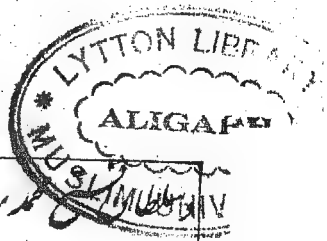
و مباحث گسری و شاه و امرا آمده نشستی و چو باران استادی و دزد را گرفتار کرده بود
نشان میدهند که اخبارات شان گاهی از قبیل واهیات بود و گاهی خبر صادق بود
و باین فریاد گاه گاهی مال و مجرم دریافت میشد و سابق دوسته عالمان حرب کار بوده اند
و حالا بخت کسی دریافت نیست و طریقی ازین عمل در کتاب شمس الانوار میگذارد و بسیار
و اعلم عند الله و از عجب آن این دو حکایت که کمترین متمم این رساله بر خود در پیوسته
بانی رساله نور احمد مشاهد خود گذرانیده برای سیر ناظرین بگذارش میدادند
تختی بسین ماکه از زیورات کلوست از خانه ما از بر چارپای گم شد گمان بر عورت فلان
که در آن هنگام بران چارپای نشسته مانده بود و بدیم مگر چون او را قابل چنین امور
نمی انگاشتیم زبان در دهان نگه داشتیم و سید خیر شاه مرحوم ساکن چوڑه خاص را طلبیده دانه
کشانیدیم بعد ساعتی کو دکان گفتند که اکنون چو باران دزد را گرفته آورده اند زنی است
که او را نمی شناسیم و از اینجا که آن عورت فلان از مستورات بود کو دکان او را نمی شناسند
شناخت مگر طفلک پسر آن عورت که نزد دران محج بود و بعد تعین نظر بناله و داد و بیداد
گفت ای بان که مادر مرا گرفتار کرده آورده اند و او را میزنند و کو دکان در پشت آواز
دادند که میانجو ما میگوید که ازین عورت پرسید که تختی چگونه بدست آمده و کجا نهاده
باز کو دکان شنو انیدند که زن میگوید که تختی بر چارپای گم شده بودم زیر دو
افتاده بود که من برداشته آوردم و در زمین بخانه خود در گوشه فلان دفن کرده ام فقط
مگر چون رعایت شان ما را از تختی مقدم تر بود هیچ پروه درمی نمودیم و در زمی جانم بر
چارپای در خانه افتاده بود که گم شد از میان حاجی محمد حیل مرحوم ساکن اسوه تان دانه
کشانیدیم و چون بوجوب سرداری سواهی کنیزان گمان بر کسی خاصه بر مردان نمی افتاد و نیز

خرد را بر طشت نشانیدیم تا که دختران بعد چندی فرستی گفتند که اکنون چو بران
 دزد در درگاه گرفتار کرده آورده اند که فلان شخص است و یکی را از ملازمان ما نام بردند
 آخر در طشت آواز دادند که میا بخیر میگوید که از دزد پرسید که جامه از کجا گرفته بود
 و حالا کجا است باز گفتند میگوید که آن دزد که این خانه از مستورات فارغ بود من
 اینهمه های سوختنی در آن فراهم میکردم همون وقت جامه از چارپائی برداشته بودم
 و حالا در خانه من در کلهویی زید دیگر چیزش را افتاده است فقط همون وقت دونه
 بداد و ایندیم که جامه بجنه از همون کلهویی بر آورده آوردند و بعد اعلم بالصواب
 خاتمه الکتاب در احوال مصنف

بنده بمقدار بر خور دارم این رساله صفات خاتمه را بذکر والد مرحوم بایست
 سبانی رساله مشک آگین گردانیده بگذارش میدید که والد ماجد هم نور محمد
 نور احمد ضریح و اوصل الینا فتوح بلا شایسته مبالغه و خود ستائی و غلط طعنه
 و تقریر آرائی عجب مرد خدا سوده مزاج بی تکلف گویا اخلاق مجسم عالی
 قومی دل فراخ حوصله پیشش متبسم ظاهر و باطن پاک و صاف
 سیر از غل و غش و حسد و حسد و کبر و ریاء و اعتساف و بخل و حیا و کرم
 و وفا و شجاعت و سخا آراسته و بی باطسکارم اخلاق و معالی او صفا
 پیراسته و در زمان تنگدستی فراخ دلی از دست نداده گفتند بدستور بداد و دوش
 و همان پروری کشاده میداشتند و در آن آوان تنگیزی زمانه دامن توکل تنگ
 گرفته زبان انحاج و ابرام پیشش بنی آدم نمی گشتا دند بر طبق دعا و الدعاء
 ناجده تا دم عمر سوا می خداوند حسد و جل خوف و هیبت کسی پیرامون دل

شان گردید و دست طمع و التجاب پیش کسی در از می نگشید روزی میفرمودند که اگر بغتة
 آسمان بر زمین بهم خورد و آوازی سخت برآرد اسید قوی بفضل الله دارم که دلم
 نخواهد لرزید از درگاه ذوالفضل العظیم شانرا که امی عنایت بود که مولود
 از زمره خود می تصورید و در ذرفین خود می انگارید بفهم اهل سنت و جماعت جامع بر
 رض و کیت و ذیت بودند و بزعم اهل تشیع تابع طریقه اشاعریه و رافع نوا
 ولای الهیبت علیهم السلام منه و که از مختلف الادیان و المذنب بفضل و کمال شان
 اعتراف او و اصناف مردم باوصف تفرق طرق و مشارب بر سبق و ادبیت
 شان ستایش گردید و شک بر تبارخ سواپس روز پنجشنبه هشتم جادی الثانی
 ۱۲۳۰ هجریه تولد یافته بعد چار سال و چار ماه و چار روز بر رسم نیاگان خود
 در مدرسه تعلیم اشتغال گرفته اولاً بمصنف شریف و ثانیاً بکتب فارسی و نظم و نثراً
 بکتب عربی از علوم ادبیه و فقهیه تدریس گزیدند تا که در عرصه بیست و پنج سالگی
 تحصیل تمام فرموده انگشت نهای نام و مرجع خاص و عام گردیدند و اگر چه از عهد شباب
 بکشیدن و دوتا کو و نوشتن کتب کو کنار و غیره اعتیاد و بامورات سرکاری نداشتند
 اشتغال مفروض و ضرورت افتاد تا بهم مطالعه کتب از اصول دین و علم سلوک و اخلاق
 و فنون حکمی و ریاضی از دست ندادند و عقیدت مذنب الهیبت و جماعت داشتند
 مگر خالی از افراط و تعصب و محلی کمال حب جناب الهیبت علیهم السلام و شرف
 باعدای آل کرام و در او اکل ایامی معدوده در فروع فقهیه مذنب امام شافعی علیه الرحمة
 مائل گردیده بودند مگر باز بمذنب امام حلیفه علیه الرحمة که مروج این دیار هندوستان
 رجوع آورده و هر چند که لباس و عهده اوضاع ساده و متقارنه بلکه یک دوازده هزار

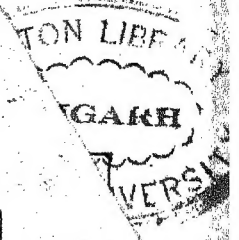
قلندرانه هم داشتند مگر علمای صاحبین و مشایخ عارفین نظر بصدق و خلوص باطنی
 حمل بر طور لایسین نموده تلقی بقبول میفرمودند و از خواص زمره خودی شمرند از مشایخ عظام
 بشرق صحبت حضرت شاه گل محمد غزنوی علیه الرحمة که از خلفای عظام حضرت
 شاه صاحب شاه عبدالعزیز معروف بشاه غلام علی دهلوی نقشبندی قدس سره
 بودند رسیده تلقین او را گرفته اند و باز تا مدتی بخدمت حضرت شاه صاحب
 پیر محمد شاه جی علیه الرحمة که از اولاد و سلسله حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر
 جیلانی قدس سره اند و فرار متبر که شان عزیزی تحصیل سرامی بدو بوده است
 ضلع ملتان واقع است تربیب یافته و بعد از حضور مولانا حضرت مولوی عبدالعزیز
 صاحب ملتان بنیاد ریاست که الآن سرام مولی این نواحی و از اعاد خواجگان
 سلسله چشتیه اند تلقین ذکر فکر گرفته و استفاده و استفاده مانده اند و
 بتوجه توفیق ازلی و عنایت درگاه لم یزلی قوت ایمان و صدق یقین و کمال
 توکل و رسوخ محبت و حسن اعتصام بحبل الله و نهایت اشتیاق بحباب رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و خضوع و خشوع در نماز و دعوات و فطشون و لذت و توجیه
 و مناجات از ابتدای قدم توبه تا دم آخرین نصیب کار خجسته بوده است و در دست
 بار شرف زیارت جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم گردیده اند و انما مشمول لطف
 خفیه بارگاه احدیت مانده چنانچه از قرآن و وقایع و واقعات بوضوح میرسیده
 عاشق رحمت الله عاشق طیب مبارک گارشید احمد انتم قبضه الله الی رحمة ظاهر انقباض
 مرضیاً سعیداً رحلت شان بوقت عشاء بعد غروب شفق سرخ و سپید شب جمعه پنجشنبه
 ششم بجزیره مطابق سلخ جنوری سال سی و نهم یافته در مقبره حضرت واصل الحق



خود را در یکی از رویای خود در قبر دیده و بشرف زیارت حضرت جناب نبوی صلی الله علیه و سلم مشرف گردیده و کاسه شیر از دست مبارک گرفته نوشیده بودند چنانچه در حیات اشاره آن مکان فرموده بودند و فون شدند و از آنجا که امور سرکاری و زمینداری و حاجات برای خلائق و اصلاح بین الناس و فراگم دست میداد و اگر بیشتر میشد تا بطلان گذرانیدن وقت پسند خاطر عزیز می افتاد تا لایف از و نشان کم اتفاق یافته و تقریرات و لفظ بر بجز تحسیر آمدن صورت نگرفته الا در عهد ریاست سنگهان بالتماس دوستی از ملازمان کاری کتابی عجیب در علم حساب تا لایف فرموده بودند که بسبب تبدیلی آن ملازم نقلش دست فراد و نزد او ماند و نیز بشوق دل در شرح قصیده برده رساله بمسوط تصنیف نموده اند که موجود است و حالا در اخیر عمر با شارت حضور صاحب کشتربا در محدوح دام اقباله چنانچه در دیباچه تصریح بدان فرموده اند که سعی در تالیف این رساله رساله های چند در گفتگوی این باب و جستجوی انساب و تفتیش حکایات و تحقیق روایات بسر برده اکثر مضامین مطلوبه به بند قلم آورده بودند که عمر عزیز با تمام آن وفا کرد و آن مضامین بطور مسوده ماندند و تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال + خطاگر که دل امید در وفای تو بست + و چون کترین محرر خاتمه را بعد رحلت شان شرف ملازمت حضور صاحب محدوح دست داد و بعد اظهار افسوس و ادای تعزیت حکایت این رساله در میان نهادند و عندا شتم که ناقص هم بطور مسوده فانی

گرماسید که باتمام رسانیده بنظر انور گذرانیده خواهد شد انشاء الله تعالی بناء اعلیه
 اگر چه در دردمفارقات کهنه و تازه نو گرفتار آمده و دگر گرفت مانده مصداق است
 صاب بودم بیت دلم بهیچ تشلی نمیکند صاب + بهار دیدم و گل دیدم نخران دیدم +
 مگر بضرورت وقت در پی فرا بهی حکایات باقیه گشته و مسودات را تهذیب و
 مضامین را ترتیب داده بعون عنایت کار ساز بنده نواز در ربیع الاول ۱۲۸۶ هجری
 مطابق ستمبر ۱۸۶۲ مسیحیه باتمام رسانیدم و بهو الموفق للاثمام و السلام

خاتمه سپاس بایاها ما بود بالیه راشایسته که بهیچام گزین این سفینه و نشین کنیز بر گور
 درفش آب بلاغت در تراویدن و از کند هر لفظش و لکشی فصاحت در بالیدن تصنیف
 فاضل اجل و عالم مستند مولوی قور محمد حیدر قوم سیال حسب الحکم محکم خاتمه
 تاب تحمل بارگاه حکومت و فن شاران شوکت غریب از امیر پرورد
 پرداز و رعایت سردار افروز بیدار سوز فلاحون عهد نوشیروان محمد
 مالک دانش و داور گرامی نسب فرخنده نهاد مشرب حلیم
 بهیچین بهیاد ملک قدر گشته ای یار ادام الله علی
 صدر الدوله والا جلال اقامه
 البریه بالبر والاقبال بصحی
 مرتبت مولوی علی محمد
 المستخلص بقلوب



فروری انصاف و کارپردازی تمام میرزا محمدالدین المصلح بر طبع گرفته با تمام
 رسید و دست سحر ساعیان این دادی در استین استراحت و انفرادی خرد اگر کارگاهان
 گزیده گزین و شکر و شانس سنجیده آفرین بگلشت این نوا این گلشن برده داری بیای
 خواهند خرامیدی بنیم گلی که در بهارستان خیال نموده اند درین ارم گلشن گلشن خواهند دید
 عبارتش ساخته گواه بی ساختگی و سادگی بیانش ناپرداخته بنیه ناپرداختگی آری این ساده
 و برای ست که بدل دادن می سازد و این ازاده رخنای ست که به جان ناری می شایر
 بان مان ساده ادایش از چنین و چنان عاری و ازاده خراش ازین وان در
 دامن گذاری حیف بر چشمی که از سوادش سواد می نبرد و زود و دایمی بگوشتی که ازین دستان

دستان نیند و زود و غرض داد چشم از دیدنش گرفتنی ست
 و غذای گوش از شنیدنش پذیرفتنی است لبس و باقی برین

قطعه تاریخ طبع زاد عقیدت آئین میرزا محمدالدین تخلص حبه

چو این نامه نفوذ پاکیزه را
 معامی از طبع بشکافت حبه
 بفرجام نیکو سر انجام شد
 بسال بهایوش شتافت حبه
 چو رفته یکی طبع در منکد او
 نو آرسنج ناباب دریافت حبه

بدرگاه آید و در آنجا بماند

2720

90

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

27 MAR 1967

1.00

CHECKED 1996-97

